

تشکیل حزب کارگر
سوسیال دموکرات روسیه

پیدایش فراکسیون
بلشویکها و منشویکها در داخل حزب

﴿ ۸ ﴾

اعلامیه

بدینوسیله اعلام می گردد که همچنان به دلیل مسئله امنیتی ارتباط مرکزیت اتحادیه مارکسیستها با اعضاء اتحادیه مارکسیستها به روال تاکنونی ادامه خواهد داشت. مطالب مارکسیستی سیستماتیک از طرف مرکزیت اتحادیه مارکسیستها برای عموم ارسال میگردد. بنابراین اعضاء اتحادیه مارکسیستها (انجمن ها، کمیته ها، گروه ها و اعضاء منفرد) چه در داخل کشور و چه در خارج کشور طبق اساسنامه اتحادیه مارکسیستها به فعالیتهای کمونیستی خود ادامه دهند. ارتباط مستقیم نمایندگان انجمن ها، کمیته ها، گروه ها و حوزه ها با مرکزیت اتحادیه مارکسیستها در شرایط مناسب برقرار خواهد شد. آنچه که باید در این شرایط تأکید کنیم این است که کمونیستها باید چه در داخل کشور و چه در خارج کشور بطور گسترده انجمن های مارکسیستی مخفی را در هر محله سازماندهی کنند؛ و بایستی هر روز که میگذرد به تعداد انجمن ها، انجمن های جدید اضافه گردد. در هر محله میتواند ده ها و صدها انجمن های مارکسیستی مخفی سازماندهی شود (این امر بستگی به تعداد جمعیت هر محله دارد) و سپس حوزه های مخفی بسهولت توسط انجمن ها سازماندهی خواهند شد. اعضاء انجمن های مارکسیستی باید توجه داشته باشند که یک بخش مهم دیگر فعالیتهای آنان ضمن مطالعه آثار مارکسیستی مسلح شدن است.

موفق باشید

حجت برزگر

* یک گام به پیش، دو گام به پس

* در ماه فوریه - مه سال ۱۹۰۴ برشته تحریر در آمد.

در ماه مه سال ۱۹۰۴ بصورت رساله جداگانه ای در ژنو بچاپ رسید.

و. ای لنین. جلد ۷ کلیات، چاپ چهارم روسی، ص ۱۸۵-۳۹۲.

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۳۸۶/۰۸/۲۰ (۲۰۰۷/۱۱/۱۱ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

nasim@comhem.se و melh9000@yahoo.com

فهرست

صفحه

۱- یک گام به پیش، دو گام به پس (بحران در حزب ما)

ی) کسانیکه بیگناه از متهم شدن دروغین به

۴ اپورتونیزم آسیب دیده اند.

۱۲ ک) ادامهٔ مباحثات در بارهٔ آئین نامه. ترکیب اعضاء شورا

ل) پایان مذاکرات در بارهٔ آئین نامه.

۱۷ کئوپتاسیون به مراکز. خروج نمایندگان «رابوچیه دلو»

۲۸ م) انتخابات. پایان کنگره

ن) منظرهٔ عمومی مبارزه در کنگره. جناح

۴۹ انقلابی و اپورتونیستی حزب.

۵۹ * زیرنویس ها

۶۸ * توضیحات

ی) کسانیکه بیگناه از متهم شدن دروغین

به اپورتونیسیم آسیب دیده اند

قبل از اینکه به مباحثات بعدی مربوط به آئین نامه پردازیم لازمست برای روشن شدن اختلافات ما در موضوع ترکیب اعضاء مؤسسات مرکزی سخنی چند در باره جلسات خصوصی سازمان «ایسکرا» که در هنگام کنگره تشکیل میشد، ذکر کنیم. اینها چهار جلسه بودند که آخرین و مهمترین آنها درست پس از اخذ رأی درباره ماده اول آئین نامه تشکیل شد، بدینجهت انشعابی که در این جلسه در سازمان «ایسکرا» روی داد موجبی بود که هم از نظر تاریخ وقوع و هم از نظر منطق بر مبارزه بعدی تقدم داشت.

جلسات خصوصی سازمان «ایسکرا» (۱۲۲*) کمی پس از قضیه کمیته تشکیلات که موجبی برای بحث در مسئله مربوط به نامزدهای ممکنه کمیته مرکزی بدست داده بود آغاز شد. بخودی خود واضح است که بعلت لغو اعتبار نامه های محدود کننده، این جلسات صرفاً دارای جنبه مشورتی بوده و احدی را مقید نمیکرد. ولی با وجود این اهمیت عظیمی داشت. انتخابات کمیته مرکزی برای نمایندگان متضمن دشواریهای فراوانی بود زیرا آنان نه از نامهای مستعار باخبر بودند و نه از جریان داخلی کار سازمان «ایسکرا»، - سازمانی که در واقع برای حزب وحدت بوجود آورده و به آنچنان رهبری بر جنبش عملی جامه عمل پوشانده بود که یکی از موجبات شناسائی رسمی «ایسکرا» را فراهم آورد. ما دیدیم که وقتی ایسکرائیها وحدت داشتند کاملاً از یک اکثریت بزرگ قریب به سه پنجم کنگره برخوردار بودند و همه نمایندگان هم این موضوع را بخوبی میفهمیدند. همه ایسکرائیها بخصوص منتظر این بودند که سازمان «ایسکرا» هیئت معینی را برای عضویت کمیته مرکزی توصیه نماید و ضمناً یک عضو این سازمان هم بر ضد این موضوع که فهرست اعضاء کمیته مرکزی در این سازمان مقدماً مورد بحث قرار گیرد کلمه ای اعتراض نکرد و یکنفر هم در باره تصویب تمام اعضاء کمیته تشکیلات یعنی تبدیل آن به کمیته مرکزی دم نزد و حتی در مورد مشاوره با تمام اعضاء کمیته تشکیلات در باره نامزدهای کمیته مرکزی نیز کلمه ای اظهار نکرد. این نکته نیز فوق العاده شاخص است و در نظر داشتن آن بینهایت مهم است، زیرا مارتفی ها اکنون که کار از کار گذشته است با حرارت تمام از کمیته تشکیلات دفاع میکنند و با این عمل برای صدمین و هزارمین بار بی ارادگی سیاسی خود را ثابت مینمایند (۱۲۳*). مادامکه اختلاف بر سر ترکیب اعضاء مراکز مارتف را با آکیموف ها متحد نکرده بود - موضوع زیر که هر شخص بیغرضی با مراجعه به صورتجلسه ها و تمام تاریخ «ایسکرا» بسهولت به صحت آن یقین حاصل خواهد کرد در کنگره برای همه واضح بود. یعنی واضح بود که: کمیته

تشکیلات بطور عمده کمیسیون مأمور تشکیل کنگره بود، و عمداً از نمایندگانی که خرده اختلافهای گوناگون داشتند و منجمله از نماینده بوند تشکیل شده بود؛ ولی سنگینی کار واقعی ایجاد وحدت تشکیلاتی حزب را تماماً سازمان «ایسکرا» بدوش کشید (باید اینموضوع را هم در نظر داشت که تصادفاً چند تن از اعضای «ایسکرا» بعلت بازداشت و یا به علل دیگری که «مستقل» از اراده آنها بود در کنگره حضور نداشتند). عده اعضای سازمان «ایسکرا» که در کنگره حاضر بودند در جزوه رفیق پاولوویچ نقل شده است (رجوع شود به «نامه او در باره کنگره دوم»، ص ۱۳) (۸۹).

نتیجه نهائی مباحثات پرحرارتی که در سازمان «ایسکرا» بعمل آمد دو اخذ رأی بود که من در «نامه به هیئت تحریریه» نقل کرده ام. اخذ رأی اول: «یکی از نامزدهائی که مارتف پشتیبان او بود با ۹ رأی در مقابل چهار رأی و ۳ رأی ممتنع رد میشود». آیا واقعه ای ساده تر و طبیعی تر از این ممکنست: با موافقت عمومی همه ۱۶ نفر عضو سازمان «ایسکرا» که در کنگره حاضر بودند مسئله نامزدهای ممکنه مورد بحث قرار میگیرد و یکی از نامزدهای رفیق مارتف به اکثریت رد میشود (و این شخص که خود رفیق مارتف هم طاقت نیاورد و نام او را بروز داد رفیق اشتین است، ص ۶۹ «حکومت نظامی»؟) آخر یکی از علل جمع شدن ما در کنگره حزبی همین بود که این مسئله را که «تعلیمی دیریژوری» به چه کسی واگذار شود، مورد بحث قرار داده و حل کنیم. و وظیفه عمومی حزبی ما بود که به این ماده از دستور روز جدیدترین توجه را معطوف داریم و آنرا از نقطه نظر منافع کار حل کنیم نه اینکه از نقطه نظر «ابراز ملاطفت عامیانه» که بعدها رفیق روسف کاملاً بجا خاطر نشان ساخت. البته موقع بحث در مسئله نامزدها در کنگره ممکن نبود با بعضی خواص شخصی تماس حاصل نکرد و ممکن نبود نظر موافق یا مخالف (۱۲۴*) خود را اظهار نمود، بویژه در یک جلسه غیر رسمی و محدود. و من در کنگره لیگا هم اخطار کردم که بی معناست که عدم تصویب نامزدی یک عمل «ننگ آور» شمرده شود (ص ۴۹ صورتجلسه های لیگا)، بی معنی است که بر سر انتخاب آگاهانه و از روی احتیاط افراد مسئولیتدار، که در حکم اجرای مستقیم وظیفه حزبیست، «معرکه» بر پا شود و هیستری راه انداخته شود. و حال آنکه همین موضوع بود که اقلیت ما را به ولوله انداخت. پس از کنگره آنها داد و فریاد راه انداختند که «هتک حیثیت» شده است (ص ۷۰ صورتجلسه های لیگا) و از طریق مطبوعات به جمعیت کثیری اطمینان می دادند که رفیق اشتین «رجل عمده» کمیته تشکیلاتی سابق بود و او را بی اساس بداشتن «نقشه های جهنمی» (ص ۶۹ «حکومت نظامی») متهم میکردند. حال بگوئید ببینم آیا این هیستری نیست که در باره موافقت یا مخالفت با نامزدها داد بزنند که «هتک حیثیت» شده است؟ آیا این جنجال نیست که افراد پس از اینکه خواه در جلسه

خصوصی سازمان «ایسکرا» و خواه در جلسه رسمی و عالی حزبی یعنی در کنگره متحمل شکست میشوند در ملاء عام بانگ شکایت بلند میکنند و نامزدهای وا زده را به حضرات گرام بعنوان «رجال عمده» معرفی مینمایند؟ _ و بعداً نامزدهای خود را از طریق انشعاب و درخواست کنوتاسیون به حزب تحمیل میکنند؟ در بین ما، در این قضای مسموم خارجه بقدری مفاهیم سیاسی با هم مخلوط شده است که رفیق مارتف نمیتواند حتی وظیفه حزبی را از محفل بازی و رفیق بازی تمیز دهد! از قرار معلوم این بوروکراتیسم و فرمالیسم است اگر انسان فکر کند که موضوع نامزدها را باید فقط در کنگره مورد بحث قرار داد و در باره آن تصمیم گرفت. یعنی در جائی که نمایندگان در آنجا مقدم بر هر چیز برای بحث در اطراف مسائل اصولی مهم گرد می آیند. در جائی که نمایندگان جنبش یعنی کسانی جمع میشوند، که قادرند به افراد با نظر بیطرفی بنگرند و میتوانند (و موظفند) برای دادن رأی قطعی تمام اطلاعات مربوط به نامزدها را طلب نموده و جمع آوری نمایند، در جائی که صرف مقدار معینی از وقت برای مشاجره بر سر تعلیمی دیریژوری امری طبیعی و ضروری است. بجای این نظر بوروکراتیک و فرمالیستی اکنون در بین ما عادات دیگری رسم شده است: ما پس از کنگره ها چپ و راست از تدفین سیاسی عمرو و از هتک حیثیت زید سخن خواهیم گفت؛ ادبای گوناگون را در جزوه ها نامزد معرفی خواهیم کرد و ضمناً ریاکارانه و بر سرو سینه زنان اطمینان خواهیم داد که این محفل نبوده بلکه حزب است... خوانندگانی که خیلی طالب و راغب جار و جنجالند با حرص و ولع سرمست این خبر هیجان انگیز خواهند شد که فلانکس بنا به تأیید خود مارتف رجل عمده کمیته تشکیلات بوده است (۱۲۵*). این خوانندگان به مراتب بیشتر قادر به بحث و حل مسئله هستند تا سازمانهایی فرمالیستی از قبیل کنگره ها با تصمیمات صرفاً مکانیکی خود که به رأی اکثریت اتخاذ میشود... آری، در خارجه هنوز اصطبل های اوژیاس بزرگی پر از جنجال وجود دارد که کارکنان واقعی حزبی ما باید آنها را پاک کنند!

رأی گیری دیگر سازمان «ایسکرا»: «فهرست ۵ نفری (برای کمیته مرکزی) که در آن به پیشنهاد من یک لیدر عناصر غیر ایسکرائی و یک لیدر اقلیت ایسکرائی وارد شده بودند به اکثریت ده رأی در مقابل دو رأی مخالف و چهار رأی ممتنع تصویب میشود (۱۲۶*). این اخذ رأی فوق العاده مهم است، زیرا بطور روشن و غیر قابل تکذیبی ثابت میکند که تا چه اندازه افسانه هائی که بعدها در محیط پر از جنجال پدید آمد حاکی از این که گویا ما میخواستیم غیر ایسکرائیها را از حزب برانیم یا از کار برکنار کنیم و گویا اکثریت فقط

بدست یک دوم کنگره از میان همان یک دوم اشخاص را انتخاب میکرد الخ – کذب است. تمام اینها سراپا جعل است. اخذ رأی که من ذکر کردم نشان میدهد که ما غیر ایسکرائیها را نه تنها از حزب بلکه از کمیته مرکزی هم طرد نمیکردیم بلکه به معارضین خود اقلیت بسیار قابل توجهی هم واگذار میکردیم. ولی قضیه بر سر این بود که آنها میخواستند اکثریت داشته باشند و وقتی این آرزوی محجوبانه عملی نشد غوغا برپا کردند و از شرکت در مراکز بکلی امتناع ورزیدند. اینکه، برخلاف تأکیدهائی که رفیق مارتف در لیگا میکرد، قضیه از همین قرار بوده موضوعیست که از روی نامه زیر که اقلیت سازمان «ایسکرا» کمی پس از تصویب ماده اول برنامه در کنگره برای ایسکرائیهای اکثریت (و اکثریت کنگره پس از خروج ۷ نفر) فرستاده اند معلوم میشود (باید متذکر شد که جلسه سازمان «ایسکرا» که من از آن صحبت کردم آخرین جلسه بود: پس از آن در حقیقت سازمان بدو قسمت منشعب شد و هر دو طرف سعی داشتند بقیه نمایندگان کنگره را به حقانیت خود معتقد نمایند).

اینک متن نامه:

«ما پس از شنیدن توضیحات دو نماینده یعنی ساروکین و سابلینا در باره مسئله تمایل اکثریت هیئت تحریریه و گروه «آزادی کار» به شرکت در جلسه (مورخه فلان) (۱۲۷*) و پس از اینکه به کمک این نمایندگان معلوم کردیم که در جلسه قبل نامه ای حاوی فهرست نامزدهای کمیته مرکزی خوانده شده که تصور گردیده است گویا منشاء آن ما میباشیم و از این نامه برای توصیف نادرست تمام خط مشی سیاسی ما استفاده شده است، و همچنین با در نظر داشتن اینموضوع که اولاً این فهرست بدون هیچگونه کوششی برای تحقیق منشاء آن، به ما نسبت داده شده است؛ و ثانیاً این کیفیت با اتهام اپورتونیزم که اکثریت هیئت تحریریه «ایسکرا» و گروه «آزادی کار» آشکارا اشاعه میدهند ارتباط مسلم دارد؛ و ثالثاً ارتباط این اتهام با نقشه موجوده کاملاً معین در باره تغییر اعضاء هیئت تحریریه «ایسکرا» برای ما کاملاً روشن است، – توضیحاتی را که در موضوع دلائل ندادن اجازه ورود به جلسه به ما داده شده است برای خود قانع کننده نمیدانیم و عدم تمایل به دادن اجازه ورود به جلسه را دلیل بر این میدانیم که نمیخواهند به ما امکان بدهند تا اتهامات دروغین فوق الذکر را رد نماییم.

در مورد مسئله سازش ممکنه بین ما در باره فهرست مشترک نامزدهای کمیته مرکزی اظهار میداریم که یگانه فهرستی را که میتوانیم بعنوان پایه سازش بپذیریم عبارتست از: پوپوف، ترتسکی، گلبوف و ضمناً روی این موضوع تکیه میکنم که این فهرست جنبه مصالحه دارد چونکه وارد کردن رفیق گلبوف در این فهرست معنایش فقط گذشتی است در مقابل تمایل اکثریت، زیرا پس از اینکه نقش رفیق گلبوف در کنگره برای ما معلوم شد، ما رفیق

گلبوف را واجد شرایطی که باید از یک نماینده کمیته مرکزی خواستار بود نمیدانیم.

ضمناً ما اینموضوع را تأکید میکنیم که اگر اقدامی برای مذاکره در اطراف نامزدهای کمیته مرکزی بعمل می آوریم، این موضوع بهیچوجه مربوط به مسئله چگونگی ترکیب اعضاء هیئت تحریریه ارگان مرکزی نیست، زیرا در مورد این مسئله (در مورد ترکیب هیئت تحریریه) ما حاضر نیستیم داخل هیچگونه مذاکره ای بشویم.

از طرف رفقا، مارتف و استاروور»

این نامه، که روحیه طرفین مشاجره و وضعیت مشاجره را دقیقاً منعکس مینماید، ما را یکمرتبه به «مغز» انشعاب آغاز شده میرساند و دلایل واقعی آنرا نشان میدهد. اقلیت سازمان «ایسکرا» که مایل نیست با اکثریت موافقت نماید و تبلیغات آزادانه در کنگره را ترجیح میدهد (و این حق را هم البته کاملاً داراست). معهدا میکوشد از «نمایندگان» اکثریت حق ورود به جلسه خصوصی آنها را بدست آورد! واضح است که این درخواست مضحک در جلسه ما (بدیهیست که نامه آنها در جلسه قرائت شد) فقط با تبسم و ابراز تعجب تلقی شد و قیل و قال آنها درباره «اتهامات دروغین اپورتونیسیم»، که اکنون دیگر از قیل و قال گذشته و به هیستری رسیده است، صرفاً باعث خنده شد. ولی ابتدا نکته به نکته به شکایات پر سوز و گداز مارتف و استاروور برسیم.

فهرست را به غلط به آنها نسبت داده اند؛ خط مشی سیاسی آنها را نادرست توصیف میکنند. _ ولی همانطور که خود مارتف هم معترف است (ص ۶۴ صورتجلسه های لیگا) من در صحت گفته او مبنی بر اینکه نویسنده فهرست نبوده است سوء ظنی بخود راه نداده ام. اینجا بطور کلی صحبتی از نویسنده فهرست در میان نیست و اینکه این فهرست بتوسط یکی از ایسکرائیها طرح شده یا بتوسط یکی از نمایندگان «مرکز» و غیره مطلقاً هیچگونه اهمیتی ندارد. مهم اینستکه این فهرست، که تماماً از اعضاء اقلیت فعلی تشکیل شده است، ولو بعنوان یک حدس ساده یا فرض، در کنگره دست بدست میشود. بالاخره از همه مهمتر اینستکه رفیق مارتف در کنگره مجبور بود یک چنین فهرستی را، که اکنون میبایستی با مسرت و شغف از آن استقبال میکرد، با دست و پا از خود دور نماید. برای اینکه ناستواری در سنجش افراد و در ارزیابی خرده اختلافها تصویر شود هیچ چیز برجسته تر از این جهشی نیست که در عرض دو ماه از ندبه و زاری در باره «شایعه ننگین» به تحمیل همان نامزدهای مرکز به حزب صورت گرفته است، _ همان نامزدهائی که در فهرست باصطلاح ننگین ثبت گردیده بود (۱۲۸*).

رفیق مارتف در کنگره لیگا میگفت: این فهرست «از لحاظ سیاسی عبارت بود از ائتلاف

ما و «یوژنی رابوچی» با بوند، ائتلافی به معنای سازش مستقیم» (ص ۶۴). این صحیح نیست، زیرا اولاً بوند هرگز در مورد فهرستی که در آن یک نفر بوندی هم نبود. تن به «سازش» نداد؛ و ثانیاً در مورد سازش مستقیم (که بنظر مارتف ننگ آور می آمد) نه تنها با بوند، بلکه با گروه «یوژنی رابوچی» نیز جای سخنی نبود و نمی‌توانست هم باشد. صحبت بر سر سازش نبود، بلکه بر سر ائتلاف بود، صحبت برسر این نبود که رفیق مارتف بند و بست کند بلکه بر سر این بود که او را حتماً میبایستی همان عناصر ضد ایسکرائی و متزلزلی پشتیبانی نمایند، که او در جریان نیمه اول کنگره با آنها مبارزه میکرد و همان کسانی بودند که به اشتباه او در ماده اول آئین نامه چسبیدند. نامه ای که من آنرا نقل کردم بطرزی کاملاً بی چون و چرا ثابت میکند که ریشه «رنجش» در همان اتهام آشکار و آنهم دروغین اپورتونیسیم نهفته بود. این «اتهامات» که بر سر آنها ولوله افتاد و رفیق مارتف، با وجود یادآوری من در «نامه به هیئت تحریریه»، اکنون درباره آنها با دقت سکوت اختیار میکنند دو نوع بود: اولاً در هنگام مذاکره در اطراف ماده اول آئین نامه پلخانف صاف و ساده گفت که مسئله مربوط به ماده اول مسئله ایست مربوط به «جدا شدن» «هر نوع نماینده اپورتونیسیم» از ما و «تنها بهمین دلیل هم که باشد همه مخالفین اپورتونیسیم باید» برله طرح من، که تکیه گاهیست برای دفاع بر ضد هجوم نمایندگان اپورتونیسیم به حزب، «رأی دهند» (ص ۲۴۶ صورتجلسه های کنگره) این کلمات قرص با وجود تخفیف کوچکی که من در آنها وارد کردم، (ص ۲۵۰) موجب تعبیرات هیجان انگیزی شد که بطور واضح ضمن نطق های رفیق روسف (ص ۲۴۷)، رفیق ترتسکی (ص ۲۴۸) و رفیق آکیموف (ص ۲۵۳) بیان شد. در «دالانهای» «پارلمان» ما ضمن مشاجرات بی پایان در اطراف ماده اول، تز پلخانف به هزاران شق مورد تفسیرات و تعبیرات پرحرارتی قرار گرفت. اما رفقای گرامی ما بجای اینکه از ماهیت قضیه دفاع کنند رنجش مضحکی پیدا کردند و کار را بشکایات کتبی بر ضد «اتهام دروغین اپورتونیسیم» رساندند!

روحیه محفل بازی و ناپختگی عجیب حزبی که تاب تحمل اندک نسیم مشاجرات آشکار در برابر همه را نداشت. در اینجا برای العین بروز کرد. این همان روحیه ایست که مردم روسیه با آن آشنائی دارند و با این مثل قدیمی روسی بیان میشود: یا بدهانش بکوب یا دستش را ببوس! مردم بقدری عادت کرده اند که جرگه جمع و گرمشان زیر سرپوش بیسروصدا بماند که از همان اولین نطقی که در صحنه آزاد شد و در خود حس مسئولیت کردند دچار غش شدند. متهم کردن و آنهم چه کسی را؟ گروه «آزادی کار» و آنهم اکثریت آنرا به اپورتونیسیم، — میتوانید تصور چنین مصیبتی را بکنید! چیزیکه در نامه مورد بررسی بطور نسبتاً مشخصی عرض وجود میکند از این دو حال خارج نیست: یا باید بخاطر این توهین غیر قابل جبران

انشعاب حزبی بعمل آید و یا اینکه «کدورت خانوادگی» از طریق احیاء «ادامه کاری» در زیر سرپوش بیسروصدا برطرف گردد. بین انفراد منشی روشنفکرانه و محفل بازی از یک طرف و خواست اینکه گفتنی‌ها در برابر حزب آشکارا گفته شود تصادم حاصل شد. آخر تصور کنید آیا ممکن است یک چنین مهملات و یک چنین جنجالی نظیر شکایت از «اتهام دروغین اپورتونیسیم» در حزب آلمان روی دهد! سازمان و انضباط پرولتاری اکنون دیر بازیست که این سست عنصری روشنفکرانه را در آنجا از بین برده است. مثلاً هیچکس نسبت به لیبنکخت با نظری جز احترام بسیار عمیق نمی‌نگرد، ولی چه اندازه مایه سخریه بود اگر کسی در آنجا از این موضوع شکایت میکرد که چرا وقتی او در کنگره سال ۱۸۹۵ در مورد مسئله ارضی در جرگه ناپسند فولمار، این اپورتونیست علنی و یاران وی قرار گرفت. او را (باتفاق بیل) «آشکارا به اپورتونیسم متهم کردند». نام لیبنکخت بطور لاینفکی با تاریخ جنبش کارگری آلمان ارتباط دارد ولی البته این بدان علت نیست که زمانی لیبنکخت در مورد یک چنین مسئله نسبتاً کوچک و جزئی دچار اپورتونیسم شد، بلکه بالعکس. عیناً همینطور هم باوجود هرگونه عصبانیت ناشی از مبارزه، نام مثلاً رفیق آکسلرد در هر سوسیال دموکرات روس تولید احترام میکند و خواهد کرد ولی این بدان علت نیست که رفیق آکسلرد در کنگره دوم حزب ما از یک ایده اپورتونیستی دفاع کرد و اباطیل آنارشیستی قدیمی را در کنگره دوم لیگا به میان آورد، بلکه بالعکس. فقط عقب مانده ترین شیوه های محفل بازی با منطق آن که حاکمیت: یا بدهانش بکوب یا دستش را ببوس قادر بود در مورد «متهم نمودن دروغین اکثریت گروه «آزادی کار» به اپورتونیسم» موجب هیستری و جنجال و انشعاب حزبی شود.

دلیل دیگر این اتهام دهشتناک با اتهام پیشین ارتباط کاملاً لاینفکی دارد (رفیق مارتف در کنگره لیگا (ص ۶۳) بدقت سعی میکرد درباره یکی از جنبه های این حادثه سکوت اختیار کند و آنرا پرده پوشی نماید). این اتهام درست بهمان ائتلاف عناصر ضد ایسکرائی و متزلزل با رفیق مارتف که در مورد ماده اول آئین نامه عرض وجود کرد مربوط میشود. بدیهی است که بین مارتف و ضد ایسکرائیها هیچگونه سازشی خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم وجود نداشت و نمیتوانست وجود داشته باشد و هیچکس هم چنین گمانی درباره او نمیکرد: او فقط از ترس بود که چنین بنظرش رسید. ولی اشتباه او از لحاظ سیاسی بویژه در اینموضوع آشکار شد که افرادی که بطور مسلمی به اپورتونیسم گرایش داشتند در اطراف او بطور روز افزونی شروع به تشکیل اکثریت فشرده «متراکمی» نمودند (که فقط در اثر خروج «تصادفی» هفت نماینده، اکنون به اقلیت تبدیل شده است). البته ما بلافاصله پس از ماده اول، خواه در کنگره (رجوع شود به تذکر رفیق پاولوویچ که فوقاً ذکر شد. ص ۲۵۵ صورتجلسه‌ها) و خواه در سازمان «ایسکرا» به این «ائتلاف» هم آشکارا اشاره کردیم (بخاطر

دارم که بخصوص پلخانف باینموضوع اشاره کرد). این عیناً همان اشاره و همان تمسخری است که بر سر بیل و لیبکنخت هم در سال ۱۸۹۵ آمد و آنهم موقعی بود که ستکینا به آنها گفت: "Es tut mir in der seele weh, dass ich dich in der Gesellschaft seh," (چقدر برای من ناگوار است که تو را - یعنی بیل را - در این جرگه - یعنی با فلمار و شرکایش - میبینم) واقعاً عجیب است که چرا بیل و لیبکنخت آنوقت به کائوتسکی و ستکینا دربارهٔ اتهام دروغین اپورتونیسیم پیام هیستریک نفرستادند...

و اما در مورد فهرست نامزدهای کمیتهٔ مرکزی، باید متذکر شد که نامهٔ مزبور حاکی از اشتباه رفیق مارتف است که در لیگا مدعی بود که امتناع از سازش با ما هنوز صورت قطعی بخود نگرفته بود - این نمونه دیگری است از اینکه چقدر غیر عاقلانه است وقتی در مبارزهٔ سیاسی بجای مراجعه باسناد سعی میکنند برای نقل گفتگوها به حافظه متوسل شوند. در واقع «اقلیت» بقدری محبوب بود که به «اکثریت» اتمام حجت داد که: باید دو نفر از «اقلیت» و یک نفر (بصورت صلح و مصالحه و فقط بعنوان گذشت!) از «اکثریت» انتخاب شود. این گرچه بسیار عجیب است ولی واقعیتی است. و این واقعیت برای العین نشان میدهد که افسانه های فعلی حاکی از اینکه گویا «اکثریت» بتوسط یک دوم کنگره فقط نمایندگان همان یک دوم را انتخاب میکرد - چقدر پوچ است. درست برعکس: مارتفی ها فقط بعنوان گذشت یک نفر از سه نفر را به ما پیشنهاد می کردند و بالنتیجه میخواستند در صورت عدم موافقت ما با این «گذشت» نوظهور - تمام نمایندگان خود را بقبولانند! ما در جلسه خصوصی خود به این حجب و فروتنی ماتفی ها قدری خندیدیم و از خود فهرستی بدین ترتیب تنظیم نمودیم: کلبوف - تراوینسکی (که سپس برای کمیتهٔ مرکزی انتخاب شد) و پوپوف. بجای شخص اخیر ما (در همان جلسه خصوصی ۲۴ نفری) رفیق واسیلیف را گذاشتیم (که بعداً برای کمیتهٔ مرکزی انتخاب شد). علتش هم فقط این بود که رفیق پوپوف امتناع کرد که نامش در فهرست ما باشد، او ابتداء در صحبت خصوصی و سپس در کنگره بطور علنی امتناع کرد (ص ۳۳۸).

این بود جریان کار.

«اقلیت» فروتن تمایل فروتنانه ای داشت و میخواست اکثریت شود. وقتی که این تمایل فروتنانه به هدف مراد نرسید «اقلیت» بکلی امتناع فرمودند و جنجالکی براه انداختند. و اکنون باز هم اشخاصی یافت میشوند که با بی اعتنائی عالیجنابانه ای از «بی گذشتی» «اکثریت» دم میزنند!

وقتی که «اقلیت» برای مصاف در میدان تبلیغات آزاد به کنگره می آمد اتمام حجهای مضحکی به «اکثریت» میداد. ولی پس از مواجه شدن با شکست قهرمانان ما بنای زاری را

گذاشتند و در باره وجود حکومت نظامی داد و فریاد راه انداختند. Voila tout * ﴿﴾ * همین و بس. مترجم ﴿﴾.

این اتهام دهشتناک را هم که حاکی از این بود که ما قصد داریم اعضاء هیئت تحریریه را تغییر دهیم، ما (جلسه خصوصی ۲۴ نفری) باز با تبسم تلقی نمودیم: از همان آغاز کنگره و حتی قبل از کنگره همه از نقشه تجدید هیئت تحریریه از طریق انتخاب سه نفر اولیه مطلع بودند (من هنگام بحث درباره انتخاب هیئت تحریریه در کنگره این موضوع را با تفصیل بیشتری توضیح خواهم داد). اینموضوع که «اقلیت» پس از اینکه مشاهده کرد که بهترین تأیید صحت این نقشه ائتلاف «اقلیت» با ضد ایسکرائیهاست، به وحشت افتاد، موجب تعجب ما نشد، این موضوع کاملاً طبیعی بود. البته ما نمیتوانستیم این پیشنهاد را که ما بمیل خود و قبل از مبارزه در کنگره به اقلیت تبدیل شویم بطور جدی تلقی کنیم، ما نمیتوانستیم به سراپای نامه ای هم که نویسندگان آن در نتیجه عصبانیت بی اندازه شدید در آن از «اتهام دروغین اپورتونیسیم» دم میزدند با نظر جدی بنگریم. ما جداً امیدوار بودیم که وظیفه حزبی خیلی زود بر تمایل طبیعی «دق دلی در آوردن» غلبه خواهد کرد.

ک) ادامه مباحثات در باره آئین نامه،

ترکیب اعضاء شورا

مواد بعدی آئین نامه به مراتب بیشتر موجب مشاجراتی بر سر جزئیات شدند تا بر سر اصول سازمان. بیست و چهارمین جلسه کنگره تماماً به مسئله نمایندگی در کنگره های حزبی تخصیص یافت، و ضمناً کسانی که بر ضد نقشه های مورد قبول تمام ایسکرائیها مبارزه قطعی و صریح میکردند باز هم فقط همان بوندیستها (گلدبلات و لیبر، ص ۲۵۸-۲۵۹) و رفیق آکیمف بودند. رفیق آکیمف با صراحت قابل تحسینی نقش خود را در کنگره اعتراف نمود: «من هر بار با علم کامل باینکه با استدلالات خود در رفقا تأثیر نکرده، بلکه برعکس به ماده ای که از آن دفاع میکنم ضرر میرسانم، سخن میگویم» (ص ۲۶۱). این تذکر صائب بخصوص بلافاصله پس از ماده اول آئین نامه بجا و بموقع بود: فقط اینجا کلمه «برعکس» کمی صحیح استعمال نشده است، زیرا رفیق آکیمف نه فقط می توانست به مواد معینی ضرر بزند، بلکه در عین حال و بدینوسیله «در رفقا هم تأثیر کند»... در رفقائی که از زمره ایسکرائیهای بسیار ناپیگیر و متمایل به جمله پردازی اپورتونستی بودند.

خلاصه اینکه ماده سوم آئین نامه که شرایط نمایندگی در کنگره را معین میکرد به اکثریت آراء در مقابل ۷ رأی ممتنع (ص ۳۶۳) که لابد از ضد ایسکرائیها بودند، تصویب

شد.

مشاجره بر سر ترکیب اعضاء شورا، که قسمت اعظم وقت جلسه بیست و پنجم کنگره را گرفت، موجب پیدایش گروه‌بندیهای بسیاری شد که در اطراف تعداد فراوانی طرح های گوناگون جمع شده بودند. آبرامسون و تسارف بکلی نقشه شورا را رد میکنند. پانین مصرانه می‌خواهد شورا را منحصراً بدادگاه حکمیت مبدل کند و بدینجهت علی‌الدوام پیشنهاد میکند که این تعریف که می‌گوید شورا عالیترین مؤسسه است و آنرا هر دو نفری از اعضاء شورا میتوانند دعوت کنند، حذف شود (۱۲۹*۱). گرتس و روسف، برای تکمیل سه طریقی که از طرف پنج تن از اعضاء کمیسیون برنامه پیشنهاد شده بود، طرق مختلف دیگری را هم برای تشکیل شورا پیشنهاد میکنند.

مسائل مورد مشاجره قبل از هر چیز در حول تعیین وظائف شورا دور میزد که: دادگاه حکمیت یا اینکه عالیترین مؤسسه حزب؟ بطوریکه گفتم رفیق پانین بطور پیگیری از قسمت اول دفاع می‌کرد. ولی او تنها بود. رفیق مارتف جدا مخالفت کرد: «من پیشنهاد میکنم که پیشنهاد مبنی بر اینکه عبارت: «شورا عالیترین مؤسسه است» حذف گردد، رد شود: فرمولبندی ما» (یعنی فرمولبندی وظائف شورا که ما در کمیسیون برنامه با آن موافقت حاصل نموده بودیم). «عمداً امکان میدهد که شورا به مقام عالیترین مؤسسه حزبی ارتقاء یابد. شورا برای ما فقط یک مؤسسه آشتی دهنده نیست». ولی در عین حال در طرحی که رفیق مارتف داد ترکیب اعضاء شورا طوری بود که تمام و کمال با کیفیت «مؤسسات آشتی دهنده» یا دادگاه های حکمیت مطابقت داشت: از هر مرکزی دو نفر و پنجمی هم از طرف این چهار نفر دعوت شود. نه فقط این طرز ترکیب اعضاء شورا، بلکه آن طرزی هم که بنابه پیشنهاد رفیق روسف و رفیق گرتس (مبنی بر اینکه نفر پنجم از طرف کنگره انتخاب شود) بتصویب کنگره رسید صرفاً با هدفهای آشتی یا وساطت مطابقت دارد. بین این طرز ترکیب اعضاء شورا و وظیفه شورا که بایستی عالیترین مؤسسه حزبی بشود تضاد آشتی ناپذیری وجود دارد. عالیترین مؤسسه حزب باید دارای ترکیب ثابتی باشد و تابع تغییراتی که تصادفاً (و گاهی هم بعلت ناکامی ها) در ترکیب اعضاء مراکز بوجود می آید نباشد. عالیترین مؤسسه باید با کنگره حزبی ارتباط بلاواسطه داشته باشد و اختیارات خود را از آن بگیرد نه اینکه از دو مؤسسه حزبی دیگری که تابع کنگره هستند. عالیترین مؤسسه حزبی باید از افرادی تشکیل شود که در کنگره حزبی معروف باشند. بالاخره عالیترین مؤسسه نمیتواند طوری تشکیل شود که خود موجودیت آنها منوط به تصادف باشد: همینکه دو هیئت در انتخاب نفر پنجم با هم موافقت حاصل نکردند حزب بدون عالیترین مؤسسه میماند! بر ضد این موضوع اینطور اعتراض میکردند که: (۱) در صورت امتناع یکی از ۵ نفر و تبدیل بقیه

چهار نفر بدو دسته دو نفری هم ممکنست وضعیت چاره ناپذیری پیش آید (یگورف). این اعتراض بی اساس است، زیرا عدم امکان اتخاذ تصمیم گاهی برای هر جمعیتی ناگزیر است ولی این بهیچوجه معنایش این نیست که نمیتوان جمعیت را تشکیل داد. اعتراض دوم: «اگر مؤسسه ای نظیر شورا نتواند عضو پنجم را انتخاب نماید، در اینصورت معنایش اینست که این مؤسسه اصولاً فاقد استعداد عمل است» (زاسولیچ). ولی در اینجا موضوع بر سر فقدان استعداد عمل عالیترین مؤسسه نیست، بلکه بر سر عدم وجود این مؤسسه است: بدون نفر پنجم هیچگونه شورائی وجود نخواهد داشت و هیچگونه «مؤسسه»ای در بین نخواهد بود و باینواسطه در باره استعداد عمل حتی صحبتی هم نمیتوان کرد. بالاخره سرانجام بالای قابل علاجی بود هر آینه چنین موردی امکان داشت که نظیر این جمعیت های حزبی که جمعیت دیگر یعنی عالیتر در رأس آن قرار دارد تشکیل نمیگردید، زیرا در اینصورت این جمعیت عالیتر میتوانست در موارد فوری و فوتی همیشه جای خالی را بنحوی از انحاء پر کند. ولی مافوق شورا هیچ جمعیتی بجز کنگره وجود ندارد، و باینجهت اگر در آئین نامه امکان اینموضوع باقی گذارده شود که شورا را حتی تشکیل هم نتوان داد، بی منطقی صرف خواهد بود.

هر دو نطق مختصر من در کنگره در مورد این مسئله فقط به تحلیل این دو اعتراض نادرست تخصیص داده شده بود (ص ۲۶۷ و ۲۶۹) که بوسیله آن خود مارتف و رفقای دیگر از طرح مارتف دفاع میکردند. اما موضوع تفوق ارگان مرکزی یا کمیته مرکزی در شورا را من حتی بمیان هم نیاوردم. این مسئله را برای اولین بار رفیق آکیمف در جلسه ۱۴ کنگره (ص ۱۵۷) بصورت اشاره به خطر تفوق ارگان مرکزی بمیان کشید و فقط پس از کنگره بود که رفیق مارتف و رفیق آکسلرد و رفقای دیگر در ساختن افسانه بیمعنی و عوام فریبانه مبنی بر تمایل «اکثریت» به تبدیل کمیته مرکزی به آلت هیئت تحریریه، از آکیمف پیروی نمودند. رفیق مارتف در مقاله «حکومت نظامی» ضمن بحث درباره این مسئله حجب بکار برد و در باره مبتکر واقعی این افسانه چیزی نگفت!

هرکس خواسته باشد با تمام چگونگی طرح مسئله مربوط به تفوق ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی در کنگره حزب آشنا شود و به شاهد مثال های جدا جدا و از هم گسیخته ای که آورده میشود اکتفاء نکند، سهولت متوجه خواهد شد که مسئله از طرف رفیق مارتف تحریف شده است. از همان جلسه چهاردهم خود همین رفیق پوپوف بر ضد نظریات رفیق آکیمف که میخواهد «در قله حزب از «مرکزیت فوق العاده شدید» دفاع نماید، تا نفوذ ارگان مرکزی را ضعیف کند» (ص ۱۵۴، تکیه روی کلمات از منست)، بنای جر و بحث را گذارده میگوید «همین موضوع است که تمام مفهوم چنین سیستمی (سیستم آکیمفی) در آن نهفته است». او

اضافه میکند که «از چنین مرکزیتی من نه تنها دفاع نخواهم کرد، بلکه آماده ام بهر وسیله شده بر ضد آن مبارزه کنم، زیرا این مرکزیت - پرچم اپورتونیسیم است». اینجاست ریشه مسئله کذائی مربوط به تفوق ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی و تعجب آور نیست که رفیق مارتف اکنون ناچار است در باره منشاء واقعی این مسئله سکوت اختیار کند. حتی رفیق پوپوف نمیتوانست متوجه جنبه اپورتونیستی این تفسیرات آکیمفی در باره تفوق ارگان مرکزی (۱۳۰*) نشود. رفیق پوپوف برای اینکه خود را کاملاً از رفیق آکیمف مجزا کند اکیداً اظهار داشت که: «بگذار در این مرکز (شورا) سه نفر از هیئت تحریریه باشند و دو نفر از کمیته مرکزی. این مسئله دارای اهمیت درجه دوم است (تکیه روی کلمات از من است)، ولی مهم اینست که رهبری یعنی عالیترین رهبری حزبی از یک منبع سرچشمه بگیرد» (ص ۱۵۵). رفیق آکیمف اعتراض میکند که: «علت اینکه در این طرح به ارگان مرکزی در شورا تفوق داده شده است اینست که ترکیب اعضاء هیئت تحریریه دائمی ولی ترکیب اعضاء کمیته مرکزی متغیر است» (ص ۱۵۷) این برهان نیست که فقط به «دائمی بودن» رهبری اصولی (که پدیده ایست طبیعی و مطلوب) مربوط است ولی بهیچوجه به آن «فضیلتی» که بمعنی دخالت یا تعدی به استقلال است ربطی ندارد. رفیق پوپوف هم که آنوقت هنوز به «اقلیتی» که ناخرسندی خود را از ترکیب اعضاء مراکز با لند لند در باره عدم استقلال کمیته مرکزی پرده پوشی میکند، تعلق نداشت. به رفیق آکیمف بطرز کاملاً معقولی جواب میدهد: «من پیشنهاد میکنم که آنرا (شورا را) مرکز رهبری کننده حزب بشماریم و آنوقت این مسئله بهیچوجه مهم نخواهد بود که عده نمایندگان ارگان مرکزی در شورا بیشتر باشد یا نمایندگان کمیته مرکزی» (ص ۱۵۷-۱۵۸. تکیه روی کلمات از منست).

هنگامیکه بحث موضوع ترکیب شورا در جلسه بیست و پنجم تجدید شد، رفیق پاولوویچ، ضمن ادامه مباحثات سابق، با تفوق ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی «بعلت استوار بودن اولی» (ص ۲۶۴) اظهار موافقت میکند و منظورش در اینمورد همانا استواری اصولی است. رفیق مارتف هم که بلافاصله پس از رفیق پاولوویچ صحبت کرد مطلب را همینطور درک نمود. او لازم ندید «برتری یک مؤسسه را بر دیگری تثبیت نماید» و بامکان اقامت یکی از اعضاء کمیته مرکزی در خارجه اشاره کرد و گفت: «بدینطریق استواری اصولی کمیته مرکزی تا درجه معینی حفظ خواهد شد» (ص ۲۶۴). اینجا هنوز اثری هم از اختلاط عوام فریبانه موضوع استواری اصولی و حفظ آن از یکطرف، با حفظ استقلال و عدم وابستگی کمیته مرکزی از طرف دیگر در بین نیست. این اختلاط که پس از کنگره تقریباً برگ برنده عمده رفیق مارتف شد، در کنگره فقط از طرف رفیق آکیمف با لجاجت علمی میشد، که آنوقت هنوز از وجود «روح آراکچه یفی در آئین نامه» (۹۰) صحبت میکرد (ص ۲۶۸) و میگفت که «اگر در

شورای حزب سه عضو از ارگان مرکزی داخل شوند آنوقت کمیته مرکزی به مجری ساده اراده هیئت تحریریه بدل خواهد شد (تکیه روی کلمات از منست). سه عضوی که در خارجه زندگی میکنند حق اختیار نامحدودی (!!)) در کار تمام (!!)) حزب بدست خواهند آورد. امنیت آنها تضمین شده است و بهمین مناسبت قدرت آنها مادام العمر خواهد بود» (ص ۲۶۸). بر ضد این عبارات کاملاً بیمعنی و عوام فریبانه ایکه رهبری مسلکی را دخالت در کار همه حزب جلوه گر میسازد (و پس از کنگره برای رفیق آکسلرد و نطقهایش در باره «حکومت الهی» شعار پیش پا افتاده ای تهیه نمود) - بر ضد همین عبارات بود که باز رفیق پاولوویچ اعتراض کرد و خاطرنشان ساخت که من «طرفدار استحکام و پاکیزگی آن اصولی هستم که نماینده آن «ایسکرا» است. من با قائل شدن تفوق برای ارگان مرکزی، این اصول را مستحکم میکنم».

این است اصل مطلب تفوق کذائی ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی. این «اختلاف نظر اصولی» مشهور رفیق آکسلرود و رفیق مارتف چیزی نیست جز تکرار عبارات اپورتونیستی و عوام فریبانه رفیق آکیمف، عباراتی که جنبه واقعی آنها را حتی رفیق پوپوف هم آشکارا میدید و وقتی میدید که هنوز در مسئله مربوط به ترکیب اعضاء مراکز متحمل شکست نشده بود!

* * *

ترازبندی مسئله مربوط به ترکیب اعضاء شورا چنین است: علی رغم تلاشهایی که رفیق مارتف بعمل آورد تا در جزوه «حکومت نظامی» ثابت نماید که تشریح من در «نامه به هیئت تحریریه» متناقض و نادرست است صورتجلسه های کنگره بطور واضحی نشان میدهد که این مسئله در مقایسه با ماده اول واقعاً در حکم جزئی از کل است و اظهارات مقاله «کنگره ما» (شماره ۵۳ «ایسکرا») مبنی بر اینکه گویا مشاجره ما «تقریباً منحصر» به موضوع سازمان مؤسسات مرکزی حزب بوده است مغلطه محض بود. این مغلطه بخصوص از این جهت مغلطه ای فاحش است که نویسنده مقاله اصلاً در باره مشاجرات مربوط به ماده اول سکوت اختیار کرده است. و اما اینکه در مسئله مربوط به ترکیب اعضاء شورا ایسکرائی ها گروهبندی معینی نداشتند، موضوعیست که صورتجلسه ها آنرا تأیید میکند: اخذ رأی از روی نام بعمل نیامده است، مارتف با پانین اختلاف نظر دارد، من با پوپوف موافقت نظر دارم، یگورف و گوسف برای خود روش علیحده ای دارند و غیره. بالاخره آخرین اظهار عقیده من (در کنگره لیگای مقیم خارجه سوسیال دموکراسی انقلابی روس) حاکی از اینکه ائتلاف

مارتفی ها با ضد ایسکرائیها محکمر میشد، نیز از اینجا تأیید میشود که رفیق مارتف و رفیق آکسلرد در مورد این مسئله هم چنانچه بر همه معلومست بسوی رفیق آکیمف چرخیدند.

ل) پایان مذاکرات درباره آئین نامه.

کئوپتاسیون به مراکز. خروج نمایندگان

«رابوچیه دلو»

از مذاکرات بعدی در باره آئین نامه (جلسه بیست و ششم کنگره) فقط کافیست موضوع محدود نمودن قدرت کمیته مرکزی را خاطر نشان سازیم که خصلت کنونی مارتفی ها بر افراط در مرکزیت را روشن میسازد. رفیق یگورف و رفیق پوپوف برای محدود نمودن مرکزیت با اعتقاد نسبتاً بیشتری میکوشیدند بدون اینکه در اینمورد به نامزد بودن خود و یا نامزدهائی که داده بودند توجهی داشته باشند. آنها در همان کمیسیون برنامه پیشنهاد کردند که حق کمیته مرکزی در مورد انحلال کمیته های محلی با موافقت شورا و از آن گذشته به مواردی که جداگانه قید شده است محدود شود (ص ۲۷۲، تبصره اول). سه تن از اعضاء کمیسیون برنامه (گلبوف، مارتف و من) با این پیشنهاد مخالفت کردند و رفیق مارتف در کنگره از عقیده ما دفاع مینمود (ص ۲۷۳) و به یگورف و پوپوف اعتراض میکرد که «کمیته مرکزی بدون اینهم قبل از اینکه به اقدامی جدی نظیر انحلال یک سازمان دست زند آنرا مورد بحث قرار خواهد داد». بطوریکه می بینید، آنوقت هنوز گوش رفیق مارتف نسبت به هر گونه تمایلات ضد مرکزیت ناشنوا بود و کنگره پیشنهاد یگورف و پوپوف را رد کرد، — متأسفانه ما از روی صورتجلسه ها فقط نمیدانیم عده آراء چقدر بوده است.

در کنگره حزب رفیق مارتف همچنین «مخالف تعویض کلمه تشکیل میدهد (کمیته مرکزی، کمیته ها و غیره را تشکیل میدهد. طبق ماده ۶ آئین نامه حزب) با کلمه تصویب میکند بود» و میگفت «باید حق تشکیل را هم داد». و این را در آهنگامی میگفت که هنوز فکرش به ایده درخشانی که فقط در کنگره لیگا کشف شد و حاکی از این بود که مفهوم «تشکیل دادن» شامل تصویب نمودن نمیشود، نرسیده بود.

غیر از این دو نکته تصور نمیروند بقیه مباحثات مربوط به جزئیات مواد ۵ تا ۱۱ آئین نامه (ص ۲۷۳-۲۷۶ صورتجلسه ها) که مباحثاتی کاملاً ناچیز بود جالب توجه باشد. ماده ۱۲ مربوط است به مسئله کئوپتاسیون به تمام ارگانهای حزبی عموماً و به مراکز خصوصاً. کمیسیون پیشنهاد میکند که اکثریت مطلقى که برای کئوپتاسیون ضروری است از دو سوم به چهار پنجم ارتقاء یابد. گزارش دهنده (گلبوف) پیشنهاد میکند که کئوپتاسیون به کمیته

مرکزی، باتفاق آراء باشد. رفیق یگورف، که هرگونه ناهمواریها را نامطلوب میدانند، طرفدار اکثریت نسبی است، بشرطی که حق وتوی* ﴿منع، رد. مترجم﴾ (veto) دارای مجوزی در میان نباشد. رفیق پوپوف نه با کمیسیون و نه با رفیق یگورف با هیچکدام موافق نیست و خواستار اکثریت نسبی (بدون حق veto) و یا اتفاق آراء است. رفیق مارتف نه با کمیسیون، نه با گلبوف، نه با یگورف و نه با پوپوف با هیچیک موافق نیست و علیه اتفاق آراء و علیه چهار پنجم (برله دوسوم) و علیه «کئوپتاسیون متقابل» یعنی علیه حق اعتراض هیئت تحریریۀ ارگان مرکزی بر ضد کئوپتاسیون کمیته مرکزی و بالعکس («حق نظارت متقابل بر کئوپتاسیون») اظهار نظر مینماید.

بطوریکه خواننده ملاحظه میکند، گروهبندی، شکلهای کاملاً رنگارنگی بخود میگیرد و اختلافات بقدری زیاد است که تقریباً هر نماینده ای «منفرداً» دارای نظر مخصوص بخود میباشد!

رفیق مارتف میگوید: «من تصدیق میکنم که از نظر روان شناسی کار کردن با اشخاص نامطلوب ممکن نیست. ولی برای ما اینموضوع هم اهمیت دارد که سازمان ما قابلیت حیات و استعداد عمل داشته باشد... دادن حق نظارت متقابل به کمیته مرکزی و هیئت تحریریۀ ارگان مرکزی در مورد کئوپتاسیون لزومی ندارد. علت مخالفت من این نیست که تصور کنم این دو مرکز یکی در رشته دیگری دارای صلاحیت نباشد. خیر! مثلاً ممکنست هیئت تحریریه ارگان مرکزی به کمیته مرکزی در این مورد که آیا مثلاً باید آقای نادژدین را به عضویت کمیته مرکزی پذیرفت یا نه راهنمایی بکند. علت مخالفت من از این جهت است که نمیخواهم وضعی ایجاد کنم که از دو طرف بطور عصبانی کننده ای کارها کش داده شود».

من باو اعتراض میکنم و میگویم که: «اینجا دو مسئله وجود دارد. مسئله اول مربوطست به اکثریت مطلق و من مخالف پیشنهاد تقلیل از چهار پنجم به دو سوم هستم. بکار بردن شیوه اعتراض مستدل معقول نیست و من با آن مخالفم. موضوعیکه بینهایت مهمتر از آن است حق نظارت کمیته مرکزی و ارگان مرکزی بر کئوپتاسیون است. موافقت متقابل دو مرکز شرط لازم هماهنگی است. اینجا صحبت بر سر گسیختگی میان دو مرکز است. هرکس که مایل به انشعاب نیست باید کوشش کند هماهنگی وجود داشته باشد. تاریخ حیات حزب نشان میدهد که اشخاصی بوده اند که موجب انشعاب میشدند. این یک مسئله اصولی و مهمی است که ممکنست تمام سرنوشت آتی حزب به آن بسته باشد» (ص ۲۷۶-۲۷۷). این بود متن کامل خلاصه نطق من که در کنگره ثبت شده است و رفیق مارتف برای آن اهمیتی بس جدی قائل است. متأسفانه او، با اینکه برای این نطق اهمیتی جدی قائل است، معهداً وقتی نطق ایراد شد زحمتی بخود نداد که آنها با تمام مذاکرات و موقعیت سیاسی کنگره مربوط

سازد.

قبل از هر چیز این سؤال پیش می‌آید: چرا من در طرح اولیه خود (رجوع شود به ص ۳۹۴، ماده ۱۱) به دو سوم اکتفا کردم و درخواست نظارت متقابل بر کئوتاسیون مراکز را نکردم؟ رفیق ترسکی که پس از من صحبت کرد (ص ۲۷۷) فوراً همین مسئله را مطرح نمود.

جواب این سؤال را نطق من در کنگره لیگا و نامه رفیق پاولوویچ در باره کنگره دوم میدهد. من در کنگره لیگا گفتم: ماده اول آئین نامه «کرجی را در هم شکسته است» و آنرا باید با «گره مضاعف» بست. معنی این اولاً آن بود که مارتف در مسئله صرفاً تئوریک خود را اپورتونیست نشان داد ضمناً لیبر و آکیف هم از اشتباه او دفاع کردند. ثانیاً معنی این آن بود که ائتلاف مارتفی ها (یعنی اقلیت ناچیز ایسکرائیها) با ضد ایسکرائیها در موقع بتصویب رساندن اشخاصی که باید اعضاء مراکز باشند به آنها در کنگره اکثریت داد. من در اینجا مخصوصاً از اشخاصی که باید عضو مراکز باشند صحبت می‌کردم و لزوم هماهنگی را تأکید مینمودم و می‌گفتم باید از «افرادی که موجب انشعاب میشوند» برحذر بود. این برحذر داشتن اهمیت اصولی واقعاً بسزائی کسب می نمود، زیرا سازمان «ایسکرا» (که بدون شک در مسئله مربوط به هیئت اعضاء مراکز دارای صلاحیت بیشتری است و با تمام کارهای عملی و تمام نامزدها نزدیکترین آشنائی را دارد) رأی مشورتی خود را در این مسئله اعلام نموده بود و در مورد نامزدهائی که موجب دلواپسی وی بودند تصمیمی اتخاذ نموده بود که ما از آن مطلعیم. هم اخلاقاً و هم از لحاظ ماهیت امر (یعنی از لحاظ صلاحیت گیرنده تصمیم) سازمان «ایسکرا» می بایستی در این مسئله بار یک اهمیت قاطعی داشته باشد. ولی از نظر فرمالیته البته رفیق مارتف کاملاً حق داشت که برضد اکثریت سازمان «ایسکرا» دست بدامان لیبرها و آکیف ها بشود. و رفیق آکیف هم ضمن نطق درخشان خود درباره ماده اول با وضوح شگرف و بطور کاملاً عاقلانه ای اظهار داشت که وقتی می بیند در بین ایسکرائیها راجع به طرق حصول هدف مشترک یعنی هدف ایسکرائی، اختلاف نظر وجود دارد، عالماً عامداً نه طریقه بدتر رأی میدهد زیرا هدف او یعنی آکیف، کاملاً نقطه مقابل هدفهای ایسکرائی است. بدینطریق هیچگونه تردیدی نمیتوانست وجود داشته باشد که حتی مستقل از اراده و شعور رفیق مارتف همانا بدترین هیئت اعضاء مراکز مورد پشتیبانی لیبرها و آکیف ها قرار خواهد گرفت آنها بویژه به آنچنان فهرستی میتوانند رأی دهند و باید رأی دهند (چنانچه روی گفتار آنها قضاوت نکرده بلکه روی کردار یعنی رأی آنها در مورد ماده اول قضاوت کنیم) که وعده حضور «اشخاصی را که موجب انشعاب میشده اند» میدهد و همانا بدینمنظور رأی دهند که «انشعاب ایجاد شود». آیا تعجب آور است که با وجود چنین

وضعیتی من از مسئله اصولی مهمی (هماهنگی دو مرکز) صحبت می‌کردم که تمام آینده حزب ممکنست منوط به آن باشد؟

هیچ سوسیال دموکراتی که با ایده‌ها و نقشه‌های ایسکرائی و تاریخ جنبش اندک آشنائی داشت و با این ایده‌ها ولو اندکی صادقانه همعقیده بود دقیقه‌ای نمیتوانست در این موضوع شک کند که راه حل لیبرها و آکیمف‌ها در مورد مشاجره‌ایکه در داخل سازمان «ایسکرا» در بارهٔ اعضاء مراکز وجود داشت از لحاظ فرمالیته صحیح بود ولی بدترین نتایج ممکنه را در بر داشت. با این بدترین نتایج ممکنه حتماً می‌بایستی مبارزه نمود.

حال سؤال میشود: چگونه باید مبارزه نمود؟ البته ما در مبارزه به ایجاد هیستری و غوغا متوسل نمیشدیم بلکه با وسائل مبارزه می‌کردیم که کاملاً قانونی و کاملاً مشروع بود: ما وقتی حس کردیم در اقلیت هستیم (نظیر موضوع مادهٔ اول) از کنگره درخواست کردیم که حق اقلیت حفظ شود. هم مراعات کامل اکثریت مطلق آراء هنگام پذیرفتن اعضاء (چهار پنجم بجای دو سوم)، هم اتفاق آراء هنگام کئوتپتاسیون و هم نظارت متقابل در کئوتپتاسیون به مراکز همهٔ اینها وقتی مورد پشتیبانی ما قرار گرفت که در مسئلهٔ ترکیب اعضاء مراکز در اقلیت واقع شدیم. عمرو و زیدهاییکه میخواهند بطور سرسری و پس از یکی دو صحبت خودمانی، بدون بررسی جدی کلیهٔ صورتجلسه‌ها و «شهادت‌های» افراد ذیمدخل، دربارهٔ کنگره قضاوت و استدلال نمایند، باین واقعیت همواره با نظر بی‌اعتنائی مینگرند. ولی هرکس که بخواهد این صورتجلسه‌ها و شهادت‌ها را از روی وجدان مورد بررسی قرار دهد ناگزیر به واقعیتی که من ذکر کردم خواهد رسید: ریشهٔ مشاجره در این لحظه از کنگره همانا در مسئلهٔ هیئت اعضاء مراکز نهفته است و علت اینکه ما از پی شرایط جدی تری در نظارت میرفتیم همانا این بود که در اقلیت بودیم و میخواستیم «کرجی» را که مارتف بدلخواه و با شرکت مسرورانهٔ لیبرها و آکیمف‌ها درهم شکسته بود با «گره مضاعف بهم به بندیم».

رفیق پاولوویچ در مورد این لحظهٔ کنگره میگوید: «اگر وضع بدینمنوال نمی بود، میبایستی تصور نمود که ما با پیشنهاد مادهٔ مربوط به اتفاق آراء در موقع کئوتپتاسیون برای مخالفین خود دلسوزی مینمودیم، زیرا برای دسته‌ای که در این و یا آن مؤسسه تفوق دارد اتفاق آراء نه تنها لازم نیست بلکه مضر است» (ص ۱۴ «نامه‌های مربوط به کنگرهٔ دوم»). ولی در حال حاضر بسیار و بسیار میشود که تاریخ وقوع حوادث را فراموش میکنند؛ فراموش میکنند که در جریان تمام دورهٔ کنگره، اقلیت کنونی - اکثریت بود (در سایهٔ شرکت لیبرها و آکیمف‌ها) و مشاجره برسر کئوتپتاسیون به مراکز، که علت واقعی آن، اختلاف نظری بود که در سازمان «ایسکرا» در مورد اعضاء مراکز وجود داشت، درست مربوط بهمین دوره است. هرکس که این نکته را برای خود روشن نماید به حرارت مباحثات ما هم پی خواهد برد و از

آن تضاد ظاهری هم که چگونه اختلافات کوچک و جزئی موجب بروز مسائل واقعاً مهم و اصولی میشود، متعجب نخواهد شد.

رفیق دیچ که در همان جلسه (ص ۲۷۷) صحبت کرد به نسبت قابل ملاحظه ای حق داشت که گفت: «بدون شک این پیشنهاد برای لحظه فعلی حساب شده است». در حقیقت هم، فقط پس از درک شرایط لحظه مورد نظر و تمام پیچیدگی های آن، میتوان باهمیت واقعی مشاجرات پی برد. و بینهایت مهم است در نظر گرفته شود که وقتی ما در اقلیت بودیم از حق اقلیت بشیوه هائی دفاع میکردیم که هر سوسیال دموکرات اروپائی آنرا مشروع و مجاز میدانند: بعبارت آخری ما از کنگره درخواست کردیم که در ترکیب اعضاء مراکز نظارت شدید کند: همینطور هم رفیق یگورف به نسبت قابل ملاحظه ای حق داشت وقتی که در همان کنگره ولی در جلسه دیگر گفت: «من بینهایت تعجب میکنم وقتی میشنوم که در مباحثات باز هم به اصول استناد میشود»... (این موضوع در مورد انتخابات کمیته مرکزی در سی و یکمین جلسه کنگره یعنی، اگر اشتباه نکنم، در صبح پنجشنبه گفته میشود، ولی جلسه بیست و ششم، که اکنون از آن صحبت میشود، عصر روز دوشنبه بود)... «تصور میروم برای همه روشن باشد که در روزهای اخیر مباحثه در اطراف طرحهای اصولی مختلف دور نمیزد بلکه تمام آن صرفاً در اطراف این موضوع دور میزد که چگونه باید موجبات دست یافتن فلان و بهمان فرد را به مؤسسات مرکزی تأمین نمود و یا از آن ممانعت کرد. تصدیق کنیم که مدتها است در این کنگره اصول از بین رفته است و مطالب را بنام واقعی خود بنامیم. (خنده عموم. موراویف: «خواهش میکنم در صورتجلسه ثبت شود که رفیق مارتف تبسم کرد.»)» (ص ۳۳۷). تعجب آور نیست که هم رفیق مارتف و هم تمام ما به شکایات رفیق یگورف که واقعاً هم خنده آور بود قاه قاه خندیدیم. آری، «در روزهای اخیر» بسیاری از مطالب در حول مسئله مربوط به اعضاء مراکز دور میزد. این حقیقت دارد. اینموضوع حقیقتاً در کنگره برای همه واضح بود و فقط اکنون اقلیت سعی میکنند این نکته واضح را تاریک کند. و بالاخره این موضوع هم، درست است که باید مطالب را بنام واقعی خود بنامیم. ولی شما را بخدا بگوئید ببینیم این چه ربطی به «ازبین رفتن اصول» دارد؟؟ بالاخره ما برای این در کنگره جمع شدیم (رجوع شود به ص ۱۰، دستور روز کنگره) تا در روزهای اول درباره برنامه، تاکتیک و آئین نامه صحبت کنیم و مسائل مربوط را حل و فصل نمائیم و در روزهای آخر (ماده ۱۸-۱۹ دستور روز) در باره اعضاء مراکز صحبت کنیم و این مسائل را حل و فصل نمائیم. وقتی که اشخاص روزهای آخر کنگره ها را صرف مبارزه در راه بدست آوردن تعلیمی دیریژوری میکنند این یک پدیده طبیعی و تمام و کمال مشروع است. (اما وقتی برای تعلیمی دیریژوری پس از کنگره بنزاع می پردازند آنوقت این جنجال است)، هرگاه کسی در کنگره در

مسئله مربوط به اعضاء مراکز متحمل شکست شد (نظير رفيق يگورف) آنوقت كاملاً خنده آور است چنانچه پس از اين راجع به «ازبين رفتن اصول» صحبت كند. باينجهت واضحت كه چرا همه به رفيق يگورف ميخنديند. و نيز واضحت كه چرا رفيق موراويف خواهش كرد كه شركت رفيق مارتف در اين خنده در صورتجلسه ثبت شود: رفيق مارتف كه به رفيق يگورف مي خنديد در حقيقت بخودش خنديد...

شايد ذكر اين واقعه در تكميل طعنه رفيق موراويف زائد نباشد كه رفيق مارتف بطوريكه ميدانيم پس از كنگره چپ و راست اطمينان ميداد كه نقش عمده را در مخالفت ما همان مسئله كئوتاسيون به مراکز بازي ميكرد و «اكثريت هيئت تحريريه سابق» شديداً مخالف نظارت متقابل بر كئوتاسيون به مراکز بود. قبل از كنگره رفيق مارتف طرح مرا درباره انتخاب دو هيئت سه نفری از طريق كئوتاسيون دو جانبه بميزان دو سوم قبول كرد و در اين باره به من چنين نوشت: «با قبول اين شكل كئوتاسيون متقابل بايد خاطرنشان شود كه پس از كنگره تكميل هر يك از هيئت ها طبق اصولی انجام خواهد گرفت كه كمی شكل ديگر دارد (اگر من بودم اينطور توصيه ميكردم: هر هيئتی اعضاء جديدی را از طريق كئوتاسيون انتخاب ميكند و قصد خود را به هيئت ديگر اطلاع ميدهد: هيئت اخير ميتواند اعتراض كند و در اينصورت اختلاف را شورا حل خواهد كرد برای احتراز از كش دادن قضيه، اين جريان، اقلاً در مورد كمیته مرکزی، نسبت به نامزدهائی عملی خواهد شد كه قبلاً تعيين شده اند و تكميل اعضاء از بين آنها سريعتر ميتواند انجام شود). برای اينكه تصريح شود كه كئوتاسيون بعدی بترتیبی انجام ميگيرد كه در آئين نامه حزب پيش بينی خواهد شد، بايد به ماده ۲۲ (۱۳۱) * اضافه نمود: «... كه تصميمات متخذه را تصويب مينمايد»» (تكيه روی كلمات ازمنست).

ديگر تفسير زائد است.

ما اهميت لحظه ای را كه در آن برسر كئوتاسيون مراکز مباحثه ميشد توضيح داديم و اکنون بايد كمی روی جريان اخذ رأی هائی كه به اينموضوع مربوط است مكث كنيم _ مكث روی مذاكرات لزومی ندارد. زیرا پس از نطق رفيق مارتف و من كه در اينجا ذكر شد فقط جملاتی بطور معترضه گفته شد كه در آن عده ناچیزی از نمايندگان شركت كردند (رجوع شود به ص ۲۷۷-۲۸۰ صورتجلسه ها). در مورد اخذ رأیها رفيق مارتف در كنگره ليگا مدعی بود كه من در بيانات خود «بزرگترین تحريفات» را مرتكب شده ام (ص ۶۰ صورتجلسه های ليگا) «و آنها موقعی بوده است كه مبارزه در اطراف آئين نامه را»... (رفيق مارتف بدون

قصد حقیقت بزرگی را اظهار کرد: پس از ماده اول، شدیدترین مباحثات همانا در اطراف آئین نامه بود... «بمثنای مبارزه «ایسکرا» با مارتفی ها که با بوند داخل ائتلاف شده بودند وانمود کرده ام».

این موضوع جالب توجه، یعنی «بزرگترین تحریفات» را کمی از نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم. رفیق مارتف اخذ رأیهای مربوط به اعضاء شورا را با اخذ رأیهای مربوط به مسئله کئوپتاسیون یکجا جمع میکند و هشت اخذ رأی را ذکر میکند: (۱) انتخاب دو نفر از طرف ارگان مرکزی و دو نفر از طرف کمیته مرکزی برای شورا - موافق ۲۷ رأی (م). مخالف ۱۶ رأی (ل). ممتنع ۷ رأی (۱۳۲*) (بعنوان جمله معترضه متذکر میشویم که در صفحه ۲۷۰ صورتجلسه ها، تعداد ممتنعین ۸ نفر نوشته شده است، ولی این موضوع بی اهمیتی است). (۲ - انتخاب پنجمین عضو شورا از طرف کنگره: - موافق ۲۳ (ل)، مخالف ۱۸ (م)، ممتنع ۷-۳) پرکردن جای اعضائیکه از شورا خارج شده اند بتوسط خود شورا - مخالف ۲۳ (م) موافق ۱۶ (ل)، ممتنع ۱۲-۴) اتفاق آراء در کمیته مرکزی - موافق ۲۵ (ل)، مخالف ۱۹ (م)، ممتنع ۷-۵) لزوم یک اعتراض مستدل برای پذیرفتن عضوی - موافق ۲۱ (ل)، مخالف ۱۹ (م)، ممتنع ۱۱-۶) اتفاق آراء در مورد کئوپتاسیون به ارگان مرکزی - موافق ۲۳ (ل)، مخالف ۲۱ (م)، ممتنع ۷-۷) جایز بودن اخذ رأی در مورد حق شورا به الغاء تصمیم ارگان مرکزی و کمیته مرکزی مبنی بر پذیرفتن عضو جدید - موافق ۲۵ (م)، مخالف ۱۹ (ل)، ممتنع ۷-۸) خود پیشنهاد در این باره - موافق ۲۴ (م)، مخالف ۲۳ (ل)، ممتنع ۴. رفیق مارتف در خاتمه (ص ۶۱ صورتجلسه های لیگا) میگوید: «اینجا ظاهراً یکی از نمایندگان بوند برله پیشنهاد رأی داد و بقیه ممتنع بودند» (تکیه روی کلمات از منست).

حال سؤال میشود چرا رفیق مارتف تصور میکند که ظاهراً یکی از بوندیستها برله او یعنی مارتف رأی داده است و حال آنکه اخذ رأی از روی نام بعمل نیامده بود؟
زیرا او تعداد رأی دهندگان را در نظر میگیرد و وقتی این تعداد شرکت بوند را در اخذ رأی نشان میدهد آنوقت او یعنی رفیق مارتف شکی نمیکند که این شرکت بنفع او یعنی مارتف بوده است.

پس کو «بزرگترین تحریف» از جانب من؟

مجموع آراء ۵۱ نفر ولی بدون بوندیستها ۴۶ و بدون رابوچیه دلوثیها ۴۳ نفر است. در هفت اخذ رأی از هشت اخذ رائی که رفیق مارتف نقل نموده است شرکت کنندگان بترتیب عبارت بوده اند از ۴۲، ۴۱، ۳۹، ۴۴، ۴۰، ۴۴، ۴۴ نماینده و در یکی ۴۷ نماینده (یا بعبارت صحیحتر رأی) شرکت نموده است و اینجا خود رفیق مارتف اعتراف میکند که یکی

از بوندیستها از او پشتیبانی میکرد. بدینطریق معلوم میشود که منظره ای که مارتف ترسیم نموده است (و بطوریکه اکنون خواهیم دید کامل ترسیم نشده است)، فقط تصویری را که من از مبارزه نموده ام تأیید و تشدید میکند! معلوم میشود که در موارد متعددی تعداد ممتنعین بسیار زیاد بوده است: اینموضوع بویژه نشانه ایست از کمی علاقه نسبی تمام کنگره به بعضی جزئیات و نبودن گروهبندی کاملاً معینی از طرف ایسکرائیها در مورد این مسئله. گفته مارتف حاکی از اینکه بوندیستها «با امتناع خود علناً به لنین کمک میکنند» (ص ۶۲ صورتجلسه های لیگا) درست برضد خود مارتف حکم میکند: پس معلوم میشود فقط در صورت نبودن بوندیستها یا در صورت امتناع آنها من گاهی میتوانستم انتظار پیروزی داشته باشم. ولی هر دفعه که بوندیستها برای دخالت در مبارزه ارزش قائلند، از رفیق مارتف پشتیبانی مینمایند و چنین دخالتی تنها منحصر به مورد فوق الذکر یعنی شرکت ۴۷ نماینده نبود. هرکس مایل باشد از صورتجلسه های کنگره سر در آورد، به نقص فوق العاده عجیب منظره ایکه رفیق مارتف ترسیم نموده است پی خواهد برد. رفیق مارتف از مواردی که بوند در اخذ رأی شرکت میکرد سه مورد تمام را صاف و ساده از قلم انداخته است، ضمناً بدیهی است که در هر سه این موارد رفیق مارتف پیروز در آمده است. اینک این موارد: (۱) اصلاح رفیق فومین دائر به تقلیل اکثریت مطلق از چهار پنجم به دو سوم پذیرفته میشود. موافق ۲۷ و مخالف ۲۱ (ص ۲۷۸) یعنی ۴۸ رأی شرکت کرده اند. (۲) پیشنهاد رفیق مارتف در باره رد کنوینتاسیون متقابل تصویب شد. موافق ۲۶ و مخالف ۲۴ (ص ۲۷۹) یعنی ۵۰ تن در رأی دادن شرکت کرده اند. بالاخره، (۳) پیشنهاد من در باره اینکه کنوینتاسیون به ارگان مرکزی و کمیته مرکزی فقط با موافقت تمام اعضاء شورا مجاز باشد، رد شد (ص ۲۸۰). مخالف ۲۷، موافق ۲۲ (اخذ رأی حتی از روی نام هم بعمل آمد که متأسفانه در صورتجلسه ها محفوظ نمانده است) یعنی تعداد رأی دهندگان ۴۹ نفر بود.

نتیجه: در مسائل مربوط به کنوینتاسیون به مراکز، بوندیستها فقط در چهار اخذ رأی شرکت کرده اند (سه تای آنها که بترتیب ۴۸، ۵۰، ۴۹، نفر در آنها شرکت کرده اند من اکنون نقل کردم و یکی را که ۴۷ نفر در آن شرکت کرده اند رفیق مارتف نقل کرده است). در تمام این اخذ رأیها فاتح رفیق مارتف بود. معلوم میشود که اظهارات من در تمام نکات خواه در مورد ائتلاف با بوند، خواه در مورد قید این نکته که این مسائل از لحاظ نسبی، جنبه جزئی داشته است (در بسیاری از موارد تعداد زیادی ممتنع وجود دارد) و خواه در مورد فقدان گروهبندی معینی از ایسکرائیها (اخذ رأی از روی نام بعمل نیامده است؛ در مذاکرات عدّه بسیار کمی شرکت نموده اند) صحیح بوده است.

معلوم میشود که سوء قصد رفیق مارتف برای یافتن تضاد در بیانات من، سوء قصدیست

که با وسائل ناقصی اجرا شده است، زیرا رفیق مارتف بطور جدا جدا کلماتی را گرفته است بدون اینکه سعی کند قضایا را بطور کامل تصویر نماید.

آخرین ماده آئین نامه، که بسازمان مقیم خارجه اختصاص داده شده است، نیز موجب مذاکرات و اخذ رأی‌هایی شد که از نقطه نظر گروه‌بندی‌های کنگره فوق العاده شاخص است. قضیه بر سر قبول لیگا بعنوان سازمان مقیم خارجه حزب بود. بدیهیست که رفیق آکیمف بلافاصله به مخالفت برخاست و اتحادیه مقیم خارجه را، که از طرف کنگره اول تصویب شده بود یادآوری نمود و اهمیت اصولی مسئله را خاطر نشان ساخت و گفت: «قبل از هر چیزی قید میکنم که من برای این یا آن تصمیمی که در مورد این مسئله اتخاذ شود اهمیت عملی مخصوصی قائل نیستم. مبارزه مسلکی که تاکنون در حزب ما انجام گرفته بدون شک پایان نیافته است. ولی این مبارزه در زمینه های دیگر و با گروه‌بندی دیگری از نیروها ادامه خواهد یافت... در ماده ۱۳ آئین نامه بار دیگر و بطرزی بس شدید این موضوع که میخواهند کنگره ما را از یک کنگره حزبی به کنگره فراکسیونی مبدل نمایند منعکس است. بجای اینکه تمام سوسیال دموکراتهای روسیه را وادار نمایند بنام وحدت حزب در مقابل تصمیمات کنگره حزب سر تعظیم فرود آورند و تمام سازمانهای حزبی را یکی کنند، به کنگره پیشنهاد میشود سازمان اقلیت را نابود نماید و اقلیت را مجبور به محو شدن سازد» (ص ۲۸۱). بطوریکه خواننده می بیند آن «ادامه کاری» که پس از شکست در مسئله مربوط به اعضاء مراکز اینقدر برای رفیق مارتف گرانبها شده برای رفیق آکیمف هم همینقدر گرانبها بوده است. ولی اشخاصی که خود را با یک گز و دیگران را با گز دیگر می سنجند در کنگره شدیداً به مخالفت با رفیق آکیمف برخاستند. با وجود تصویب برنامه و قبول «ایسکرا» و تصویب تقریباً تمام آئین نامه، درست همان «اصلی» که لیگا را «از لحاظ اصولی» از اتحادیه جدا میکرد به میدان آورده میشود. رفیق مارتف ندا بر می آورد که «اگر رفیق آکیمف میخواهد مسئله را بر مبنای اصولی قرار دهد ما هیچ مخالفتی نداریم؛ بخصوص از این لحاظ که رفیق آکیمف از زدوبندهای ممکنه در مبارزه با دو جریان صحبت میکرد. تصویب پیروزی یک خط مشی (دقت کنید که این در جلسه ۲۷ کنگره گفته میشود!) نباید بدین معنی باشد که بار دیگر در مقابل «ایسکرا» سر فرود آورده شود بلکه باید بدین معنی باشد که با هرگونه زدوبندهای ممکنه، که رفیق آکیمف در باره آن صحبت نمود، بطور قطعی وداع شود». (ص ۲۸۲ تکیه روی کلمات از منست).

منظره از این قرار است: رفیق مارتف پس از پایان کلیه مشاجرات کنگره در اطراف برنامه هنوز مشغول وداع قطعی با هرگونه زدوبندهای ممکنه است... و این در موقعی است که او هنوز در موضوع مربوط به اعضاء مراکز با شکست مواجه نشده است! رفیق مارتف در کنگره

با آن زدوبند ممکنه ای «وداع قطعی میکند» که در همان فردای کنگره آنرا با منتهای موفقیت عملی مینماید. ولی رفیق آکیمف در آنموقع هم بمراتب بیش از رفیق مارتف دور اندیشی نشان داد؛ رفیق آکیمف به کار پنجساله «سازمان حزبی سابق که به اراده اولین کنگره نام کمیته به آن اطلاق میشد» استناد نمود و گفتار خود را با تفألی توأم با یک طعمه زهر آگین پایان رساند و گفت: «و اما در مورد عقیده رفیق مارتف مبنی بر اینکه امیدواریهای من به پیدایش جریان دیگری در داخل حزب بیهوده است. باید متذکر شوم که حتی خود او از این لحاظ مایه امید من است» (ص ۲۸۳).

آری، باید تصدیق کرد که رفیق مارتف بنحو درخشانی امیدواریهای رفیق آکیمف را بر آورده ساخت!

رفیق مارتف بدنبال رفیق آکیمف رفت و موقعی به حقانیت او یقین حاصل کرد که «ادامه کاری» هیئت سابق حزبی که دارای سابقه عمل سه سال بود بر هم خورد. این پیروزی برای رفیق آکیمف چندان گران هم تمام نشد.

ولی در کنگره کسانی که از رفیق آکیمف طرفداری کردند – و بطور پیگیر هم طرفداری کردند – فقط رفیق مارتینف و بروکر و بوندیستها بودند (۷ رأی). رفیق یگورف به مثابه پیشوای واقعی «مرکز» موقعیت خیرالاموراوسطها را اختیار میکند: او بقول خود با ایسکرائیها موافق است. نسبت به آنها «حسن نظر دارد» (ص ۲۸۲) و برای اثبات این حسن نظر پیشنهاد میکند (ص ۳۷۳) که از مسئله طرح شده اصولی صرف نظر گردد و خواه در باره لیگا و خواه درباره اتحادیه سکوت اختیار شود. این پیشنهاد با ۲۷ رأی در مقابل ۱۵ رأی رد میشود. از قرار معلوم علاوه بر ضد ایسکرائیها (۸ رأی) تقریباً تمام «مرکز» (۱۰ رأی) به موافقت با رفیق یگورف رأی میدهند (مجموع رأی دهندگان ۴۲ نفر است و بدینطریق عده زیادی ممتنع و یا غایب بوده اند. و اینوضع غالباً در مورد اخذ رأی های غیر جالب و یا در مورد اخذ رأی هائی که دارای نتیجه مسلم بود اتفاق میافتاد) همینکه صحبت پیروی عملی از اصول ایسکرائی به میان می آید بلافاصله معلوم میشود که «حسن نظر» «مرکز» صرفاً لفظی است و برله ما بیش از سی یا سی و اندکی رأی نمیدهند. مباحث و اخذ رأی های مربوط به پیشنهاد روسف (قبول لیگا بعنوان یگانه سازمان مقیم خارجه) با وضوح بیشتری این موضوع را نشان میدهد. ضد ایسکرائیها و «منجلاّب» در اینجا دیگر روی یک نقطه نظر اصولی میایستند که دفاع آنرا هم رفیق لیبر و رفیق یگورف بعهده میگیرند و پیشنهاد رفیق روسف را غیر قابل رأی گرفتن و غیرقانونی اعلام مینمایند و میگویند: «این پیشنهاد امکان حیات را از تمام سازمانهای دیگر مقیم خارجه سلب مینماید» (یگورف). و ناطق که نمیخواهد در «سلب حیات از سازمان» شرکت کند نه فقط از رأی دادن

خودداری میکند، بلکه حتی سالن را نیز ترک مینماید. ولی باید به لیدر «مرکز» انصاف داد که ۱۰ بار بیش از رفیق مارتف و شرکاء شهامت سیاسی و ایمان (در اصول اشتباه آمیز خود) نشان داد. او از سازمان «سلب حیات شده» حمایت می نمود و این تنها منحصر به زمانی نبود که پای محفل خود او، که در مبارزه آشکار با شکست مواجه شده بود – در میان بود.

پیشنهاد رفیق روسف با ۲۷ رأی در مقابل ۱۵ رأی قابل رأی گرفتن شناخته میشود و سپس با ۲۵ رأی در مقابل ۱۷ رأی بتصویب میرسد. چنانچه رفیق یگورف را هم که حاضر نشده بود باین ۱۷ رأی اضافه کنیم جمع کل (۱۸ رأی) ضد ایسکرائی و «مرکز» بدست میآید.

تمام ماده ۱۳ آئین نامه در باره سازمان مقیم خارجه فقط با ۳۱ رأی در مقابل ۱۲ رأی و شش رأی ممتنع تصویب میشود. ما اکنون درست شش بار است که در تجزیه و تحلیل رأی گیریهای کنگره، با این عدد ۳۱ برخورد می نمائیم که عده تقریبی ایسکرائیها یعنی افرادی را نشان میدهد که بطور پیگیری از نظریات «ایسکرا» دفاع میکردند و در عمل از آن پیروی مینمودند (جای مسئله مربوط به بوند، قضیه مربوط به کمیسیون تشکیلات، انحلال گروه «یوژنی رابوچی» و دو اخذ رأی در مورد برنامه ارضی). آنوقت رفیق مارتف میخواهد جداً ما را معتقد سازد به اینکه هیچ دلیلی ندارد که چنین گروه «محدودی» از ایسکرائیها را متمایز نمائیم!

این موضوع را نیز نمیتوان ذکر نکرد که تصویب ماده ۱۳ آئین نامه موجب مذاکرات بینهایت جالبی در مورد اظهارات رفیق آکیمف و رفیق مارتینف مبنی بر «امتناع از شرکت در دادن رأی» گردید (ص ۲۸۸). بوروی در کنگره این اظهارات را مورد بحث قرار داد و بطرزی کاملاً بجا و به مورد تصدیق کرد که حتی انحلال آشکار اتحادیه نیز بهیچوجه به نمایندگان چنین حقی را نمیداد که از شرکت در کارهای کنگره امتناع ورزند. امتناع از دادن رأی موضوعیست بدون شک غیر عادی و غیر مجاز – این نظریه ای بود که تمام کنگره باتفاق بورو و منجمله آن ایسکرائیهای اقلیت که در بیست و هشتمین جلسه با حرارت تمام آنچه را که خودشان در جلسه سی و یکم عملی میکردند مورد تقبیح قرار دادند از آن طرفداری کردند! وقتی رفیق مارتینف شروع به دفاع از اظهارات خود نمود (ص ۲۹۱) هم پاولوویچ هم ترتسکی هم کارسکی و هم مارتف به مخالفت با او برخاستند. رفیق مارتف بطور کاملاً واضحی وظائف اقلیت ناراضی را دریافته بود (قبل از اینکه خودش در اقلیت بماند!) و با لحنی بسیار نصیحت آمیز درباره این وظائف سخن سرائی میکرد. او بر رفیق آکیمف و رفیق مارتینف بانگ زد که: «یا شما عضو کنگره هستید و در اینصورت باید در تمام

کارهای آن شرکت کنید (تکیه روی کلمات از منست)؛ آنوقت رفیق مارتف هنوز متوجه فرمالیسم و بوروکراتیسم در تبعیت اقلیت از اکثریت نبود!». «و یا اینکه عضو آن نیستید و در اینصورت نمیتوانید در جلسه باقی بمانید... نمایندگان اتحادیه با اظهارات خود مجبورم میکنند این دو سؤال را طرح نمایم: آیا آنها عضو حزب هستند؟ و آیا آنها عضو کنگره هستند؟» (ص ۲۹۲).

رفیق مارتف وظائف اعضاء حزب را به رفیق آکیف می آموزد! ولی بیهوده نبود که رفیق آکیف قبلاً گفته بود بعضی امیدواریها به رفیق مارتف دارد... مقدر این بوده است که این امیدواریها عملی شود ولی فقط پس از شکست مارتف در انتخابات. رفیق مارتف وقتی که پای دیگران در بین بود نه پای خود او، حتی گوشش به کلمه دهشت آور «قانون فوق العاده» که (اگر اشتباه نکنم) اولین بار بتوسط رفیق مارتینف سر زبانها انداخته شد بدهکار هم نبود. رفیق مارتینف به کسانی که میخواستند او را متقاعد سازند که اظهارات خود را پس بگیرد جواب میدهد: «توضیحاتی که به ما داده شد این موضوع را روشن نکرد که آیا تصمیم متخذه اصولی بود یا اینکه فقط اقدام فوق العاده ای برضد اتحادیه بود. در چنین صورتی ما اینموضوع را اهانتی نسبت به اتحادیه میدانیم. رفیق یگورف مانند ما باین نتیجه رسید که این قانون فوق العاده ایست (تکیه روی کلمات از منست) برضد اتحادیه و باینجهت حتی از سالن جلسه هم خارج شد» (ص ۲۹۵) هم رفیق مارتف و هم رفیق ترتسکی باتفاق پلخانف جدا علیه ایدۀ واقعاً مهمل موهن شمردن رأی کنگره برمیخیزند و رفیق ترتسکی ضمن دفاع از قطعنامه پیشنهادی خود که بتصویب کنگره رسید (دائر براینکه رفیق آکیف و رفیق مارتینف میتوانند کاملاً خود را راضی بدانند) اطمینان میدهد که «قطعنامه جنبه اصولی دارد نه عامیانه و به ما مربوط نیست اگر کسی از آن رنجیده باشد» (ص ۲۹۶). ولی خیلی زود معلوم شد که محفل بازی و عامیگری هنوز در حزب ما بسیار قوی است و این کلمات مغرورانه ای که من روی آنها تکیه کرده ام جز یک عبارت پردازی پوچ پر سروصدا چیز دیگری نیست.

رفیق آکیف و رفیق مارتینف از پس گرفتن اظهارات خود امتناع ورزیدند و از کنگره خارج شدند در حالیکه تمام نمایندگان بانگ میزدند «کار بسیار بیجائی است!»

م) انتخابات پایان کنگره

کنگره، پس از تصویب آئین نامه، قطعنامه ای درباره سازمانهای ناحیه ای و یکسلسله قطعنامه هائی درباره سازمانهای جداگانه حزب تصویب نمود و پس از مذاکرات بینهایت

آموزنده ای دربارهٔ گروه «یوژنی رابوچی» که من فوقاً آنرا تجزیه و تحلیل نمودم، به موضوع انتخاب ارگانهای مرکزی حزب پرداخت.

ما اکنون دیگر میدانیم که سازمان «ایسکرا»، که تمام کنگره از آن انتظار توصیه های معتبری داشت، در مورد این مسئله بدو قسمت منشعب شد، زیرا اقلیت این سازمان خواست در کنگره ضمن مبارزهٔ آشکار و آزادانه بیازماید که آیا میتواند برای خود اکثریت بدست آورد. و نیز میدانیم که مدتها قبل از کنگره و در کنگره همهٔ نمایندگان از نقشهٔ تجدید هیئت تحریریه از راه انتخاب دو هیئت سه نفری برای ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی مبسوق بودند. برای روشن شدن مذاکرات کنگره با تفصیل بیشتری روی این نقشه مکث میکنیم.

اینست متن کامل توضیح من دربارهٔ طرح Tagesordnung کنگره که این نقشه در آن بیان شده بود (۱۳۳*): «کنگره سه نفر را برای هیئت تحریریه ارگان مرکزی و سه نفر را برای کمیتهٔ مرکزی انتخاب مینماید. در صورت لزوم این شش نفر با هم، باکثریت دوسوم، اعضاء هیئت تحریریه ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی را از راه کئوپتاسیون پر میکنند و به کنگره در این باره گزارش میدهند. پس از اینکه کنگره این گزارش را تصویب نمود کئوپتاسیون بعدی از طرف هیئت تحریریه ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی بطور جداگانه انجام میگردد».

از روی این متن، نقشه مزبور با نهایت وضوح و بدون هیچگونه ابهامی واضح میشود: این نقشه حاکی از تجدید هیئت تحریریه با شرکت متنفذترین رهبران کارهای عملی است. هر دو مشخصات این نقشه که من آنها را قید کردم برای هر کسی که بخود زحمت دهد، ولو با اندک دقتی متن نقل شده را بخواند، بلافاصله معلوم خواهد شد. ولی در شرایط فعلی ناچار باید حتی ابتدائی ترین مطالب را هم توضیح داد. این نقشه حاکی از تجدید هیئت تحریریه است و منظور افزایش حتمی و یا تقلیل حتمی عده اعضاء آن نیست، بلکه فقط تجدید آنست، زیرا مسئله افزایش یا تقلیل ممکنه مفتوح گذارده شده است: کئوپتاسیون فقط در صورتی پیش بینی میشود که این موضوع ضروری باشد. در بین فرضیه هائی که از طرف افراد مختلف در موضوع این تجدید اظهار شد نقشه هائی هم بود دائر به تقلیل و افزایش ممکنه عده اعضاء هیئت تحریریه، تا هفت نفر (من شخصاً همیشه هفت نفر را بمراتب صلاح تر از شش نفر میدیدم) و حتی افزایش این عده تا یازده نفر (من این موضوع را در صورت اتحاد مسالمت آمیز با تمام سازمانهای سوسیال دموکرات عموماً و با بوند و سوسیال دموکراسی لهستان خصوصاً، ممکن میدانستم). ولی مطلب عمده ئی که معمولاً افرادی که صحبت از «سه نفر» میکنند از نظر میاندازند، عبارتست از الزام شرکت اعضاء کمیتهٔ مرکزی در حل مسئلهٔ کئوپتاسیون آتی به ارگان مرکزی. حتی یک رفیق هم از تمام اعضاء سازمان و نمایندگان کنگره از بین «اقلیت»، که از این نقشه اطلاع داشتند و آنرا تأیید مینمودند (این

تأیید یا بوسیله اظهارات خاص و یا بوسیله سکوت بود) بخود زحمت اینرا نداد که معنای این الزام را توضیح دهد. اولاً چرا برای تجدید هیئت تحریریه، همانا سه نفر و فقط سه نفر مأخذ قرار داده شده بود؟ بدیهیست که اگر منحصراً و یا اقلماً بطور عمده افزایش عدده هیئت در نظر بود و اگر این هیئت را واقعاً «هم آهنگ» میدانستند آنوقت اینموضوع کاملاً بیمعنی میشد. عجیب بود هر آینه برای افزایش عدده یک هیئت «هم آهنگ» تمام این هیئت نه، بلکه قسمتی از آن مأخذ گرفته میشد. بدیهیست که تمام اعضاء هیئت برای بحث و حل مسئله تجدید اعضاء آن و تبدیل محفل قدیمی هیئت تحریریه بیک مؤسسه حزبی کاملاً صالح شناخته نمیشدند. بدیهیست که حتی آنکسی هم که خود شخصاً از طریق افزایش مایل به تجدید اعضاء بود، اعضاء سابق را هماهنگ و مطابق با آرمان یک مؤسسه حزبی نمیدانست، زیرا در غیر اینصورت دلیلی نداشت که برای توسعه عدده شش نفری ابتدا این عدده تا سه نفر تقلیل داده شود. تکرار میکنم که این موضوع بخودی خود واضحست و فقط آلودن موقتی این مسئله با «موضوعات شخصی» ممکن بود باعث فراموشی آن شود.

ثانیاً از روی متن فوق الذکر دیده میشود که حتی موافقت هر سه عضو ارگان مرکزی هم هنوز برای افزایش سه نفر کافی نبود. اینموضوع نیز همیشه از نظر دور میماند. برای کئوپتاسیون، دو سوم شش نفر یعنی چهار رأی لازم بود. یعنی کافی بود از طرف سه عضو انتخاب شده کمیته مرکزی "veto" گفته شود تا هرگونه افزایش عدده سه نفری غیرممکن شود. برعکس اگر حتی دو نفر از سه عضو هیئت تحریریه ارگان مرکزی با کئوپتاسیون آتی مخالف میشدند - معهدا در صورت موافقت هر سه عضو کمیته مرکزی، کئوپتاسیون انجام میگرفت. بدینطریق واضحست که منظور این بود که هنگام تبدیل محفل قدیمی به مؤسسه حزبی رأی قاطع متعلق به رهبران کارهای عملی باشد که منتخب کمیته هستند. اینکه ما تقریباً چه رفقائی را در اینمورد در نظر داشتیم از اینجا معلوم میشود که هیئت تحریریه قبل از کنگره، برای اینکه شاید لازم آید در کنگره اقدامی از جانب هیئت بشود، باتفاق آراء رفیق پاولوویچ را بعنوان هفتمین عضو خود انتخاب کرد؛ بغیر از رفیق پاولوویچ برای نفر هفتم یک عضو قدیمی سازمان «ایسکرا» و عضو کمیته تشکیلات، که بعداً بعضویت کمیته مرکزی انتخاب گردید، پیشنهاد شده بود.

بدینطریق منظور از نقشه انتخاب دو هیئت سه نفری آشکارا عبارت بود از: (۱) تجدید هیئت تحریریه، (۲) دور ساختن بعضی از صفات محفل بازی قدیمی، که شایسته مؤسسه حزبی نیست (اگر این عمل لزومی نمیداشت آنوقت فکر انتخاب سه نفر اولیه هم بیموضوع میشد)، بالاخره (۳) تصفیه جرگه ادباء از صفات مختص به «حکومت الهی» (تصفیه از طریق جلب پراتیسینهای برجسته برای حل مسئله افزایش عدده هیئت سه نفری). این نقشه که تمام

رداکتورها با آن آشنا شده بودند بطوریکه معلوم است مبتنی بر تجربه سه ساله کار بود و با اصول سازمان انقلابی یعنی اصولیکه ما بطرز پیگیری از آن پیروی مینمودیم کاملاً مطابقت میکرد: در دوران پراکندگی یعنی در دورانی که «ایسکرا» وارد صحنه شد گروه های جداگانه غالباً بطور تصادفی و خودبخودی بوجود می آمدند و ناگزیر پدیده های مضر از شیوه محفل بازی در آنها بروز میکرد. دور ساختن این صفات از ضروریات ایجاد حزب بود و آن را ایجاب میکرد؛ شرکت پراتیسینهای مبرز در این عمل ضروری بود، زیرا امور تشکیلاتی را همیشه برخی از اعضاء هیئت تحریریه اداره میکردند و حال آنکه تنها ورود هیئت ادباء در سیستم مؤسسات حزبی کافی نبوده بلکه ورود هیئتی از رهبران سیاسی نیز لازم بود. واگذاری حق انتخاب سه نفر اولیه به کنگره از نقطه نظر سیاست همیشگی «ایسکرا» نیز امری طبیعی بود. ما با نهایت احتیاط کنگره را حاضر میکردیم و منتظر بودیم که مسائل اصولی مورد مشاجره در رشته برنامه، تاکتیک و سازمان کاملاً روشن شود؛ ما شکی نداشتیم که اکثریت عظیم کنگره از لحاظ موافقت در این مسائل اساسی – ایسکرائی خواهد بود (قطعنامه های مربوط به شناسائی «ایسکرا» بعنوان ارگان رهبری کننده نیز تا اندازه ای گواه این امر بود): باینجهت ما میبایستی واگذار کنیم تا رفقائی که تمام کار ترویج ایده های «ایسکرا» و تهیه مقدمات تبدیل آن به حزب را بدوش خود کشیده بودند – خودشان تصمیم بگیرند که چه کسانی حداکثر صلاحیت نامزدی برای مؤسسه جدید حزبی را دارا هستند. دلیل تأیید عمومی نقشه «دو هیئت سه نفری» و فقدان هرگونه نقشه رقابت کننده را میتوان فقط همین جنبه طبیعی نقشه و فقط مطابقت کامل آن با تمام سیاست «ایسکرا» و با تمام آنچه‌های دانست که افرادی که کم و بیش از نزدیک با جریان کار آشنائی داشتند درباره «ایسکرا» میدانستند.

باینجهت هم بود که در کنگره رفیق روسف قبل از هر چیز پیشنهاد کرد دو هیئت سه نفری انتخاب شود. ولی طرفداران مارتف یعنی طرفداران شخصی که کتباً ما را از ارتباط این نقشه با اتهام دروغین اپورتونیسیم مطلع ساخته بود حتی فکر این را هم نکردند که مشاجره درباره هیئت شش نفری و سه نفری را به موضوع صحت یا عدم صحت این اتهام بکشانند هیچ یک از آنها در این باره حتی دم نزد! هیچ یک از آنها جرئت نکرد کلمه ای هم درباره فرق اصولی خرده اختلافاتی که مربوط به هیئت شش نفری و سه نفری است اظهار کند. آنها ترجیح دادند که شیوه مبتدل تر و پیش پا افتاده تری را در پیش گیرند بدینمعنی که به ترحم دعوت کنند. به امکان رنجش استناد نمایند و چنین وانمود کنند که موضوع هیئت تحریریه با تعیین «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی دیگر حل شده است. این برهان اخیر، که از طرف رفیق کولتسوف برضد رفیق روسف اقامه شد، کذب محض است، در دستور روز کنگره – البته بدون اینکه تصادفی باشد – دو ماده مخصوص قرار داده شده بود (رجوع شود به ص ۱۰

صورتجلسه ها): ماده ۴ - «ارگان مرکزی حزب» و ماده ۱۸ - «انتخاب کمیته مرکزی و هیئت تحریریه ارگان مرکزی». این اولاً. درثانی هنگام تعیین ارگان مرکزی همه نمایندگان موکداً اظهار داشتند که با این عمل هیئت تحریریه تصویب نشده بلکه فقط خط مشی آن تصویب میشود (۱۳۴*) و بر ضد این اظهارات یک اعتراض هم نشد.

بنابراین اظهاری که بارها از جانب طرفداران اقلیت (کولتسوف، ص ۳۲۱، پاسادفسکی، همانجا، پوپف ص ۳۲۲ و بسیاری دیگر) تکرار شده است حاکی از اینکه کنگره که ارگان معینی را تصویب کرده است با این عمل خود در حقیقت هیئت تحریریه را هم تصویب مینماید، - علناً و عملاً نادرست است. این مانوری بود بر همه معلوم که منظور از آن استتار عقب نشینی از موضعی بود که در آنموقعی اشغال شده بود که هنوز همه میتوانستند نسبت به موضوع اعضاء مراکز روش واقعاً بیغرضانه ای داشته باشند. این عقب نشینی را نه با براهین اصولی میشد درست جلوه داد (زیرا طرح موضوع «اتهام دروغین اپورتونیسیم» در کنگره برای اقلیتی که در این باره ابداً دم نزده بود، بکلی بیصرفه بود) و نه با استناد به مدارک واقعی در مورد قابلیت واقعی کار در هیئت شش نفری یا سه نفری (زیرا تنها تماس با این مدارک موجب اعتراضات فوق العاده زیادی برضد اقلیت میشد). لازم آمد با عباراتی درباره «جمع موزون» و «جرگه هماهنگ» و «جمع موزون و یکدست» و غیره گریبان خویش را خلاص نمود. بیهوده نبود که این براهین بلافاصله بنام واقعی خود یعنی «کلمات بی مقدار» خوانده شد (ص ۳۲۸). خود نقشه هیئت ۳ نفری گواه روشنی بود بر عدم کفایت «هماهنگی». مجموع مشاهدات نمایندگان در جریان بیش از یکماه کار مشترک بدیهی است که مدارک فراوانی برای قضاوت مستقل بنمایندگان داد. وقتی رفیق پاسادفسکی باین مدارک اشاره کرد (اشاره ای که از نقطه نظر او دور از احتیاط و ناسنجیده بود: رجوع شود به ص ۳۲۱-۳۲۵ در باره استعمال «مشروط» کلمه «ناهمواریها» از طرف او)، رفیق موراوویف صریحاً اظهار کرد که: «بعقیده من در حال حاضر اکثریت کنگره بنحو کاملاً روشنی می بیند که یک چنین (۱۳۵*) ناهمواری هائی بدون شک وجود دارد» (ص ۳۲۱). میل اقلیت بر این قرار گرفته که کلمه «ناهمواریها» را (که پاسادفسکی آنرا رایج کرده بود نه موراوویف) صرفاً بمعنای یک موضوع شخصی بفهمد بدون اینکه جرأت کند دستکشی را که رفیق موراوویف پرتاب کرده بود بلند کند و بدون اینکه جرأت کند حتی یک برهان که به ماهیت مطلب مربوط باشد برای دفاع از هیئت شش نفری بیاورد. در نتیجه مشاجره ای برپا شد که از لحاظ بیهودگی خود بینهایت مضحک بود: اکثریت (بتوسط رفیق موراوویف) اظهار میدارد که مفهوم واقعی هیئت شش نفری و سه نفری برای وی بنحو کاملاً روشنی معلومست، ولی اقلیت در نشنیدن اینموضوع سماجت میکند و اطمینان میدهد که «ما امکان نداریم وارد تحلیل موضوع

شویم». اکثریت نه تنها ورود در تحلیل موضوع را ممکن میدانند، بلکه هم اکنون «وارد تحلیل موضوع شده است» و از نتایج کاملاً روشن این تحلیل سخن میگویند و حال آنکه اقلیت ظاهراً از تحلیل میترسد و خود را در پس پرده ای از «کلمات بی مقدار» مستور مینماید. اکثریت توصیه میکند «در نظر گرفته شود که ارگان مرکزی ما تنها یک گروه ادبی نیست»، اکثریت «میخواهد که در رأس ارگان مرکزی افراد کاملاً معین و مشخصی قرار گیرند، که بر کنگره معلومند افرادی که توقعاتی را که من درباره آن صحبت کردم برآورده نمایند» (یعنی توقعاتی که همانا فقط جنبه ادبی نداشته باشد، ص ۳۲۷، نطق رفیق لانگه). اقلیت باز هم جرئت نمیکند دستکش را بردارد و کلمه ای هم در این باره نمیگوید که بعقیده وی چه کسی برای هیئتی که تنها ادبی نباشد مناسب است و چه کسی «کاملاً مشخص و بر کنگره معلومست». اقلیت کمافی السابق در پشت پرده «هماهنگی» کذائی پنهان میشود. علاوه بر این اقلیت براهینی برای استدلال می آورد که از لحاظ اصولی مطلقاً نادرست و باینجهت بحق و بجا موجب مقاومت شدید میشود. «به بینید چه میفرمایند، میگویند که کنگره نه از لحاظ اخلاقی و نه از لحاظ سیاسی حق ندارد هیئت تحریریه را زیرو رو کند» (ترتسکی، ص ۳۲۶)، «این یک مسئله بیش از حد قلقلک دهنده (sic!) ایست» (همان او). «اعضاء انتخاب نشده هیئت تحریریه اینموضوع را که کنگره مایل نیست دیگر آنها را جزو اعضاء هیئت تحریریه به بیند، چگونه باید تلقی نمایند؟» (تسارف. ص ۳۲۴) (*۱۳۶).

یک چنین براهینی دیگر مسئله را کاملاً به زمینه ترحم و رنجش میکشاند که معنای آن در عین حال اعتراف آشکار به ورشکستگی در رشته دلائل واقعاً اصولی و واقعاً سیاسی است. و اکثریت هم فوراً این طرز طرح مسئله را بنام واقعی آن یعنی عامیگری وصف نمود (رفیق روسف). رفیق روسف بجا و بمورد چنین گفت: «از دهان انقلابیون سخنان عجیبی بیرون میآید که با مفهوم کار حزبی و اخلاق حزبی شدیداً مبانیست دارد. برهان اساسی که مخالفین انتخاب هیئتهای سه نفری بر آن تکیه کرده اند منجر به یک نظریه صرفاً عامیانه ای در مورد کارهای حزبی میشود» (تکیه روی کلمات همه جا از منست)... «با قبول این نظر غیر حزبی و عامیانه، ما در موقع هر انتخابی در برابر این سؤال قرار خواهیم گرفت: آیا عمرو از اینکه او را انتخاب نکردند و زید را انتخاب کردند نخواهد رنجید، آیا فلان عضو کمیته تشکیلات از اینکه دیگری را بجای او در کمیته مرکزی انتخاب کردند نخواهد رنجید. رفقا این روش ما را بکجا خواهد کشاند؟ اگر ما اینجا جمع نشده ایم که نطقهائی خوش آیند یکدیگر ایراد کنیم و ملاطفت های عامیانه ابراز داریم، بلکه منظورمان ایجاد حزب است، در اینصورت بهیچوجه نمیتوانیم با این نظر موافقت کنیم، ما در مقابل مسئله انتخاب افراد مسئولیتدار قرار گرفته ایم و در اینجا مسئله عدم اعتماد نسبت باین یا آن فرد انتخاب نشده

در بین نیست، بلکه فقط موضوع نفع کار و مطابقت فرد انتخاب شده با شغلی که برای آن انتخاب میشود در بین است» (ص ۳۲۵).

ما بتمام کسانی که می‌خواهند بالاستقلال از علل انشعاب حزبی سر در آورند و ریشه‌های آن را در کنگره پیدا کنند توصیه میکنیم نطق رفیق روسف را، که براهینش از طرف اقلیت نه تنها رد نشد بلکه حتی مورد اعتراض هم قرار نگرفت، بخوانند و باز هم بخوانند. اصولاً بیک چنین حقایق ابتدائی و مقدماتی، که فراموشی آنها را خود رفیق روسف بحق و بجا تنها معلول «هیجان‌ات عصبی» دانست نمیشود هم اعتراض کرد. و برای توضیح این مطلب که چگونه اقلیت توانست از نظر حزبی عدول کرده و از نظر عامیگری و محفل بازی پیروی نماید این توضیح از هر توضیح دیگری کمتر نامطوبوع است (۱۳۷*).

ولی اقلیت بدرجه ای از پیدا کردن براهین معقول و عملی برضد انتخابات عاجز بود که سوای بکار بردن شیوه عامیگری در کار حزبی به شیوه‌های دیگری نیز دست زد که صاف و ساده جنبه افتضاح آمیز داشت. در حقیقت امر چگونه میتوان شیوه رفیق پوپوف را که به رفیق موراوویف توصیه میکند «سفارشهای حساس و باریک را بعهدہ نگیرد» (ص ۳۲۲) باین نام نخواند؟ آیا برای این شیوه نام دیگری جز «راز جوئی»، که اصطلاح بجا و بمورد رفیق ساروکیان است (ص ۳۲۸) میتوان یافت؟ آیا برای این شیوه میتوان نام دیگری جز سوء استفاده از «شخصیت» در موردیکه براهین سیاسی وجود ندارد قائل شد؟ آیا گفته رفیق ساروکیان حاکی از اینکه «ما همیشه برضد اینگونه شیوه‌ها اعتراض کرده ایم» صحیح بود یا غلط؟ «آیا رفتار رفیق دیچ که متظاهرانہ کوشش کرد رفقائیرا که با او موافق نبودند با چماق تکفیر بکوبد - جایز بود» (۱۳۸*) (ص ۳۲۸).

حال از مذاکرات مربوط به موضوع هیئت تحریریه نتیجه گیری نمائیم. اقلیت اظهارات متعدد اکثریت را در مورد اینکه نمایندگان از همان آغاز کنگره و قبل از کنگره از طرح مربوط به هیئت سه نفری مطلع بودند و بنابراین طرح مزبور از نظریات و معلوماتی مأخذ میگیرد که با حوادث و مشاجرات کنگره ارتباطی ندارد، تکذیب نکرد (و تکذیب نمی‌کرد). اقلیت هنگام پافشاری برای هیئت شش نفری موضعی گرفت که از لحاظ اصولی نادرست و ناروا و عبارت بود از موضع نظریات عامیانه. اقلیت نقطه نظر حزبی را در انتخاب افراد مسئولیتدار بکلی فراموش کرد و به موضوع ارزیابی هر نامزد شغل و مطابقت یا عدم مطابقت او با وظائف این شغل نزدیک هم نشد. اقلیت از بحث در ماهیت مسئله سر باز میزد و به هم آهنگی کذائی تکیه میکرد. «اشک میریخت» و «جوش میزد» (ص ۳۲۷ نطق لانگه) گوئی «قصد کشتن» کسی را دارند. اقلیت حتی کار را به «راز جوئی» و داد و فغان درباره «تبهکارانه بودن» انتخابات و از این قبیل شیوه‌های ناروا رساند که نتیجه تأثیر

«هیجانان عصبی» بود (ص ۳۲۵).

مبارزه ای که در سی امین جلسه کنگره ما بر سر هیئت شش نفری و سه نفری در گرفت عبارت بود از مبارزه عامیگری با حزبیت مبارزه «شخصیتهائی» از بدترین نوع با نظریات سیاسی و مبارزه کلمات بی مقدار با مفاهیم ابتدائی وظیفه انقلابی.

در جلسه سی و یکم هم وقتی که کنگره باکثرت ۱۹ رأی در مقابل ۱۷ رأی و سه رأی ممتنع پیشنهاد مربوط به تصویب تمام اعضاء هیئت تحریریه سابق را رد نمود (ص ۳۳۰ و غلطنامه) و وقتی که رداکتورهای سابق به تالار جلسه مراجعت کردند. رفیق مارتف ضمن «اظهارات خود از طرف اکثریت هیئت تحریریه سابق» (ص ۳۳۰-۳۳۱) همان تزلزل و ناستواری در خط مشی سیاسی و مفاهیم سیاسی را بمیزان باز هم بیشتری از خود نشان داد. حال این اظهارات دستجمعی و جوابی را که من به آن داده ام (ص ۳۳۲-۳۳۳) با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

رفیق مارتف پس از عدم تصویب هیئت تحریریه سابق میگوید: «از حالا دیگر «ایسکرا» ای سابق وجود ندارد و منطقی تر بود اگر نام آن عوض میشد. بهر حال در قرار جدید کنگره ما می بینیم که در مورد آن رأی اعتمادی که در یکی از جلسات اولیه کنگره به «ایسکرا» داده شده بود محدودیت قابل توجهی قائل شده اند».

رفیق مارتف با همکاران خود مسئله واقعاً جالب توجهی را که از بسیاری لحاظ آموزنده است در مورد پیگیری سیاسی طرح مینماید. من باینموضوع پاسخ داده ام و آنهم استناد به همان چیزی بود که همه در موقع تصویب «ایسکرا» گفتند (ص ۳۴۹ صورتجلسه ها با ص ۸۲ این کتاب مقایسه کنید) (*۱۳۹). شکی نیست که ما با یکی از فاحش ترین موارد ناپیگیری سیاسی روبرو هستیم: ولی از طرف کی، - از طرف اکثریت کنگره یا از طرف اکثریت هیئت تحریریه سابق، - قضاوت اینموضوع را به خواننده واگذار میکنیم. ما حل دو مسئله دیگر را هم که خیلی بجا و بمورد از طرف رفیق مارتف و همکارانش طرح شده است بخواننده واگذار میکنیم: (۱) آیا اینکه «میخواهند قرار کنگره را مبنی بر انتخاب افراد مسئولیتدار برای هیئت تحریریه ارگان مرکزی محدودیتی در رأی اعتماد نسبت به «ایسکرا» بدانند نقطه نظر عامیانه را منعکس میکنند یا نقطه نظر حزبی را؟ (۲) از چه لحظه ای حقیقتاً «ایسکرا» سابق وجود ندارد: از شماره ۴۶ که من و پلخانف دو نفری شروع به اداره کردن آن نمودیم یا از شماره ۵۳ که اکثریت هیئت تحریریه سابق اداره امور آنرا بدست خود گرفت؟ اگر مسئله اول شایان توجه ترین مسئله اصولی است، مسئله دوم شایان توجه ترین مسئله واقعیت است.

رفیق مارتف به گفته های خود چنین ادامه داد: «حال که تصمیم گرفته شده است هیئت

تحریریه را از سه نفر انتخاب کنند، من از طرف خود و سه رفیق دیگر اظهار میکنم که هیچیک از ما در این هیئت تحریریه جدید شرکت نخواهد کرد. از طرف شخص خودم اضافه میکنم که اگر این صحیح است که بعضی از رفقا میخواستند نام مرا بعنوان یکی از نامزدهای این «هیئت سه نفری» ثبت کنند، در اینصورت من باید اینرا توهینی نسبت به خود بدانم، توهینی که مستوجب آن نبوده ام (sic!). من در اینجا شرایطی را در نظر دارم که در آن تصمیم به تغییر هیئت تحریریه گرفته شد. این تصمیم بعلت بعضی «اصطکاک‌های» (۱۴۰*) نامعلوم و عدم استعداد کار در هیئت تحریریه سابق گرفته شد، و در ضمن، کنگره این مسئله را به مفهوم معینی حل کرد بدون اینکه از هیئت تحریریه درباره این اصطکاکها سئوالی بکند و برای بررسی مسئله عدم استعداد کار این هیئت تحریریه لااقل کمیسیونی تعیین کند... (عجیب است که از اقلیت هیچکس باین فکر نیفتاد به کنگره پیشنهاد نماید که «سئوالی از هیئت تحریریه بکند» یا کمیسیونی تعیین نماید! آیا علت اینموضوع این نبود که پس از انشعاب در سازمان «ایسکرا» و عدم موفقیت مذاکراتی که رفیق مارتف و استاروور درباره آن نوشته اند. این عمل دیگر بیفایده بود؟) ... «در چنین شرایطی من باید تصور بعضی از رفقا را حاکی از اینکه من موافقت خواهم کرد در هیئت تحریریه ایکه بدینطریق اصلاح شده است کار کنم لکه ای برای حیثیت سیاسی خود بدانم»... (۱۴۱*).

من عمداً تمام این اظهارات را نقل نمودم تا نمونه و مبنای آنچه را که پس از کنگره گلهای خرمی داد و نام دیگری جز جنجال نمیتوان به آن اطلاق کرد، بخواننده نشان دهم. من این اصطلاح را در «نامه به هیئت تحریریه «ایسکرا» بکار بردم و با وجود عدم رضایت هیئت تحریریه باز مجبورم آنرا تکرار کنم. زیرا در صحت آن چون و چرا نیست. اشتباهست که تصور میکنند جنجال معلول «انگیزه های پست» است (همان چیزی که هیئت تحریریه «ایسکرا»ی نو نتیجه گیری نمود): هر فرد انقلابی که کم و بیش با گروه تبعیدیها و مهاجرین ما آشنا است یقیناً دهها بار ناظر جنجالهایی بوده است که در آن بعلت «هیجانان عصبی» و شرایط غیر عادی و زندگی راکد مهمل ترین اتهامات، سوء ظنها، خود متهم کردنها، «توهین های شخصی» و غیره بمیان آمده و به انواع مختلف تکرار شده است. هیچ شخص عاقلی یافت نخواهد شد که در این جنجالها، هر قدر هم بروز آن جنبه پست داشته باشد، حتماً انگیزه های پست جستجو کند، و آنچه که من از نطق رفیق مارتف نقل کردم، یعنی این کلاف سر در گم مهملات توهین های شخصی، دهشتهای خیالی، راز جوئی، اهانت ها و لکه زندهای ناشی از زجر و مصیبت، _ همه اینها فقط معلول «هیجانان عصبی» بود. شرایط زندگی راکد، صدها از این جنجالها را در بین ما تولید میکنند و اگر یک حزب سیاسی تهور اینرا نداشته باشد

که مرض خود را بنام واقعی آن بنامد بیرحمانه در پی تشخیص آن بر آید و وسائل معالجه آنرا جستجو نکند، در خورد احترام نخواهد بود.

تا آنجائیکه میتوان چیز اصولی از این کلاف بیرون کشید، ناگزیر باین نتیجه می رسیم که «انتخابات هیچ وجه مشترکی با توهین به حیثیت سیاسی ندارد» و اگر «حق کنگره را برای انتخابات جدید و هر نوع تغییر در هیئت افراد مسئولیتدار و تجدید نظر در هیئتهائیکه کنگره به آنها اختیارات میدهد نفی کنیم» معنایش وارد کردن آشفته فکری در مسئله است و بالاخره باین نتیجه میرسم که «در نظریات رفیق مارتف مبنی بر مجاز بودن انتخاب قسمتی از هیئت سابق، مفاهیم سیاسی به شدیدترین طرز با هم مخلوط میشوند» (موضوعی که من در کنگره بیان کردم. ص ۳۳۲) (۱۴۲*).

من اشاره «شخصی» رفیق مارتف را باینموضوع که نقشه هیئت سه نفری از چه کسی سرچشمه میگیرد بکنار میگذارم و به توصیف «سیاسی» او در باره اهمیتی که برای عدم تصویب هیئت تحریریه سابق قائل است می پردازم: «آنچه که اکنون بوقوع پیوسته است آخرین عمل مبارزه ایست که در جریان نیمه دوم کنگره روی داده است».. (صحیح است! و این نیمه دوم از لحظه ای شروع میشود که مارتف در موضوع ماده اول در آغوش فشرده رفیق آکیمف افتاد)... «بر هیچکس پوشیده نیست که در این تغییر، موضوع «استعداد کار» در بین نیست بلکه مبارزه برای نفوذ در کمیته مرکزی در بین است»... (اولاً بر هیچکس پوشیده نیست که اینجا موضوع هم بر سر استعداد کار بوده است و هم بر سر اختلاف نظر در مورد ترکیب اعضاء کمیته مرکزی، زیرا نقشه «تغییر» وقتی طرح شد که هنوز در باره اختلاف نظر دوم جای سخنی هم نمیتوانست در بین باشد و در آنوقت ما باتفاق رفیق مارتف رفیق پاولوویچ را بعنوان هفتمین عضو هیئت تحریریه انتخاب میکردیم! ثانیاً ما بر اساس مدرک کتبی نشان دادیم که صحبت بر سر ترکیب شخصی کمیته مرکزی بود و قضیه *a la fin des fins* * «آخراً امر. مترجم» منجر به اختلاف در فهرستها شد: گلبوف - تراویفسکی - پوپوف و گلبوف - ترتسکی - پوپوف). «اکثریت هیئت تحریریه نشان داد که مایل نیست کمیته مرکزی به آلت هیئت تحریریه تبدیل شود»... (نغمه آکیمفی آغاز میشود: موضوع نفوذ که هر اکثریتی در هر کنگره حزبی همیشه و در همه جا بر سر آن مبارزه میکند تا این نفوذ را بوسیله بدست آوردن اکثریت در مؤسسات مرکزی تحکیم نماید به رشته لند لند اپورتونیستی درباره «آلت» هیئت تحریریه و «زائده ساده» هیئت تحریریه کشیده میشود، همان چیزی که رفیق مارتف اندکی بعد گفت ص ۳۳۴). «باینجهت بود که لازم آمد عده اعضاء هیئت تحریریه تقلیل یابد(!!). و بهمین جهت هم من نمیتوانم در چنین هیئت تحریره ای داخل شوم»... (در این «بهمین جهت» هم درست دقت کنید: چگونه ممکن بود هیئت تحریریه،

کمیته مرکزی را به زائده با آلت تبدیل کند؟ فقط بدین ترتیب و در صورتیکه در شورا سه رأی میداشت و از این تفوق سوء استفاده میکرد؟ آیا این واضح نیست؟ و نیز آیا واضح نیست که رفیق مارتف که بعنوان عضو سوم انتخاب میشد همیشه میتوانست از هرگونه سوء استفاده ای جلوگیری کند و با یک رأی خود هرگونه تفوق هیئت تحریریه را در شورا از بین ببرد؟ بنابراین قضیه همانا منجر به هیئت اعضاء کمیته مرکزی میشود و صحبت‌های مربوط به آلت و زائده بلافاصله جنبه لندن بخود میگیرد)... «من باتفاق اکثریت هیئت تحریریه سابق فکر میکردم که کنگره «به حکومت نظامی» در داخل حزب فیصل بخشیده و در آن نظم و ترتیب عادی برقرار خواهد نمود. ولی در واقع حکومت نظامی با قوانین فوق العاده خود برضد گروه‌های جداگانه ادامه یافت و حتی بر شدت آن افزوده هم شد. فقط با حفظ تمام هیئت تحریریه سابق است که ما میتوانیم تضمین کنیم که حقوقی که طبق آئین نامه به هیئت تحریریه واگذار شده است به ضرر حزب بکار نخواهد رفت»...

این بود تمام آن قسمت از نطق رفیق مارتف که در آن او برای اولین بار شعار کذائی «حکومت نظامی» را داد. و حال به پاسخی که من به آن داده ام نظر افکنید:

...«معهدا من با اصلاح اظهارات رفیق مارتف درباره جنبه شخصی نقشه مربوط به دو هیئت سه نفری بهیچوجه در فکر این نیستم که برخلاف ادعای همان رفیق مارتف درباره «اهمیت سیاسی» گامی که ما با عدم تصویب هیئت تحریریه سابق برداشته ایم چیزی بگویم. بعکس من کاملاً و بدون چون و چرا با رفیق مارتف در این مسئله، که این گام دارای یک اهمیت سیاسی بزرگ است، موافقم، ولی نه آن اهمیتی که رفیق مارتف برای آن قائل است. او میگفت که این یک عمل مبارزه برای احراز نفوذ در کمیته مرکزی در روسیه است. من از مارتف هم گامی فراتر می‌نهم. تاکنون تمام فعالیت «ایسکرا» بمثابة یک گروه جداگانه مبارزه برای نفوذ بوده است، ولی اکنون دیگر صحبت از چیز بیشتری است. صحبت از تحکیم تشکیلاتی نفوذ است نه اینکه فقط از مبارزه برای آن. اینکه ما در این مورد تا چه اندازه از لحاظ سیاسی با رفیق مارتف اختلاف نظر داریم از اینجا معلوم میشود که او این میل به اعمال نفوذ در کمیته مرکزی را برای من گناه میداند و حال آنکه من اینرا از طرف خود خدمت میدانم که کوشیدام و میکوشم این نفوذ را از راه تشکیلاتی محکم نمایم. معلوم میشود که ما حتی با زبانهای مختلف با هم صحبت میکنیم. اگر حاصل کار و مجاهدات ما کماکان همان مبارزه سابق برای نفوذ می بود نه تحصیل و تحکیم کامل این نفوذ در اینصورت تمام کار و مجاهدات ما چه فایده ای داشت؟ آری، رفیق مارتف کاملاً ذیحق است: گامی که برداشته شده است بدون شک یک گام بزرگ سیاسی است که گواه بر انتخاب یکی از خط مشی هائی است که در حال حاضر برای کار بعدی حزب ما در نظر گرفته شده است. و

من بهیچوجه از کلمات دهشتناک راجع به «حکومت نظامی در حزب» و «قوانین فوق العاده برضد افراد و گروههای جداگانه» و غیره و غیره ترس و هراس ندارم. در مورد عناصر ناستوار و متزلزل، ما نه فقط میتوانیم بلکه باید «حکومت نظامی» برقرار نمائیم و تمام آئین نامه حزب ما، تمام آن مرکزیت ما که از حالا از طرف کنگره تصویب شده است چیزی نیست جز «حکومت نظامی» بر ضد سرچشمه های کثیر ابهام سیاسی. برضد ابهام همانا قوانین مخصوصی لازمست. ولو اینکه این قوانین دارای جنبه فوق العاده هم باشد و گامی که کنگره برداشته است خط سیر سیاسی را صحیح تعیین نموده و زیربنای محکمی برای این قوانین و این اقدامات بوجود آورده است» (۱۴۳*).

من در این خلاصه نطق خود در کنگره، روی عبارتی که رفیق مارتف در جزوه «حکومت نظامی» خود (ص ۱۶) بهتر دانسته بود آنرا حذف کند، تکیه کرده ام. تعجب آور نیست که او از این عبارت خوشش نیامده و نخواست معنای واضح آنرا بفهمد.

رفیق مارتف، معنای اصطلاح «کلمات وهشتناک» چیست؟

معنای آن مسخره است، مسخره کسیست که روی مطالب کوچک نامهای بزرگ میگذارد و مسئله ساده را با عبارت پردازیهای پر از ادعا پیچیده و درهم میکند.

تنها واقعه کوچک و ساده ای که ممکن بود موجب «تهییج عصبی» رفیق مارتف بشود و شد فقط و فقط عبارت بود از اینکه رفیق مارتف در کنگره در مسئله ترکیب اعضاء مراکز دچار شکست شد. اهمیت سیاسی این واقعه ساده عبارت از این بود که اکثریت کنگره حزبی، پس از بدست آوردن پیروزی، نفوذ خود را مستحکم می نمود بدینطریق که در ارگان رهبری حزبی هم اکثریت بدست آورد و به کمک تدوین آئین نامه - برای مبارزه با آنچیزیکه این اکثریت آنرا تزلزل، ناستواری و ابهام میشمرد یک پایه تشکیلاتی ایجاد نمود (۱۴۴*) در اینمورد با چشمانی وحشت زده صحبت از «مبارزه برای نفوذ و شکایت از «حکومت نظامی» کردن جز عبارت پردازی پر از ادعا و کلمات دهشتناک چیز دیگری نبود.

آیا رفیق مارتف با این نکته موافق نیست؟ آیا او نمیخواهد بعنوان آزمایش هم شده است به ما نشان بدهد که در دنیا چنین کنگره حزبی هم بوده و یا اصولاً چنین کنگره حزبی قابل تصور است که در آن اکثریت، نفوذی را که بدست آورده است از طریق: (۱) تحصیل همان اکثریت در مراکز و (۲) سپردن قدرت بدست این اکثریت برای فلج ساختن تزلزل، ناستواری و ابهام - تحکیم نکرده باشد؟

کنگره ما میبایستی قبل از انتخابات این مسئله را حل کند که: آیا یک سوم آراء در ارگان مرکزی و کمیته مرکزی را با اکثریت حزبی واگذار نماید با به اقلیت حزبی؟ معنی هیئت شش نفری و فهرست رفیق مارتف این بود که باید دو سوم به ما و یک سوم به طرفداران

رفیق مارتف واگذار شود. رفیق مارتف امتناع کرد از اینکه با ما داخل سازش شود یا گذشت کند و ما را کتباً در برابر کنگره به مصاف طلبید؛ ولی پس از شکست در برابر کنگره بنای زاری را گذاشت و بر ضد «حکومت نظامی» شکایت آغاز نمود! آیا این جنجال نیست؟ آیا این نمودار جدیدی از سست عنصری روشنفکرانه نیست؟

در اینمورد نمیتوان از یادآوری توصیف درخشانی که چندی پیش ک. کائوتسکی از لحاظ اجتماعی و روانشناسی از این صفت اخیر کرده است خودداری نمود. احزاب سوسیال دموکرات کشورهای مختلف چه بسا اکنون با بیماریهای همانندی مواجه میشوند و برای ما بسیار مفید است که تشخیص صحیح و معالجه صحیح بیماری را از رفقای با تجربه تر بیاموزیم. بدینجهت نقل توصیفی که کارل کائوتسکی از بعضی از روشنفکران نموده است فقط در ظاهر ممکنست انحراف از موضوع بنظر آید.

...«در حال حاضر باز مسئله تضاد خصومت آمیز بین روشنفکران (۱۴۵*) و پرولتاریا جداً نظر ما را بخود جلب مینماید. همکاران من» (کائوتسکی خودش روشنفکر، ادیب و سردبیر روزنامه است) «چه بسا خشمگین خواهند شد از اینکه من وجود این تضاد را تصدیق مینمایم. ولی بالاخره این تضاد واقعاً هم وجود دارد و اگر بخواهیم با نفی واقعیت گریبان خود را از آن خلاص نمائیم، این یک تاکتیک فوق العاده غیر عقلانی خواهد بود (چه در اینمورد و چه در موارد دیگر). این تضاد - تضادی اجتماعیست که در طبقات بروز میکند نه در شخصیتهای جداگانه. هم سرمایه دار و هم روشنفکر هر دو ممکن است از هر حیث در مبارزه طبقاتی پرولتاریا داخل شوند. در مواردیکه این موضوع صورت وقوع پیدا میکند روشنفکر خصلت خود را نیز تغییر میدهد. و در شرح بعدی مطلب سخن ما بطور عمده در باره این نوع روشنفکرها که تاکنون هم هنوز در بین طبقه خود در حکم استثناء هستند، نخواهد بود. در شرح بعدی، باستثناء مواردی که اختصاصاً قید شده باشد، منظور من از روشنفکر فقط روشنفکر معمولیست که به جامعه سرمایه داری متکی است و نماینده شاخص طبقه روشنفکر است. این طبقه با پرولتاریا تضاد معینی دارد.

این تضاد نوعش با تضاد بین کار و سرمایه متفاوتست. روشنفکر - سرمایه دار نیست. صحیح است که وضع زندگی وی یک وضع بورژوازیست و مادامکه به هرزه گرد تبدیل نشده است مجبور است این وضع را حفظ کند، ولی در عین حال او مجبور است محصول کار خود و اغلب نیروی کار خود را نیز بفروشد و چه بسا متحمل استثمار از طرف سرمایه دار و خفت و خواری اجتماعی معینی نیز بشود. بدینطریق روشنفکر با پرولتاریا هیچگونه تضاد اقتصادی ندارد. ولی وضعیت زندگی او و شرایط کارش پرولتاریائی نیست و از اینجاست که تضاد معینی از لحاظ روحیه و طرز تفکر ناشی میشود.

پرولتار – مادامکه فرد منفرد و مجزائیست – هیچ است... او تمام نیروی خود، تمام استعداد خود را برای ترقی و پیشرفت و تمام امیدها و آرزوهای خود را از سازمان و فعالیت مشترک و منظم با رفقاییش کسب مینماید. او وقتی خود را عظیم و نیرومند حس میکند که قسمتی از پیکر عظیم و نیرومندی را تشکیل میدهد. این پیکر برای وی در حکم همه چیز است ولی فرد منفرد و مجزا نسبت به آن بسیار کوچک است. پرولتاریا با بزرگترین جانفشانیهها و مانند جزئی از توده بی نام بدون منظورهائی برای نفع شخصی و برای اشتها شخصی مبارزه میکند و وظیفه خود را در هر شغلی و هر جائیکه او را بگمارند انجام میدهد و داوطلبانه مطیع انضباطی است که در تمام احساسات و تمام تفکر او رخنه کرده است.

ولی وضع روشنفکر بکلی طور دیگرست مبارزه او از طریق بکار بردن نیرو بنحوی از انحاء نیست بلکه از راه استدلال است. اسلحه او، معلومات شخصی او، استعداد شخصی او و معتقدات شخصی اوست. او فقط در سایه صفات شخصی خود میتواند اهمیت معینی پیدا کند. باینجهت آزادی کامل ابراز شخصیت خود برای او نخستین شرط کار موفقیت آمیز را تشکیل میدهد. اگر او بعنوان یک جزئی که در خدمت کل است مطیع یک واحد کل معینی میباشد بزحمت و بحکم ضرورت باین اطاعت تن در میدهد نه برحسب انگیزه شخصی. او ضرورت انضباط را فقط برای توده قائل است نه برای برگزیدگان. خودش را هم که بدیهیست جزو برگزیدگان میشمارد...

... فلسفه نیچه با ستایش آن از مافوق انسان که تمام همش مصروف اینستکه ترقی کامل شخص خود را تأمین نماید و هر نوع تبعیت شخصی خود را از هر هدف اجتماعی بزرگ، پست و حقیر میشمارد – فلسفه ایست که جهان بینی واقعی روشنفکر را تشکیل میدهد، این فلسفه او را بکلی برای شرکت در مبارزه طبقاتی پرولتاریا بيمصرف میکند.

در ردیف نیچه ایسن قرار دارد، که مبرزترین نمایندگان جهان بینی روشنفکران یعنی جهان بینی است که با روحیه آنان مطابقت دارد. دکتر اشتوکمان او (پهلوان درام «دشمن مردم») آنطور که عده زیادی تصور میکردند سوسیالیست نیست، بلکه تیپ روشنفکری است که ناگزیر باید با جنبش پرولتاریائی و بطور کلی با هر نوع جنبش توده ای، در صورتیکه بکوشد در آن وارد عمل شود – تصادم پیدا کند. این بدان علت است که اساس جنبش پرولتاریائی، مانند هرگونه جنبش دموکراتیک (۱۴۶*) عبارت است از احترام نسبت به اکثریت رفقا. روشنفکر تیپیک a la* ﴿* بشیوه. مترجم﴾ اشتوکمان «اکثریت متراکم» را هیولائی میداند که باید سرنگون شود.

... نمونه ایده آل روشنفکری که سراپای وجودش را روح پرولتاریائی فرا گرفته است و در

عین حال که نویسنده درخشانی است آن خصائص روحی را که دارای جنبه صرفاً روشنفکریت از دست داده است، بدون قرولند در صفوف و خطوط گام برداشته است، در هر شغلی که او را گماشته اند کار کرده و خود را تمام و کمال تابع راه بزرگ ما نموده است و به آن ضجه و زاری مذبوحانه (weiches Gewinsel) در مورد اختناق شخصیت خود، که ما اغلب از روشنفکران مکتب ایبسن و نیچه در موقعی که به اقلیت میافتند میشنویم، با نظر حقارت مینگریست، — نمونه ایده آل چنین روشنفکری که نظائر وی برای جنبش سوسیالیستی ضرورت دارند — لیکنخت بود. اینجا میتوان مارکس را هم نام برد که برای بدست آوردن نخستین مقام تلاشی نمیکرد و نمونه برجسته اطاعت از انضباط حزبی در انترناسیونال بود که در آن بارها در اقلیت افتاد) (*۱۴۷).

امتناع مارتف و همکارانش از قبول وظیفه که پس از اینکه تنها محفل سابق تصویب نشد انجام گرفت و همچنین شکایت او از حکومت نظامی و از قوانین فوق العاده «بر ضد گروههای جداگانه» ای که در موقع انحلال «یوژنی رابوچی» و «رابوچیه دلو» برای مارتف عزیز نبودند ولی در موقع انحلال جمعیت او عزیز شدند — همه و همه ضجه و زاری مذبوحانه یکنفر روشنفکری است که در اقلیت افتاده باشد.

تمام این شکایتهای بی انتها، مذمتها، کنایه ها، طعنه ها، بدگوئیها و افتراها نسبت به «اکثریت متراکم» که در کنگره حزبی ما (و بخصوص پس از آن) از دولت سر مارتف سیل آسا می بارید — همه و همه ضجه و زاری مذبوحانه روشنفکرانیست که در اقلیت افتاده اند.

اقلیت، بتلخی شکوه میکرد از اینکه چرا اکثریت متراکم از خود جلسات خصوصی داشت: اقلیت در حقیقت میبایستی بنحوی این واقعیت ناگوار را پرده پوشی کند که نمایندگانی را که در جلسات خصوصی خود دعوت میکرد از آمدن باین جلسات امتناع میکردند و آنهائی هم که با کمال میل حاضر بودند بیابند (یگورف ها، ماخف ها و بروکرها)، نمیتوانستند پس از اینهمه مبارزه ایکه در کنگره بین این دو طرف شده بود از طرف اقلیت دعوت شوند.

از «اتهام دروغین اپورتونیسیم» بتلخی شکوه میکردند: در حقیقت هم لازم بود به وسیله ای این واقعیت ناگوار را پرده پوشی کرد که همانا اپورتونیستها که بمراتب بیشتر از دنبال ضد ایسکرائیها میرفتند و تا اندازه ای هم خود این ضد ایسکرائیها بودند که اقلیت متراکمی را تشکیل داده و دو دستی بمحفل بازی در مؤسسات، و به اپورتونیسیم در استدالات، و به عامیگری در کارهای حزبی و تزلزل و سست عنصری روشنفکرانه چسبیده بودند.

در فصل بعد، ما نشان خواهیم داد که این شایان توجه ترین واقعیت سیاسی که در پایان کنگره «اکثریت متراکمی» تشکیل شد معلول چیست و چرا اقلیت با وجود تمام مبارزه

طبی‌های خود با این دقت فوق‌العاده در باره علل و تاریخ تشکیل آن سکوت اختیار میکنند. ولی ابتدا تجزیه و تحلیل مذاکرات کنگره را پایان برسانیم.

هنگام انتخاب کمیته مرکزی رفیق مارتف قطعنامه فوق‌العاده شاخصی پیشنهاد نمود (ص ۳۳۶) که سه خصوصیت اصلی آنرا من زمانی «مات با ۳ حرکت» می‌نامیدم. اینک این ۳ خصوصیت: (۱) اخذ رأی نسبت به فهرستهای نامزدهای کمیته مرکزی بعمل می‌آید نه نامزدهای جداگانه؛ (۲) پس از قرائت فهرستها دو جلسه تشکیل نمیشود (لابد برای بحث؛ (۳) در صورت نبودن اکثریت مطلق، اخذ رأی دوم قطعی شناخته میشود. این قطعنامه - یک استراتژی است که بخوبی سنجیده شده است (باید به حریف هم انصاف داد!). رفیق یگورف با این استراتژی موافق نیست (ص ۳۳۷) ولی این استراتژی در صورتیکه هفت نفر بوندیست و رابوچیه دلویی از کنگره خارج نشده بودند، محققاً پیروزی کامل مارتف را تأمین میکرد. باعث بروز این استراتژی همانا این بود که اقلیت ایسکرائی «سازش آشکار» (سازشی که اکثریت ایسکرائی داشت) نه فقط با بوند و بروکر، بلکه با رفقائی نظیر یگورف ها و ماخفاها هم نداشت و نمیتوانست داشته باشد.

بخاطر بیاورید که رفیق مارتف در کنگره لیگا گریه و زاری میکرد که گویا موجب «اتهام دروغین اپورتونیسیم» سازش مستقیم او با بوند بوده است. تکرار میکنم که از فرط خوف اینطور بنظر رفیق مارتف رسیده بود و همانا عدم موافقت رفیق یگورف با رأی گیری نسبت به فهرستها (رفیق یگورف «هنوز پرنسیپ های خود را از دست نداده است»، لابد صحبت بر سر آن پرنسیپهایی است که او را مجبور میساخت در مورد ارزیابی اهمیت مطلق تصمیمات دموکراتیک با گلدبلات یکی شود) آشکارا اهمیت فراوان این واقعیت را که با یگورف حتی ممکن نبود کلمه ای درباره «سازش آشکار» سخن راند نشان میدهد. ولی اتتلاف ممکن بود و در حقیقت هم خواه با یگورف و خواه با بروکر انجام گرفت و این اتتلاف باین معنی بود که پشتیبانی آنها برای مارتفها، هر دفعه که مارتفها با ما تصادم جدی پیدا میکردند و هر وقت که آکیمف و دوستانش مجبور بودند کمترین بلا را انتخاب نمایند، تأمین بود. جای هیچگونه تردیدی نبود و نیست که رفیق آکیمف و رفیق لیبر بعنوان کمترین بلا و بعنوان چیزیکه برای هدفهای ایسکرا بدتر باشد (رجوع شود به نطق آکیمف درباره ماده اول و «امیدواریهای» او به مارتف) حتماً هم هیئت شش نفری را برای ارگان مرکزی انتخاب میکردند و هم فهرست مارتف را برای کمیته مرکزی. اخذ رأی نسبت به فهرستها، ول کردن دو جلسه و تجدید رأی بویژه برای اینمنظور پیش بینی شده بود که با دقتی تقریباً مکانیکی بدون هیچگونه سازش آشکاری این نتیجه بدست آید.

ولی چون اکثریت متراکم ما همان حالت اکثریت متراکم را حفظ کرده بود، لذا شیوه توسل

به راه غیر مستقیم از طرف رفیق مارتف فقط دفع الوقت شد و ما نمیتوانستیم آنرا رد نکنیم. اقلیت کتباً (ضمن اظهاریه ای، ص ۳۴۱) در این باره شکایت و درد دل خود را کرده بود و به پیروی از مارتینف و آکیمف از شرکت در رأی و انتخابات کمیته مرکزی «بعلت وجود شرایطی که انتخابات در آن بعمل می آید»، امتناع نمود. پس از کنگره از این قبیل شکایتها درباره غیر عادی بودن شرایط انتخاب (رجوع شود به جزوه «حکومت نظامی» ص ۳۱) چپ و راست در مقابل صدها خاله زنک حزبی تکرار میشد. ولی آیا چه چیز غیر عادی در اینجا وجود داشت؟ آیا اخذ رأی مخفی که قبلاً در دستور کنگره پیش بینی شده بود (ماده ۶، ص ۱۱ صورتجلسه ها) و مضحک بود اگر آنرا «دورویی» یا «غیر عادلانه» میخواندند؟ یا تشکیل اکثریت متراکم که برای روشنفکران سست عضو جنبه «هیولا» پیدا کرده بود؟ یا اینکه تمایل غیر عادی این روشنفکران محترم به نقض قولی که در برابر کنگره درباره قبول تمام انتخابات آن داده بودند (ص ۳۸۰ ماده ۱۸ آئین نامه کنگره)؟

رفیق پویف به این تمایل گوشه ظریفی زد و در روز انتخابات آشکارا این مسئله را طرح نمود که: «آیا بورو مطمئن است که اگر نصف شرکت کنندگان کنگره از رأی دادن امتناع ورزیده باشند تصمیم کنگره واقعی و قانونی است؟» (۱۴۸*) بورو البته جواب داد که مطمئن است و ماجرای رفیق آکیمف و مارتینف را یادآوری نمود. رفیق مارتف به بورو پیوست و آشکارا اظهار داشت که رفیق پویف اشتباه میکند و «تصمیمات کنگره قانونیست» (ص ۳۴۳) بگذار خواننده خودش درباره این پیگیری سیاسی - که لابد فوق العاده عادی است - قضاوت کند، همان پیگیری سیاسی که از مقایسه این اظهاراتی که در مقابل حزب شده است با رفتار پس از کنگره و با عبارت مقاله «حکومت نظامی» حاکی از «قیام نیمی از اعضاء حزب که در همان کنگره آغاز شده بود» (ص ۲۰) آشکار میگردد. امیدواریهائی که رفیق آکیمف به رفیق مارتف داشت از نیات حسنه زود گذر خود رفیق مارتف هم تجاوز نمود.

«تو پیروز شدی» رفیق آکیمف!

* * *

برای توصیف اینکه عبارت کذائی درباره «حکومت نظامی»، یعنی عبارتی که اکنون دیگر برای ابد جنبه کمدی تراژیک بخود گرفته، چه «کلام دهشتناکی» بوده است، - ذکر برخی از خصوصیات ظاهراً بی مقدار ولی باطناً بسیار مهم پایان کنگره، یعنی آن پایانی که مربوط به پس از انتخابات است، مفید خواهد بود، رفیق مارتف اکنون سرگرم این کمدی تراژیک «حکومت نظامی» است و چه بخود و چه بخواننده اطمینان میدهد که معنای این مترسک

اختراعی وی تعقیبی غیر عادی و تحریک احساسات بر ضد «اقلیت» و تعدی نسبت به آنان از طرف «اکثریت» است. ما این نکته را که پس از کنگره وضع بر چه منوالی بود هم اکنون نشان خواهیم داد ولی حتی اگر پایان کنگره را هم در نظر بگیرید خواهید دید که «اکثریت متراکم» پس از انتخابات نه تنها مارتفیه‌های بیچاره و تعدی دیده و جور کشیده را که گوئی بسوی اعدامشان می برند، تعقیب نمی‌کند، بلکه برعکس خودش دو محل از سه محل کمیسیون صورتجلسه ها را (بزبان لیادف)، به آنها پیشنهاد میکند (ص ۳۵۴). قطعنامه های مربوط به مسائل تاکتیکی و غیره را از نظر بگذرانید (ص ۳۵۵ و صفحه بعدی) آنوقت خواهید دید که در آنها یک بحث کاملاً عملی در ماهیت قضیه وجود دارد و میان امضاهای رفقائیکه قطعنامه ها را پیشنهاد کرده اند غالباً امضاهای نمایندگان «اکثریت» متراکم هیولا و طرفداران «اقلیت» («خوار و توهین شده») در ردیف هم قرار دارند (ص ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۵ و صورتجلسه ها). واقعاً که خیلی شبیه به «برکنار ساختن از کار» و انواع «تعدیات» است؟

یگانه مشاجره شایان توجه ولی متأسفانه بسیار کوتاهی که در باره ماهیت قضیه برپا شد مربوط به قطعنامه استاروور درباره لیبرالها بود. این قطعنامه بطوریکه میتوان از امضاهای ذیل آن قضاوت نمود از طرف کنگره تصویب شد (ص ۳۵۷ و ۳۵۸). زیرا سه نفر از طرفداران «اکثریت» (براون، آرف و اوسیپف)، هم به آن و هم به قطعنامه پلخانف رأی داده و بین آن دو تضاد آشتی ناپذیری ندیده بودند. در نظر اول تضاد آشتی ناپذیری بین آن دو وجود ندارد زیرا قطعنامه پلخانف یک پرنسیپ عمومی را مسجل مینماید و روش اصولی و تاکتیکی معینی را نسبت به لیبرالیسم بورژوازی در روسیه بیان میکند، ولی قطعنامه استاروور میکوشد شرایط مشخص مجاز بودن «سازشهای موقتی» با «جریانهای لیبرالی یا لیبرال دموکراتیک» را تعیین نماید. موضوع این دو قطعنامه با یکدیگر مغایرت دارد. ولی عیب قطعنامه استاروور ابهام و عدم صراحت سیاسی آن است و بهمین جهت هم کوچک و بيمقدار است. این قطعنامه مضمون طبقاتی لیبرالیسم روس را تعیین نمی‌کند، بجریانهای سیاسی معینی که مبین آنند اشاره نمی‌کند، وظائف اساسی ترویج و تبلیغ پرولتاریا را نسبت باین جریانات معین، برای پرولتاریا روشن نمی‌کند، مطالب مختلفی نظیر جنبش دانشجویان و گروه «آسوباژدنیه» (۹۱) را (بعلت عدم صراحتی که در این قطعنامه وجود دارد) با یکدیگر مخلوط مینماید، و با طرزی که در آن جزئی گوئی ها و سفسطه جوئی های بسیاری شده است سه شرط مشخصی را تعیین میکند، که با وجود آن «سازشهای موقتی» جایز است. در این مورد نیز مانند موارد دیگر، عدم صراحت سیاسی منجر به سفسطه جوئی میگردد. فقدان پرنسیپ عمومی و کوششی که برای شمردن «شرایط» میشود، کار را بجزئی گوئی و یا با

بیان جدی تر بجائی میکشاند که این شرائط بطرز غلطی خاطر نشان شوند. واقعاً هم نظری باین سه شرط استاروور بیفکنید: ۱) «جریانهای لیبرالی یا لیبرال – دموکراتیک» باید «بطور واضح و صریح بگویند که در مبارزه خود با حکومت مطلقه بطور قطعی جانب سوسیال دموکراسی روسیه را میگیرند». وجه تمایز جریانهای لیبرالی و لیبرال دموکراتیک چیست؟ قطعنامه هیچگونه مطلبی برای جواب باین سؤال نمیگوید. آیا این نیست که جریانهای لیبرالی مظهر خط مشی آن قشرهایی از بورژوازی است که از لحاظ سیاسی از همه کمتر مترقی هستند و جریانهای لیبرال دموکراتیک مظهر خط مشی مترقیترین قشرهای بورژوازی و خرده بورژوازی هستند؟ اگر چنین است آنوقت آیا برآستی رفیق استاروور این موضوع را ممکن میداند که قشرهای کمتر از همه مترقی (ولی بهر حال مترقی، زیرا در غیر اینصورت نمیشد از لیبرالیسم صحبت کرد) بورژوازی «بطور قطعی جانب سوسیال دموکراسی را بگیرند؟؟» این پوچ و مهمل است و اگر نمایندگان چنین جریانی حتی «باین موضوع را بطور واضح و صریح هم اظهار میگردند» (فرضی که بکلی محالست) در آنصورت هم ما یعنی حزب پرولتاریا، موظف بودیم باظهارات آنها باور نکنیم. لیبرال بودن و بطور قطعی جانب سوسیال دموکراسی را گرفتن در موضوعیست که با یکدیگر تباین دارند.

و اما بعد. فرض کنیم چنین موردی ممکن باشد که «جریانهای لیبرالی یا لیبرال دموکراتیک» بطور واضح و صریح اظهار کنند که در مبارزه خود با حکومت مطلقه بطور قطعی جانب سوسیالیست رولوسیونرها را میگیرند. جنبه محال این فرضیه بمراتب کمتر است (بحکم ماهیت بورژوا دموکراتیک خط مشی سوسیالیست رولوسیونرها) تا فرضیه رفیق استاروور. از قطعنامه او بنابه جنبه عدم صراحت و سفسطه جویانه ای که دارد، چنین بر میآید که در چنین مواردی سازشهای موقتی با این قبیل لیبرالها جائز نیست. و حال آنکه این استنتاج ناگزیریکه از قطعنامه رفیق استاروور بدست می آید به حکمی منجر میشود که بکلی نادرست است، سازشهای موقتی خواه با سوسیالیست رولوسیونرها جائز است (رجوع شود به قطعنامه کنگره درباره آنها) و خواه بالنتیجه، با لیبرالهائیکه به هواداری از سوسیالیست رولوسیونرها برخاسته اند.

شرط دوم: در صورتیکه این جریانها «در برنامه های خود خواستهائی را طرح نکنند که با منافع طبقه کارگر و دموکراسی بطور کلی مغایرت داشته یا ذهن آنها را مشوب سازد». اینجا هم همان اشتباه وجود دارد: چنین جریانهای لیبرال – دموکراتیکی وجود نداشته و نمیتواند وجود داشته باشند که در برنامه های خود خواستهائی را که با منافع طبقه کارگر مغایرت دارد و ذهن ویرا (پرولتاریا را) مشوب میسازد طرح نکنند. حتی یکی از دموکراتیکترین فراکسیونهای جریان لیبرال – دموکراتیک ما، یعنی فراکسیون سوسیالیست

رولوسیونرها نیز در برنامه خود، که مانند تمام برنامه های لیبرالی سردرگم است، خواستهایی را که با منافع طبقه کارگر مغایرت دارد و ذهن ویرا مشوب میسازد طرح مینماید. نتیجه ای که از این واقعیت باید گرفت ضرورت «افشا نمودن محدودیت و نقص جنبش آزادیخواهانه بورژوازی» است نه اینکه مجاز نبودن سازشهای موقتی.

بالاخره سومین «شرط» رفیق استاروور هم (مبنی بر اینکه لیبرال دموکراتها حق انتخاب همگانی، متساوی، مخفی مستقیم را شعار مبارزه خود قرار دهند) با آن شکل کلی که به آن داده شده است، نادرست است: معقول نیست اگر اعلام شود که سازشهای موقتی و جزئی در هیچ موردی با آن جریانهای لیبرال - دموکراتیک، که شعار مشروطیت مقید و بطور کلی مشروطیت «دم بریده» میدهند، جایز نیست. در حقیقت امر «جریان» آقایان «آسوابوژدنیه‌نیا» از همین قرار است، ولی دست خود را بستن و از پیش «سازشهای موقتی» را ولو با خائف ترین لیبرالها ممنوع نمودن چیزی نیست جز کوتاه بینی سیاسی که با اصول مارکسیسم در یکجا نمیگنجد.

نتیجه: قطعنامه رفیق استاروور که رفیق مارتف و آکسلرد هم آنرا امضاء کرده اند اشتباهست و کنگره سوم اقدام معقولانه ای خواهد کرد اگر آنرا رد کند. عیب این قطعنامه ابهام و عدم صراحت سیاسی در خط مشی تئوریک و تاکتیکی و وجود روح سفسطه جوئی در آن «شرایط» مربوط به کار عملی است که این قطعنامه خواستار آنست. این قطعنامه دو مسئله را با یکدیگر مخلوط میکند: ۱) افشای خصوصیات «ضد انقلابی و ضد پرولتاریائی» هر جریان لیبرال دموکراتیک و حتمی بودن مبارزه با این جریانها و ۲) شرط سازش موقتی و جزئی با هر یک از این جریانها. این قطعنامه آنچه را که لازمست نمیدهد (تجزیه و تحلیل مضمون طبقاتی لیبرالیسم) و آنچه را که لازم نیست میدهد (تعیین «شرایط»). اصولاً بیمعنی است که در کنگره حزبی وقتیکه طرف معین، یا شخصیتی برای عقد اینگونه سازشهای ممکنه وجود ندارد، «شرایط» مشخصی برای این سازشها تنظیم شود؛ وانگهی اگر هم چنین «شخصیتی» وجود داشت باز صد بار عقلانی تر بود که تعیین «شرایط» سازش موقتی به ارگانهای مرکزی حزب واگذار شود، همانگونه که کنگره در مورد «جریان» آقایان سوسیالیست رولوسیونرها همین کار را هم کرد (رجوع شود به تغییراتی که پلخانف در آخر قطعنامه رفیق آکسلرد وارد کرده است. ص ۳۶۲ و ۱۵ صورتجلسه ها).

و اما در مورد اعتراض «اقلیت» برضد قطعنامه پلخانف باید گفت که یگانه برهان رفیق مارتف حاکی از این بود که: قطعنامه پلخانف «به استنتاج ناچیزی منجر میشود: باید ادیبی را افشا نمود. آیا معنای این «با چماق بجنگ مگس» رفتن نخواهد بود؟» (ص ۳۵۸). این برهان، که پوچ بودنش در لفافه لفظ کلام پرآب و تاب «استنتاج ناچیز» مستور میشود، نمونه

جدیدی از یک عبارت پردازی پر از ادعا بدست ما میدهد. اولاً چیزی که در قطعنامه پلخانف گفته میشود مربوط است به: «افشاء نمودن محدودیت و نقص جنبش آزادیخواهانه بورژوازی در برابر پرولتاریا در هر جا که این محدودیت و این نقص بروز کند». باینجهت ادعای رفیق مارتف (در کنگره لیگا، ص ۸۸ صورتجلسه ها) مبنی بر اینکه «تمام توجه باید تنها به استرووه یعنی تنها بیک لیبرال محدود شود» چیزی نیست جز اباطیل مطلق. ثانیاً مقایسه آقای استرووه با «مگس»، در موقعیکه از امکان سازشهای موقتی با لیبرالهای روس صحبت میشود، معنایش اینستکه بدیهیات مقدماتی سیاسی قربانی کلمات پرآب و تاب شود. خیر، آقای استرووه مگس نیست بلکه شخصیت سیاسی است و علت آن هم این نیست که او شخصاً آدم بزرگی بوده است. آنچه با اهمیت یک شخصیت سیاسی میدهد موقعیت او یعنی موقعیت یگانه نماینده لیبرالیسم روس، یعنی لیبرالیسمی است که در عالم فعالیت مخفی لاقل اندکی استعداد عمل و نظم تشکیلاتی دارد. باینجهت با آنها صحبت کردن از لیبرالهای روس و از روش حزب ما در عین حال در نظر نگرفتن شخص آقای استرووه و «آسوباژدنیه» معنایش گفتن برای چیزی نگفتن است. یا اینکه شاید رفیق مارتف، برای آزمایش هم باشد، لاقل یک «جریان لیبرالی یا لیبرال دموکراتیک» منحصر بفرد را در روسیه به ما نشان خواهد داد که در حال حاضر آنرا بتوان ولو اندکی با جریان «آسوباژدنیه» مقایسه کرد؟ بد نبود اگر چنین آزمایشی را میدیدیم! (۱۴۹*)

رفیق کاستروف به پشتیبانی از رفیق مارتف گفت: «نام استرووه برای کارگران مفهومی ندارد». بگذار باعث خشم رفیق کاستروف و رفیق مارتف نشود ولی این برهان یک برهان آکیمفی است. این نظیر پرولتاریا در حالت مضاف الیه است (۹۲).

برای کدام کارگران «نام استرووه مفهومی ندارد» (و همچنین نام «آسوباژدنیه» که در قطعنامه رفیق پلخانف در ردیف نام استرووه ذکر شده است)؟ برای آنهاستیکه درجه آشنائیشان با «جریانهای لیبرالی یا لیبرال - دموکراتیک» در روسیه بینهایت کم است یا بکلی با آن آشنائی ندارند. حال سؤال میشود که روش کنگره حزبی ما با این کارگران باید چگونه باشد: آیا باید این باشد که باعضاء حزب مأموریت دهد این کارگران را با یگانه جریان معین لیبرالی روسیه آشنا نمایند؟ یا باید این باشد که در باره نامیکه کارگران بعلت کمی آشنائی با سیاست، با آن آشنائی کمی دارند، سکوت اختیار شود؟ اگر رفیق کاستروف که گام اول را از پی رفیق آکیمف برداشته است نخواهد گام دوم را هم از پی او بردارد، در اینصورت این مسئله را بطریق اول حل خواهد کرد. وقتی هم که آنرا بطریق اول حل خواهد دید که دلیلش چقدر بی پایه بوده است. بهر حال کلمات: «استرووه» و «آسوباژدنیه» در قطعنامه پلخانف چندین بار بیشتر میتواند برای کارگران مفید واقع شود تا کلمات «جریانهای لیبرال و

لیبرال – دموکراتیک» در قطعنامه استاروور.

کارگران روس در حال حاضر از طریق دیگری بجز مجله «آسوباژدنیه» نمیتواند عملاً با تمایلات سیاسی کم و بیش آشکار لیبرالیسم ما آشنا شود. در اینجا مطبوعات علنی لیبرالی همانا بعلت تاریکی خود بدرد نمیخورد. و ما باید هرچه ممکن است با پشتکار بیشتری (و در برابر حتی المقدور توده های وسیعتری از کارگران) سلاح انتقاد خود را علیه «آسوباژدنیه ای ها» بکار اندازیم تا در لحظه انقلاب آینده، پرولتاریای روس بتواند، با انتقاد حقیقی این سلاح، کوششهای ناگزیر آقایان آسوباژدنیه ای ها را برای محدود کردن جنبه دموکراتیک انقلاب فلج نماید.

مذاکرات درباره قطعنامه ها بجز «حیرت» رفیق یگورف در مسئله «پشتیبانی» ما از جنبش اپوزیسیونی و انقلابی، که در بالا ذکری از آن رفت، مطلب جالب توجه دیگری نداشت و تقریباً میتوان گفت که مذاکراتی هم نشد.

کنگره با تذکر مختصر رئیس در باره حتمی بودن قرارهای کنگره برای تمام اعضاء حزب پایان رسید.

ن) منظره عمومی مبارزه در کنگره جناح انقلابی و اپورتونیستی حزب

حال که ما تجزیه و تحلیل مذاکرات و رأی گیریهای کنگره را تمام کردیم، باید از آن نتیجه گیری کنیم تا بر اساس تمام مدارک کنگره، باین سؤال جواب دهیم که: آن اکثریت و اقلیت نهائی که ما در انتخابات دیدیم و سرنوشت آن چنین بود که برای مدت معینی تقسیم بندی اساسی حزبی ما را تشکیل دهد، از چه عناصر، گروهها و خرده اختلافهائی ترکیب شده است؟ لازمست از تمام آن مدارک مربوط به خرده اختلافهای اصولی و تئوریک و تاکتیکی که بحد وفور در صورتجلسه های کنگره یافت میشود – نتیجه گیری نمود. بدون یک «تلخیص» کلی، بدون تشریح منظره عمومی تمام کنگره و تمام گروه بندیهای عمده در موقع رأی گیری، این مدارک فوق العاده قطعه قطعه و پراکنده خواهد بود. بقسمیکه در نظر اول

تشکیل گروه‌بندی‌های مختلف بنظر تصادفی می آید، بخصوص برای کسیکه بخود زحمت بررسی مستقل و همه جانبه صورتجلسه های کنگره را ندهد (آیا خوانندگان زیادی را میتوان یافت که این زحمت را بخود راه داده باشند؟).

ما در گزارشهای پارلمانی انگلستان اغلب به کلمه شاخص division برمیخوریم که معنایش تقسیم بندی است. درباره رأی گیری مسئله معینی میگویند - مجلس به فلان اکثریت و یا اقلیت «تقسیم شد». «تقسیم بندی» مجلس سوسیال دموکراتیک ما در مسایل گوناگونیکه در کنگره مورد بحث قرار گرفت منظره ای از مبارزه داخلی حزب و خرده اختلافها و گروه‌بندیهای آن را بدست میدهد که در نوع خود منحصر بفرد و از لحاظ کامل بودن و دقت بینظیر است. برای اینکه این منظره روشنتر شود، برای اینکه منظره واقعی بدست آید نه اینکه ذکر مشتی وقایع بزرگ و کوچک پراکنده و مجزائیکه با یکدیگر ارتباطی ندارند و برای اینکه به شرح مشاجرات بی پایان و بیمعنی درباره رأی گیریهای جداگانه (کی به کی رأی داد و کی از کی پشتیبانی کرد؟)، پایان داده شود، من تصمیم گرفتم تمام انواع عمده «تقسیم بندی‌های» کنگره خودمانرا در دیاگرامی ترسیم نمائیم. چنین شیوه ای شاید بنظر بسیار و بسیار از اشخاص عجیب آید، ولی من شک دارم بتوان طریقه بیان دیگررا یافت که در آن نتایج بطور واقعی تلخیص و ترازبندی شود و در عین حال حتی المقذور کامل و دارای حداکثر دقت باشد. اینموضوع را که آیا این یا آن نماینده برله یا علیه پیشنهادی رأی داده است میتوان در صورت اخذ رأی از روی نام با دقت بی چون و چرائی تعیین نمود و در مورد بعضی اخذ رأیهای مهمی هم که بی نام بوده است این موضوع را میتوان از روی صورتجلسه ها با احتمال قریب بیقین و بحدکافی نزدیک به حقیقت معین کرد. اگر در این ضمن تمام اخذ رأیهای از روی نام و تمام اخذ رأیهای بی نامی را که (اگر مسئله را از روی تفصیل و شوری که در مذاکرات مشهود میشده است قضاوت کنیم) به مسائل کم و بیش مهم مربوط بوده است در نظر بگیریم، آنوقت تصویری از مبارزه داخلی ما بدست می آید که، تا آنجائیکه مدارک موجوده اجازه میدهد، بیطرفانه ترین مدارک است. ضمناً ما بجای تصویر عکاسی شده، یعنی تصویر هر اخذ رأی بطور جداگانه، سعی خواهیم کرد منظره آنرا بدهیم، یعنی تمام انواع عمده اخذ رأی ها را نقل نمائیم و استثناءها و حالات گوناگون نسبتاً بی اهمیتی را که فقط ممکن است باعث پیچیده شدن مطلب شود، حذف کنیم. بهرحال از روی صورتجلسه ها هرکسی میتواند کوچکترین خصوصیات منظره ایرا که ما ترسیم مینمائیم بازرسی نماید و آنرا نه فقط از طریق تصورات و تردیدات و اشاره به پیش آمدهای جداگانه بلکه از طریق ترسیم منظره دیگری بر اساس همان مدارک، مورد انتقاد قرار دهد.

ما هر نماینده ایرا که در اخذ رأی ها شرکت کرده است در این دیاگرام وارد مینمائیم و

هر یک از چهار گروه عمده ایرا که در تمام جریان مباحثات کنگره آنها را بررسی مینمودیم با خطوط مخصوصی مشخص خواهیم کرد، بدینطریق: (۱) ایسکرائیهای اکثریت؛ (۲) ایسکرائیهای اقلیت؛ (۳) «مرکز» و (۴) ضد ایسکرائیها. ما تفاوت خرده اختلافهای اصولی موجوده بین این گروه ها را ضمن مثالهای بسیاری مشاهده نمودیم و اگر عناوین این گروه ها، که باعث تذکار مکرر سازمان «ایسکرا» و خط مشی «ایسکرا» بدوستان پیچ و خم میشود، برای کسی خوش آیند نیست، در اینصورت ما باو میگوئیم که عنوان دارای اهمیت نیست. حال که ما خرده اختلافها را در جریان تمام مباحثات کنگره مورد تحقیق قرار دادیم دیگر به آسانی میتوان بجای آن القاب مقرر و عادی حزبی (که برای بعضی ها گوش خراش است) بذکر مختصات ماهیت خرده اختلافهای موجوده بین گروهها پرداخت. با اجراء چنین عملی ما برای این چهار گروه عناوین زیرین را بدست خواهیم آورد: (۱) سوسیال دموکراتهای انقلابی پیگیر؛ (۲) اپورتونیستهای کوچک؛ (۳) اپورتونیستهای متوسط و (۴) اپورتونیستهای بزرگ (بزرگ برحسب مقیاس روسیه). امیدواریم این عناوین برای آن کسانی که از چندی پیش بخود و دیگران اطمینان میدهند که گوئی کلمه «ایسکرائی» عنوانیست که فقط شامل محفل میشود نه یک خط مشی، _ مشتمز کننده نباشد.

حال بشرح اینموضوع میپردازیم که چه شکلهائی از رأی گیریها در دیاگرام ضمیمه «تصویر شده است» (رجوع شود به دیاگرام: «منظره عمومی مبارزه در کنگره»).

شکل اول رأی گیریها (آ) مواردی را در بر میگیرد که در آن «مرکز» باتفاق ایسکرائیها با ضد ایسکرائیها یا با قسمتی از آنها مخالفت میکرد. از آنجمله است رأی گیری نسبت به برنامه بطور کلی (که فقط رفیق آکیمف ممتنع و الباقی موافق بودند). رأی گیری نسبت به قطعنامه اصولی برضد فدراسیون (بجز پنج نفر بوندیست همه موافق بودند) و رأی گیری نسبت به ماده دوم آئین نامه بوند (۵ نفر بوندیست بر ضد ما و ۵ نفر زیرین هم ممتنع بودند: مارتینف، آکیمف، بروکر و ماخف که حق دو رأی داشت. بقیه با ما بودند). همین رأی گیری است که در دیاگرام (آ) تصویر شده است. سپس سه رأی گیری نسبت به موضوع تصویب «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی حزب نیز از همین نوع بود؛ هیئت تحریریه (پنج رأی) ممتنع بود، در هر سه رأی گیری دو نفر (آکیمف و بروکر) مخالف بودند و علاوه بر این در موقع رأی گیری در باره علل تصویب «ایسکرا» پنج نفر بوندیست و رفیق مارتینف ممتنع بودند (۱۵۰*)

این نوع اخذ رأی ها که اکنون مورد بحث است بیک سؤال فوق العاده شایان توجه و مهم پاسخ میدهد و آن اینکه: در چه مواقعی «مرکز» کنگره با ایسکرائیها همراه بود؟ یا در آن مواقعی که ضد ایسکرائیها هم با ما بودند باستثناء موارد کمی (از قبیل پذیرفتن برنامه، _ و

تصویب «ایسکرا» بدون توجه به علل آن) و یا در مواقعی که مطلب هنوز بر سر اظهاراتی بود که مستقیماً قبول خط مشی سیاسی معینی را حتمی نمی‌کرد (قبول فعالیت تشکیلاتی «ایسکرا» هنوز موظف نمی‌کند که سیاست تشکیلاتی آن در مورد گروه‌های جداگانه به مرحله عمل گذارده شود؛ رد فدراسیون هنوز مانع این نیست که وقتی مسئله فدراسیون بطور مشخصی طرح شد از دادن رأی امتناع شود، چنانچه در مورد رفیق ماخف مشاهده کرده ایم). وقتی که فوقاً بطور کلی از اهمیت گروه‌بندی‌های کنگره صحبت می‌کردیم دیدیم که تا چه اندازه در بیانات رسمی، «ایسکرای» رسمی این مسئله نادرست تصویر می‌شود. در آنجا (بتوسط رفیق مارتف) تفاوت بین ایسکرائیها و «مرکز»، بین سوسیال دموکراتهای انقلابی پیگیر و اپورتونیستها، از طریق استناد به مواردی که ضد ایسکرائیها هم با ما بودند، ماستمالی و لوث می‌شود! حتی «دست راست» ترین اپورتونیستهای آلمانی و فرانسوی احزاب سوسیال دموکرات هم در مواردی نظیر قبول برنامه من حیث المجموع رأی مخالف نمی‌دهند.

منظره عمومی مبارزه در کنگره

	+۴۱	۵	-۵	
الف	۲۴	۹	۸	۲ ۳ ۵
		+۳۲		-۱۶
ب	۲۴	۸	۸	۸
		-۲۵		+۲۶
ج	۱۸	۷	۶ ۲	۱۰ ۸
			-۲۳	+۲۸
د	۱۹	۳ ۱	۵ ۹	۷ ۷
		+۲۴		-۲۰
ه	۲۴		۹	۱ ۱

علامت گروه ها	ارقامی که جلو آنها علامت (+) یا (-) گذاشته شده
ایسکرائیهای اکثریت **	نشانه تعداد کلی آرائیست که در مسائل معین بعنوان موافق
ایسکرائیهای اقلیت ...	یا مخالف داده شده است. ارقام زیر ستونها نشانه تعداد آراء
مرکز ،،،	هر یک از چهار گروه است. چگونگی اخذ رأیهای مربوط به
ضد ایسکرائیها —	ستونهای الف تا ه در متن کتاب تشریح شده است.

دومین نوع اخذ رأیها (ب) مواردی را در بر میگیرد که در آن ایسکرائیهای پیگیر و ناپیگیر متفقاً علیه تمام ضد ایسکرائیها و «مرکز» گام برمیداشتند. این موارد بطور عمده به مسائلی مربوط است که در آن از موضوع عملی کردن نقشه های مشخص و معین سیاست ایسکرائی سخن میرفته است و صحبت بر سر این بوده است که «ایسکرا» در کردار قبول شود نه اینکه تنها در گفتار. از این قبیل است قضیه کمیته تشکیلات (۱۵۱*)، در درجه اول قرار دادن مسئله مربوط به موقعیت بوند در حزب، انحلال گروه «یوژنی رابوچی»، دو اخذ رأی در باره برنامه ارضی و بالاخره مورد ششم - اخذ رأی علیه اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس مقیم خارجه («رابوچیه دلو») یعنی قبول لیگا بعنوان سازمان منحصر بفرد حزب در خارجه. در اینجا شیوه محفل بازی قدیمی ماقبل حزبی یعنی منافع سازمانها یا گروه های کوچک اپورتونیستی و درک محدود مارکسیسم با سیاست قویاً اصولی و پیگیر سوسیال دموکراسی انقلابی در مبارزه بود؛ ایسکرائیهای اقلیت در یکسلسله موارد و در یکرشته رأی گیریهای بینهایت مهم (از نقطه نظر کمیته تشکیلات، «یوژنی رابوچی» و «رابوچیه دلو») هنوز با ما همراه بودند... و این تا موقعی بود که قضایا با شیوه محفل بازی خود آنها و ناپیگیری خود آنها تماس پیدا نکرده بود. «تقسیم بندی» نوع مورد بحث آشکارا نشان میدهد که در یک رشته مسائل مربوط به عملی کردن پرنسیپهای ما مرکز با ضد ایسکرائیها همراه بود و به آنها بمراتب نزدیکتر بود تا با ما و عملاً به جناح اپورتونیستی سوسیال دموکراسی بمراتب بیشتر تمایل داشت تا به جناح انقلابی آن. کسانی که فقط عنوان «ایسکرائی» داشتند و از ایسکرائی بودن شرم داشتند ماهیت خود را آشکار می ساختند. مبارزه ای که ناگزیر میبایستی رخ بدهد، هیجان و عصبانیت شدیدی ایجاد مینمود و این امر مانع از آن میشد که افرادی که کمتر فکور و بیشتر احساساتی هستند بمعنی و اهمیت آن خرده اختلافهای اصولی که در این مبارزه آشکار میشد پی ببرند. ولی اکنون که تا اندازه ای آتش مبارزه فرو نشسته است و صورتجلسه ها بمشابه خلاصه عینی یکرشته نبردهای آتشین باقیمانده است، فقط اشخاصی که دیدگان خود را فرو بسته اند ممکنست نه بینند که اتحاد ماخف ها و یگورفها

با آکیف ها و لیبرها تصادفی نبوده و نمیتوانست تصادفی باشد. برای مارتف و آکسلرد فقط همین باقی میماند که از تجزیه و تحلیل همهٔ جانبه و دقیق صورتجلسه ها احتراز جویند یا بکوشند با انواع و اقسام اظهار تأسف ها، اکنون که کار از کار گذشته است به رفتار خود در کنگره صورت دیگری بدهند. گوئی با ابراز تأسف میتوان اختلاف بین نظریات و سیاست را مرتفع ساخت! گوئی اتحاد فعلی مارتف و آکسلرد با آکیف و بروکر و مارتینف میتواند حزب ما را، که در کنگرهٔ دوم احیا شده است، وادار کند مبارزه ایرا که ایسکرائیها تقریباً در جریان تمام کنگره با ضد ایسکرائیها میکردند، فراموش نماید!

نوع سوم رأی گیریهای کنگره که سه دیاگرام آخری از پنج دیاگرام را در بر میگیرد (یعنی ج، د و ه) نشان میدهد که قسمت کوچکی از ایسکرائیها جدا میشود و بسوی ضد ایسکرائیها میرود و بهمین جهت هم ضد ایسکرائیها فاتح میشوند (مادامکه در کنگره بودند). برای اینکه بتوان رشد و توسعه این ائتلاف معروف اقلیت ایسکرائی با ضد ایسکرائیها را، که تنها یادآوری آن مارتف را وادار بفرستادن پیامهای هیستریک بکنگره میکرد، با دقت کامل مورد تحقیق قرار داد، هر سه نوع اساسی رأی گیریهای این قسم را که با ورقه بوده است در اینجا ذکر میکنیم. ج - این رأی گیری مربوط به تساوی حقوق زبانها است (از ۳ اخذ رأی نسبت باین ماده، اخذ رأی آخری که از همه کاملتر است انتخاب شده است). تمام ضد ایسکرائیها و تمام مرکز در این مورد برضد ما سینه سپر کرده اند، از ایسکرائیها هم قسمتی از اکثریت و قسمتی از اقلیت جدا شده اند. هنوز معلوم نیست که کدام یک از ایسکرائیها قادر به ائتلاف قطعی و پایدار با جناح «راست» اپورتونیستی کنگره هستند. سپس، اخذ رأی نوع د - نسبت به مادهٔ اول آئین نامه (از دو اخذ رأی - آن اخذ رأی انتخاب شده است که بیشتر مشخص است، یعنی در آن هیچکس ممتنع نبوده است). ائتلاف بطور نمایان تری هویدا میشود و پایدارتر میگردد (۱۵۲*): ایسکرائیهای اقلیت اینجا دیگر همه جانب آکیف و لیبر را گرفته اند. از ایسکرائیهای اکثریت عدهٔ بسیار کمی طرف آنها هستند که با آمدن سه نفر از «مرکز» و یکنفر از ضد ایسکرائیها بجانب ما جبران میشود. کفایت نظر ساده ای به دیاگرام انداخته شود تا یقین حاصل شود که چه عناصری بطور تصادفی و موقتی از اینطرف به آنطرف میرفتند و چه عناصری با نیروی غیر قابل مقاومتی بسوی ائتلاف پایدار با آکیف ها میرفتند. در اخذ رأی آخر (ه - انتخاب ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی و شورای حزب) که همانا تقسیم نهائی به اکثریت و اقلیت است، امتزاج کامل اقلیت ایسکرائی با تمام «مرکز» و باقیمانده های ضد ایسکرائیها بطور واضح مشهود است، از هشت نفر ضد ایسکرائی در اینموقع تنها رفیق بروکر در کنگره باقیمانده بود (که قبلاً رفیق آکیف اشتباهش را برایش توضیح داد و او جائی را که بحق باو تعلق داشت در صف

مارتفیهها اشغال نمود). خروج هفت نفر از «دست راست» ترین اپورتونیستها سرنوشت انتخابات را بر ضد مارتف حل کرد (۱۵۳*).

و حال به کمک مدارک واقعی مربوط به انواع مختلف اخذ رأیها از کار کنگره نتیجه گیری میکنیم.

در مورد اینکه اکثریت در کنگره ما جنبه «تصادفی» داشته است چیزهای بسیاری گفته شد. رفیق مارتف، به اتکاء همین برهان خود را در مقاله خود موسوم به «بار دیگر در اقلیت» تسکین میداد. از دیاگرام بطور واضحی دیده میشود که از یکجهت، ولی فقط از همان یکجهت میتوان اکثریت را تصادفی نامید و آن از اینجهت که بیرون رفتن هفت نفر از اپورتونیست ترین عناصر «دست راست» تصادفی بود.

در همان حدودیکه این بیرون رفتن تصادفی است در همان حدود هم (ولی نه بیشتر) اکثریت ما تصادفی است. نظری ساده به دیاگرام بهتر از هر استدلال طولانی نشان میدهد که این هفت نفر کدام جانب را میگرفتند و میبایستی بگیرند (۱۵۴*). ولی سؤال میشود که آیا بیرون رفتن این هفت نفر را تا چه حدی میتوان تصادفی دانست؟ این سئوالیست، که افرادی که با کمال میل از «تصادفی بودن» اکثریت دم میزنند، مایل نیستند از خود بکنند. این سؤال برای آنها نامطبوع است. آیا این تصادفیست که کسانی که بیرون رفتند دو آتشه ترین نمایندگان جناح راست حزب ما بودند نه جناح چپ آن؟ آیا تصادفیست که کسانی که بیرون رفتند اپورتونیستها بودند نه سوسیال دموکراتهای انقلابی پیگیر؟ آیا این بیرون رفتن «تصادفی» با آن مبارزه ای که در جریان تمام کنگره برضد جناح اپورتونیستی میشد و در دیاگرام ما بطور واضحی نمایان است، تا اندازه ای ارتباط ندارد؟

کافیست این مسائل نامطبوع برای اقلیت را طرح کنیم تا برای ما روشن شود که چه واقعیتی را گفتگوهای مربوط به تصادفی بودن اکثریت پرده پوشی میکند. این – همان واقعیت مسلم و بی چون و چراست، یعنی اینکه اقلیت را آن اعضای از حزب ما تشکیل دادند که حداکثر گرایش را به اپورتونیسم دارند. اقلیت را آن عناصر حزب تشکیل دادند که از لحاظ تئوری حداقل استواری و از لحاظ اصولی حداقل متانت را داشتند. اقلیت همانا از جناح راست حزب تشکیل شد. تقسیم بندی به اکثریت و اقلیت، ادامه مستقیم و ناگزیر آن تقسیم بندی سوسیال دموکراسی به انقلابی و اپورتونیستی یا به مونتایار و ژیروند است که فقط دیروز و فقط در حزب کارگر روسیه پیدا نشده و لابد همین فردا هم از بین نخواهد رفت. این واقعیت برای روشن شدن علل و زیربمهای اختلافات، دارای اهمیت اساسی است. کوشش برای نادیده انگاشتن این واقعیت از طریق نفی یا پرده پوشی مبارزه در کنگره و خرده اختلافهای اصولی که در این مبارزه منعکس شده بود، – معنایش اثبات کامل فقر فکری و

سیاسی خویشتن است. و اما برای اینکه این واقعیت رد شود باید اولاً ثابت کرد که منظره عمومی اخذ رأیها و «تقسیم بندیهای» کنگره حزبی ما آنطور نبوده است که من نقل کردم؛ ثانیاً باید ثابت نمود که پیگیرترین سوسیال دموکراتهای انقلابی که در روسیه به ایسکرائی موسوم شده اند در ماهیت مسائلی که کنگره بر سر آنها «تقسیم شد» ذیحق نبوده اند (۱۵۵*).* بفرمائید ثابت کنید، آقایان!

این واقعیت که اقلیت کنگره از اپورتونیست ترین، ناستوارترین و ناپیگیرترین عناصر حزب تشکیل میشود ضمناً جوابیست بعداً زیادی از شک و تردیدها و اعتراضهاییکه از طرف کسانی به اکثریت وارد میشود که با موضوع بسیار کم آشنائی دارند یا در آن بسیار کم تعمق کرده اند. به ما میگویند که آیا این خرده گیری نیست اگر علت جدائی را اشتباه کوچک رفیق مارتف و رفیق آکسلرد بدانیم؟ آری آقایان اشتباه رفیق مارتف بزرگ نبود (و من در همان کنگره در بحبوحه مبارزه این موضوع را قید کردم) ولی از این اشتباه کوچک ممکن بود زیان فراوانی برسد (و رسید) زیرا رفیق مارتف را نمایندگانی که مرتکب یک سلسله اشتباهات شده بودند و در یک سلسله از مسائل نسبت به اپورتونیسم گرایش داشتند و ناپیگیری اصولی از خود نشان داده بودند بسوی خود کشیدند. ابراز ناستواری از طرف رفیق مارتف و رفیق آکسلرد یک موضوع فردی و بی اهمیتی بود ولی تشکیل یک اقلیت بسیار و بسیار قابل ملاحظه شامل تمام ناستوارترین عناصر و شامل تمام کسانیکه یا اصلاً خط مشی «ایسکرا» را قبول نداشتند و مستقیماً علیه آن مبارزه میکردند و یا در گفتار قبول داشتند ولی در کردار غالباً با ضد ایسکرائیها همراه بودند، موضوع فردی نبوده بلکه حزبی بود و آنرا آنقدرها بی اهمیت هم نمیتوان دانست.

آیا مضحک نیست اگر علت جدائی را حکمروائی شیوه منسوخ محفلبازی و عامیگری انقلابی در محفل کوچک هیئت تحریریه سابق «ایسکرا» بدانیم؟ خیر، این مضحک نیست زیرا در حزب ما تمام کسانیکه در جریان تمام کنگره در راه هرگونه محفلبازی مبارزه میکردند و تمام کسانیکه اصولاً نمیتوانستند خود را از عامیگری انقلابی برتر قرار دهند و تمام کسانیکه به ترکیب «تاریخی» بلای عامیگری و محفلبازی استناد میچستند برای اینکه این بلا را موجه جلو داده و وجود آنرا حفظ کنند، همه به پشتیبانی از این شیوه فردی محفل بازی برخاستند. شاید هم بتوان این موضوع را که منافع محدود محفلی در یک محفل کوچک هیئت تحریریه «ایسکرا» بر حزبیت غالب آمد یک پدیده تصادفی دانست. ولی اینرا نمیتوان تصادفی دانست که آکیمف ها و بروکرها که «ادامه کاری تاریخی» کمیته مشهور وارونژ و سازمان «کارگری» (۹۳) کذائی پتربورگ برایشان بهمان درجه (اگر بیشتر نباشد) عزیز بود و یگورفها که برای «قتل» «رابوچیه دلو» بهمان شدت (اگر با شدت بیشتری نباشد) عزادار

بودند که برای «قتل» هیئت تحریریه سابق و همچنین ماخفها و غیره و غیره — همه برای پشتیبانی از این شیوه محفلبازی همچون کوهی برپای خاسته بودند. حکمتی است رائج که میگویند: بگو ببینم دوستت کیست تا بگویم تو کیستی، بگو ببینم متفق سیاسی تو کیست و کی به تو رأی میدهد تا بگویم سیمای سیاسی تو چیست.

اشتباه ناچیز رفیق مارتف و رفیق آکسلرد ناچیز مانده و همواره ممکن بود بماند هر آینه این اشتباه به عنوان نقطه مبدائی برای اتحاد پایدار آنها با تمام جناح اپورتونیستی حزب ما مورد استفاده قرار نگرفته بود و هر آینه به حکم این اتحاد موجب آفتابی شدن اپورتونیسم و تلافی جوئی کسانیکه «ایسکرا» با آنها مبارزه میکرد و با کمال خوشوقتی حاضر بودند اکنون از هواخواهان پیگیر سوسیال دموکراسی انقلابی دق دلی در آورند، نمیشد. حوادث پس از کنگره درست کار را بجائی رساند که ما اکنون در «ایسکرا»ی نو بعینه ناظر همان آفتابی شدن اپورتونیسم و تلافی جوئی آکیف ها و بروکرها هستیم (رجوع شود به ورقه کمیته وارونژ*۱۵۶)) و شادی مارتینفها را مشاهده میکنیم که آخر الامر (آخر الامر!) به آنها اجازه داده اند در «ایسکرای» منفور به «دشمن» منفور بتلافی تمام رنجش های پیشین لگد اندازی کنند. این حقیقت با وضوح خاصی به ما نشان میدهد که «احیاء هیئت تحریریه سابق «ایسکرا»» (نقل از اتمام حجت رفیق ستاروور مورخه سوم نوامبر سال ۱۹۰۳) تا چه درجه برای حفظ «ادامه کاری» ایسکرائی ضروری بوده است...

بخودی خود واقعیت تقسیم کنگره (و حزب) به جناح چپ و راست، به جناح انقلابی و اپورتونیستی هنوز نه فقط هیچ چیز وحشتناک و هیچ چیز بحرانی بلکه هیچ چیز غیر عادی هم در بر نداشت. برعکس تمام جریان دهساله اخیر تاریخ سوسیال دموکراسی روس (و نه فقط سوسیال دموکراسی روس) بطور ناگزیر و حتمی کار را به چنین تقسیمی میکشاند. این کیفیت که اساس این تقسیم را یکرشته اشتباهات بسیار ناچیز جناح راست و یکرشته اختلاف نظرهای (نسبتاً) بسیار بی اهمیتی تشکیل میداد — این کیفیت (که برای یک ناظر سطحی و در نظر عقل یک فرد کوتاه بین زنده است) من حیث المجموع برای تمام حزب ما گام بزرگی به پیش بود. سابقاً ما برسر مسائل بزرگی اختلاف نظر داشتیم که حتی گاهی انشعاب را هم ممکن بود موجه سازد، ولی اکنون در کلیه مسائل بزرگ و مهم موافقت حاصل نموده ایم، اکنون موجب جدائی ما فقط خرده اختلافهایی است که بر سر آنها میتوان و باید جروبوت کرد ولی هر آینه این موضوع به جدائی منجر میشد بیمعنی و کودکانه می بود، (همانطور که رفیق پلخانف هم این موضوع را بطرز کاملاً بجا و بموردی در مقاله جالب توجه خود موسوم به «چه نباید کرد؟»، که ما بعداً آنرا بررسی خواهیم کرد. ذکر نمود) اکنون که رفتار آنارشییستی اقلیت — پس از کنگره حزب را تقریباً به انشعاب کشانده است، اغلب میتوان به فضلائ

برخورد کرد که میگویند: آیا اساساً ارزش اینرا داشت که در کنگره برسر مسائل ناچیزی نظیر قضیه کمیته تشکیلات، انحلال گروه «یوژنی رابوچی» یا «رابوچیه دلو»، ماده اول، انحلال هیئت تحریریه سابق و مانند آن، مبارزه شود؟ کسیکه اینطور استدلال میکند (۱۵۷*) همانا نقطه نظر محفل بازی را داخل امور حزبی می نماید: مبارزه خرد اختلافها در حزب ناگزیر و ضروری است تا موقعیکه مبارزه به هرج و مرج و انشعاب کشانده نشده است و تا موقعیکه مبارزه در حدودی انجام میگیرد که مورد تأیید و تصدیق متفق الرأی تمام رفقا و اعضاء حزب است. مبارزه ما هم با جناح راست حزب در کنگره، با آکیمف و آکسلرد، با مارتینف و مارتف بهیچوجه از این حدود خارج نبود. کافیسست در اینجا دو قضیه ئی را یادآور شویم که به طرز کاملاً بی چون و چرا شاهد این مدعاست: (۱) هنگامی که رفیق مارتینف و رفیق آکیمف از کنگره میرفتند، ما همه حاضر بودیم بهر نحوی هست فکر «توهین» را برطرف سازیم، ما همه (با ۲۲ رأی) قطعنامه رفیق ترتسکی را، که از این رفقا دعوت مینمود به توضیحات قانع شوند و اظهارات خود را پس بگیرند، تصویب نمودیم؛ (۲) وقتیکه کار به انتخاب مراکز رسید ما به اقلیت (یا به جناح اپورتونیستی) کنگره در هر دو مرکز اقلیت میدادیم؛ مارتف را برای ارگان مرکزی و پوپوف را برای کمیته مرکزی ما که از همان قبل از کنگره تصمیم گرفته بودیم در هیئت سه نفری انتخاب کنیم، از نقطه نظر حزبی نمیتوانستیم طور دیگری عمل کنیم. اگر تفاوت بین خرده اختلافهایی که در کنگره آشکار شده بود تفاوت گزافی نبود، در عوض ما هم در نتیجه گیری عملی از مبارزه بین این خرده اختلافها راه گزاف نپیموده ایم: این نتیجه گیری فقط و فقط منجر باین میشد که دو سوم هر دو هیئت سه نفری به اکثریت کنگره حزبی واگذار گردد.

فقط عدم موافقت اقلیت کنگره حزبی به اینکه در مراکز در اقلیت باشد، ابتدا منجر به «ضجه و زاری های مذبوحانه») روشنفکران شکست خورده و سپس منجر به عبارات آنارشستی و اعمال آنارشستی شد.

در خاتمه، بار دیگر از نقطه نظر مسئله مربوط به اعضاء مراکز نظری به دیاگرام بیافکنیم. کاملاً طبیعی است که نمایندگان در موقع انتخابات بجز موضوع خرده اختلافها با مسئله بدرد خور بودن یا قابلیت افراد مختلف هم مواجه بودند. اکنون اقلیت با کمال میل به مخلوط نمودن این مسائل متوسل میشود. و اما اینکه این دو مسئله با یکدیگر متفاوتند — موضوعیست بخودی خود مفهوم و حتی از روی این واقعیت ساده هم میتوان این تفاوت را مشاهده نمود که انتخاب هیئت سه نفری اولیه برای ارگان مرکزی از همان قبل از کنگره یعنی هنگامی در نظر گرفته شده بود که حتی یکنفر هم نمیتوانست اتحاد مارتف و آکسلرد را با مارتینف و آکیمف پیش بینی نماید. پاسخ به پرسشهای گوناگون هم ناچار باید از طرق

گوناگونی بدست آید: در موضوع خرده اختلافها پاسخ را باید در صورتجلسه های کنگره، در مباحثات آشکار و در رأی گیری های مربوط به مواد گوناگون جستجو کرد. در موضوع بدرد خور بودن افراد همه در کنگره تصمیم گرفته بودند که این مسئله را با رأی مخفی حل کنند. چرا تمام کنگره باتفاق آراء چنین تصمیمی اتخاذ نمود؟ - این مسئله ایست بقدری ساده و روشن که مکث کردن روی آن باعث تعجب خواهد بود. ولی اقلیت حتی اصول مقدماتی و ساده را هم (پس از شکست خود در انتخابات) فراموش کرد. ما در دفاع از هیئت تحریریه سابق نطقهای آتشین و پر شور و تهیجی که تقریباً به مرحله از خود بیخودی میرسید شنیدیم، ولی کلمه ای هم در باره آن خرده اختلافهای موجوده در کنگره، که مربوط به مبارزه برای هیئت شش نفری و سه نفری بود، نشنیدیم. ما از هر گوشه ای گفتگوها و گزافگوئی هائی درباره عدم قابلیت و بدرد نخوردن و سوء نیت و غیره افرادی که برای کمیته مرکزی انتخاب شده بودند میشنویم، ولی درباره آن خرده اختلافهای موجوده در کنگره، که برای احراز تفوق در کمیته مرکزی با یکدیگر مبارزه داشته اند حتی کلمه ای هم نمیشنویم. من تصور میکنم که در خارج از کنگره گفتگو و گزافگوئی در باره صفات و اعمال اشخاص - دور از نزاکت و ناشایسته است (زیرا این اعمال در ۹۹ درصد از موارد اسرار تشکیلاتی است که فقط در پیشگاه عالیترین مقام حزب قابل افشاء است). مبارزه در خارج از کنگره بوسیله این قبیل گزافگوئی ها بعقیده من معنایش تفتین است. و یگانه پاسخ من به این گفتگوها نیز اشاره به مبارزه در کنگره است: شما میگوئید کمیته مرکزی با اکثریت کوچکی انتخاب شد. این صحیح است. ولی این اکثریت کوچک از تمام آن کسانی تشکیل شد که به پیگیرترین طرزی نه در گفتار بلکه در کردار در راه عملی نمودن نقشه های ایسکرایی مبارزه میکردند. باینجهت نفوذ معنوی این اکثریت باید بمراتب بالاتر از نفوذ ظاهری آن باشد، - برای آن کسانی بالاتر باشد که ارزش ادامه کاری خط مشی «ایسکرا» را بالاتر از ادامه کاری این با آن محفل «ایسکرا» میشمارند. چه کسی باصلاحیت بیشتری میتواندست در باره اینموضوع قضاوت کند که کدام فرد برای عملی نمودن سیاست «ایسکرا» بدرد خور است؟ آیا کسانی که در کنگره از این سیاست پیروی میکردند، یا آنانی که در یک سلسله موارد علیه این سیاست مبارزه میکردند و از هر نوع عقب ماندگی، هر نوع آل و اشغال و هر نوع شیوه محفل بازی دفاع مینمودند؟

* زیرنویس ها

(۱۲۲*) من در کنگره لیگا کوشیدم برای اجتناب از مشاجرات غیر قابل حل شرح جریان جلسات خصوصی را حتی الامکان در چهارچوب محدودی بیان کنم. حقایق اسامی را من در

«نامه به هیئت تحریریه «ایسکرا»» هم شرح داده ام (ص ۴). رفیق مارتف در «پاسخنامه» خود به این حقایق اعتراضی نکرد.

(۱۲۳*) همینقدر این «منظره صفات و عادات» را خوب در نظر خود مجسم کنید: نماینده سازمان «ایسکرا» در کنگره فقط با این سازمان مشورت میکند و در باره مشاوره با کمیته تشکیلات حتی کلمه ای هم دم نمیزند. ولی پس از شکست خود چه در این سازمان و چه در کنگره از عدم تصویب کمیته تشکیلات بنای تأسف را میگذارد و بعد از گذشتن کار از کار آنرا مدح و ستایش میکند و سازمانی را که اعتبارنامه باو داده است عالیجنابانه مورد بی‌اعتنائی قرار میدهد! میتوان بجرئت اظهار داشت که نظیر این واقعه در تاریخ هیچ یک از احزاب واقعاً کارگری و واقعاً سوسیال دموکرات یافت نخواهد شد.

(۱۲۴*) رفیق مارتف در لیگا از خشونت که من در ابراز مخالفت خود بکار بردم سخت شکایت میکرد و متوجه نبود که از شکایت او نتیجه ای بر ضد خودش بدست می آید. او میگفت: لنین هاری از خود نشان میداد (ص ۶۳ صورتجلسه های لیگا). درست است. او در را بهم میزد. صحیح است. او با رفتار خود (در جلسه دوم یا سوم سازمان «ایسکرا») اعضائی را که در جلسه باقیمانده بودند منزجر کرد. حقیقتی است. ولی از اینجا چه نتیجه ای گرفته میشود؟ فقط اینکه دلائل من در باره کنه و اساس مسائل مورد مشاجره قانع کننده بود و در جریان کنگره تأیید میگشت، زیرا در حقیقت امر اگر سرانجام بهر حال نه تن از ۲۱ عضو سازمان «ایسکرا» با من شدند در اینصورت واضحست که با وجود خشونت های مضر و علی رغم این خشونت ها بود که نتیجه مزبور بدست آمد. و اگر «خشونت» نبود در این صورت شاید از نه نفر هم بیشتر جانب مرا میگرفتند. بنابراین هر قدر این براهین و مدارک میبایستی بر «انزجار» بیشتری فائق آیند، همانقدر هم معلوم میشود قانع کننده تر بوده اند.

(۱۲۵*) من هم سعی داشتم یک نامزد برای کمیته مرکزی از تصویب سازمان «ایسکرا» بگذرانم و من هم مثل مارتف موفق نشدم. من نیز میتوانستم از آبرو و حیثیت سرشار قبل از کنگره و آغاز کنگره او که با مدارک بسیار عالی قابل اثبات است سخن گویم. ولی اینموضوع ب فکر من خطور نمیکند. این رفیق بحد کافی برای خود احترام قائل است که به کسی اجازه ندهد پس از کنگره در مطبوعات نامردی او را بمیان بکشند یا اینکه از تدفین سیاسی و هتک حیثیت و غیره شکایت نماید.

(۱۲۶*) رجوع شود به چاپ چهارم کلیات جلد ۷ ص ۱۰۳-۱۰۴.

(۱۲۷*) بحساب من تاریخی که در نامه نقل میشود با روز سه شنبه مطابقت دارد. جلسه در عصر سه شنبه یعنی پس از بیست و هشتمین جلسه کنگره بود. این تاریخ بسیار مهم است زیرا عقیده مارتف را حاکی از اینکه علت جدائی ما مسئله مربوط به سازمان مراکز

بوده نه مسئله مربوط به ترکیب اعضاء این مراکز با سند رد میکند و صحت بیانات مرا در کنگره لیگا و در «نامه به هیئت تحریریه» با سند اثبات مینماید. پس از بیست و هشتمین جلسه کنگره رفیق مارتف و رفیق استاروور با جدیت تمام از دروغ بودن اتهام اپورتونیسیم دم میزنند ولی کلمه ای هم درباره اختلاف در موضوع ترکیب اعضاء شوراها یا کئوپتاسیون به مراکز (که ما در جلسات ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ بر سر آن مباحثه داشتیم) سخن نمیگویند.

(۱۲۸*) حروف چینی سطور قبلی پایان رسیده بود که خبر حادثه رفیق گوسف و رفیق دیچ به ما رسید. ما این حادثه را علیحده در ضمیمه بررسی خواهیم کرد (رجوع شود به ص ۲۰۷-۲۱۰ همین کتاب) مترجم. ﴿رجوع شود به قسمت آخر فصل «منظره عمومی در کنگره» و آغاز فصل «ص» پس از کنگره. دو شیوه مبارزه» تا آغاز قسمت یا پاراگراف «ما از رفیق مارتف پرسیدیم:»... حجت. ب.﴾

(۱۲۹) رفیق استاروور هم ظاهراً به نظریات رفیق پانین تمایل داشت، فقط فرقی این بود که رفیق پانین میدانست چه میخواهد و علی الدوام قطعنامه هائی تقدیم میکرد که در آنها شورا بیک مؤسسه صرفاً حکمیت و آشتی دهنده تبدیل میشد و حال آنکه رفیق استاروور نمیدانست چه میخواهد و میگفت که، طبق طرح تقدیمی، شورا «فقط بنا به میل طرفین» تشکیل میشود (ص ۲۶۶). ولی این بکلی نادرست است.

(۱۳۰*) نه رفیق پوپوف و نه رفیق مارتف هیچکدام خودداری نکردند از اینکه رفیق آکیمف را اپورتونیسیت بنامند، آنها فقط وقتی رنجش پیدا کردند و خشمناک شدند که این عنوان را در مورد خود آنها بکار بردند و این عنوان هم که بخاطر «تساوی حقوق زبانها» یا ماده اول بکار برده شد عادلانه بود. رفیق آکیمف که رفیق مارتف هم از وی پیروی نمود، معهدا توانست خود را با قابلیت و شهامت بیشتری در کنگره حزبی راه ببرد تا رفیق مارتف و شرکاء در کنگره لیگا. رفیق آکیمف در کنگره حزب گفت: مرا اینجا اپورتونیسیت مینامند؛ من شخصاً این کلمه را ناسزا و موهن می شمارم و برآنم که بهیچوجه مستوجب این کلمه نیستم؛ ولی من برضد این موضوع اعتراض نمیکنم، (ص ۲۹۶). شاید رفیق مارتف و رفیق استاروور به رفیق آکیمف پیشنهاد کرده باشند که ذیل اعتراض آنها را بر ضد اتهام دروغین به اپورتونیسیم امضا کند، ولی رفیق آکیمف امتناع کرده باشد؟

(۱۳۱*) سخن بر سر طرح اولیه من در باره Tagesordnung'a (دستور روز، مترجم)، کنگره و تفسیر آنست که همه نمایندگان از آن مطلعند. من در ماده ۲۲ این طرح درباره انتخاب دو هیئت سه نفری برای ارگان مرکزی و کمیته مرکزی و نیز «کئوپتاسیون متقابل» این ۶ نفر باکثرت دو سوم و تصویب این کئوپتاسیون متقابل از طرف کنگره و کئوپتاسیون مستقل بعدی به ارگان مرکزی و کمیته مرکزی صحبت کرده ام.

(۱۳۲*) حروف م و ل در داخل پراتتزا علامت اینستکه من (ل) و مارتف (م) در کدام طرف بوده ایم.

(۱۳۳*) رجوع شود به مقاله من «نامه به هیئت تحریریة «ایسکرا»»، ص ۵ و صورتجلسه های لیگا ص ۵۳.

(۱۳۴*) رجوع شود به ص ۱۴۰ صورتجلسه ها: نطق آکیمف حاکی از اینکه... «به من میگویند که ما در باره انتخابات ارگان مرکزی در پایان صحبت خواهیم کرد»، نطق مورایف بر ضد آکیمف حاکی از اینکه «مشارالیه نسبت به موضوع هیئت تحریریة آینده ارگان مرکزی خیلی علاقه نشان میدهد» (ص ۱۴۱)، نطق پاولوویچ درباره اینکه ما با تعیین ارگان، «مدارک مشخصی» بدست آورده ایم «که نسبت به آن میتوانیم همان اعمالی را انجام دهیم که رفیق آکیمف اینقدر همش مصروف آنست» و نیز درباره اینکه در مورد «تبعیت» «ایسکرا» از «تصمیمات حزب» هیچگونه شکی هم نمیتواند باشد (ص ۱۴۲)، نطق ترتسکی: «اگر ما هیئت تحریریة را تصویب نمیکنیم پس چه چیزی را در «ایسکرا» تصویب میکنیم؟.. نام نه، بلکه خط مشی... نام نه، بلکه پرچم» (ص ۱۴۲)؛ نطق مارتینف: «من نیز مانند بسیاری از رفقا برآنم که ما با بحث درباره شناسائی «ایسکرا» بعنوان روزنامه دارای خط مشی معین و بعنوان ارگان مرکزی ما، اکنون نباید طرز انتخاب یا تصویب هیئت تحریریة آن را بمیان آوریم؛ در این باره بعداً و در وقتیکه دستور روز تعیین شده است صحبت خواهد شد»... (ص ۱۴۳).

(۱۳۵*) اینرا که منظور رفیق پاسادفسکی همانا کدام «ناهمواری ها» بود ما تا آخر کنگره هم نفهمیدیم. ولی رفیق مورایف در همان جلسه (ص ۳۲۲) به تعبیری که درباره فکر او شده بود معترض شد و در هنگام تصویب صورتجلسه ها صراحتاً اظهار داشت که «منظورش آن ناهمواری هائی است که در مذاکرات کنگره در مسائل مختلف بروز کرد. ناهمواریهائی که دارای جنبه اصولی است و وجود آنها در لحظه حاضر متأسفانه واقعیتی است که هیچکس آنرا انکار نخواهد کرد» (ص ۳۵۳).

(۱۳۶*) با نطق رفیق پاسادفسکی مقایسه شود: «وقتی شما از شش نفر اعضاء هیئت تحریریة سابق سه نفر انتخاب میکنید، با این عمل سه نفر دیگر را غیر لازم و زائد میدانید. و حال آنکه برای این کار نه حق دارید نه اساس».

(۱۳۷*) روش رفیق مارتف در جزوه «حکومت نظامی» در مورد این مسئله نیز همان روشی بود که در سایر مسائل طرح شده از جانب وی تعقیب می شود. او بخود زحمت نداد که منظره کامل مشاجره را ترسیم کند. او بی سروصدا درباره این یگانه مسئله واقعاً اصولی که در این مشاجره بمیان آمده بود سکوت اختیار کرد: ابراز ملاحظت عامیانه یا انتخاب افراد

مسئولیت‌دار؟ نقطه نظر حزبی یا رنجش عمر و وزیدها؟ رفیق مارتف اینجا هم به دست چین کردن قسمتهای جداگانه و بدون ارتباط حوادث و اضافه کردن انواع و اقسام ناسزاها در حق من اکتفا کرد. رفیق مارتف، این قدری کم است.

رفیق مارتف بخصوص در این قسمت گریبان مرا گرفته است که چرا رفیق آکسلرد و رفیق زسولیچ و استاروور را در کنگره انتخاب نکردند. نظر عامیانه ای که او اختیار نموده مانع اینستکه به عدم نزاکت این قضایا پی ببرد (چرا او این سؤال را از همکار هیئت تحریریه خود رفیق پلخانف نمیکنند). او این موضوع را که من رفتار اقلیت را در کنگره در مورد مسئله هیئت شش نفری «خالی از نزاکت» میخواهم با اینموضوع که من در عین حال خواستار آنم که قضایا در معرض افکار تمام حزب قرار گیرد، متضاد میدانند. در اینجا تضادی وجود ندارد و اگر مارتف بخود زحمت میداد که تمام زیربوم های قضیه را بطور مرتبگی بیان کند و به قسمتهای جدا جدا اکتفا نمیکرد، خود نیز بسهولت باینموضوع پی میبرد. طرح مسئله از نقطه نظر عامیگری و توسل به ترحم و رنجش عملی ناسنجیده بود؛ مصالح آگاه نمودن افکار عمومی حزب ایجاب میکرد ماهیت مزایای هیئت شش نفری بر سه نفری و نیز صلاحیت نامزدهای مشاغل رسمی و چگونگی خرده اختلافهای مختلف مورد سنجش قرار گیرد: ولی اقلیت در این باره در کنگره دم نزد.

اگر رفیق مارتف بدقت صورتجلسه ها را بررسی میکرد، در نطقهای نمایندگان یک سلسله براهینی برضد هیئت شش نفری مشاهده می نمود. اینک قسمتهائی از این نطقها: اول در هیئت شش نفری سابق وجود ناهمواری هائی از لحاظ خرده اختلافهای موجوده در مسائل اصولی بطور واضحی دیده میشود؛ دوم، بهتر است کار هیئت تحریریه از لحاظ فنی ساده شود؛ سوم، مصالح کار برتر از ابراز ملاطفت های عامیانه است؛ تنها انتخابست که مطابقت افراد انتخاب شده را با وظایف محوله بایشان تأمین میکند؛ چهارم، نمیتوان آزادی کنگره را در امر انتخابات محدود کرد؛ پنجم، برای حزب اکنون تنها گروه ادبی در ارگان مرکزی مورد نیاز نیست؛ ارگان مرکزی نه تنها به ادبا، بلکه به اشخاص مدیر نیز احتیاج دارد؛ ششم، در ارگان مرکزی باید افراد کاملاً معین و مشخصی باشند که بر کنگره معلومند؛ هفتم هیئت شش نفره اغلب قابلیت عمل نداشته است و اگر کارش انجام گرفته به برکت مراعات آئین نامه غیر عادی نبوده بلکه برعکس؛ هشتم اداره کردن روزنامه یک کار حزبی است (نه محفلی) و غیره. حال بگذار رفیق مارتف هر آینه علاقه زیادی به موضوع علل عدم انتخاب دارد در هر یک از این ملاحظات غور کرده و لااقل یکی از آنها را رد کند.

(۱۳۸*) رفیق ساروکین سخنان رفیق دیچ را (رجوع شود به ص ۳۲۴ «گفتگوی شدید و خشونت آمیز با آرف») در همان جلسه اینطور فهمید. رفیق دیچ توضیح میدهد (ص ۳۵۱)

که بهیچوجه «چنین چیزی نگفته است» ولی خودش در همانجا اعتراف میکند که چیزی بسیار بسیار «شبهه» باین گفته است. رفیق دیچ توضیحاً میگوید: «من نگفتم کی جرئت خواهد کرد بلکه گفتم: خیلی مایلیم بینم کیستند آنهائیکه جرئت خواهند کرد (sic! رفیق دیچ عذر بدتر از گناه می آورد) از پیشنهادهای تبهکارانه ای (sic!) نظیر انتخاب سه نفر پشتیبانی نمایند» (ص ۳۵۱) رفیق دیچ حرف رفیق ساروکین را رد نکرد بلکه تأیید نمود. رفیق دیچ طعنه رفیق ساروکین را حاکی از اینکه «اینجا تمام مفاهیم با هم مخلوط شده است» (در براهین اقلیت برله هیئت شش نفری) تأیید نمود. رفیق دیچ بجا بودن تذکر رفیق ساروکین را در مورد یادآوری این حقیقت ابتدائی که میگوید «ما اعضاء حزیم و باید نظریات صرفاً سیاسی را ملاک عمل خود قرار دهیم» تأیید کرد. فریاد زدن درباره جنبه تبهکارانه انتخابات معنایش اینستکه نه تنها تا درجه عامیگری بلکه تا درجه هوچیگری علنی تنزل شود.

(۱۳۹*) مراجعه شود به ص ۱۹۱-۱۹۲ این کتاب. مترجم. رجوع شود به فصل «م» انتخابات پایان کنگره» تا پاراگراف «یک چنین براهینی دیگر مسئله را»... حجت. ب ﴿۱۴۰*) رفیق مارتف لابد اصطلاح رفیق پاسادفسکی یعنی «ناهمواریها» را در نظر دارد. تکرار میکنم که رفیق پاسادفسکی بالاخره به کنگره توضیح نداد که منظور او چه بود، از رفیق موراویف هم که همان اصطلاح را استعمال کرد توضیح داد که منظورش ناهمواریهای اصولی است که در مذاکرات کنگره ظاهر گردید. خوانندگان بخاطر خواهند آورد که یگانه موردی که مباحثات واقعاً اصولی بمیان آمد و در آن چهار رداکتور (پلخانف، مارتف، آکسلرد و من) شرکت داشتند مربوط به ماده اول آئین نامه بود که رفیق مارتف و استروور کتباً از «اتهام دروغین اپورتونیسیم» شکایت کرده و آنرا یکی از براهین «تغییر» هیئت تحریریه تلقی می کردند. رفیق مارتف در این نامه بین «اپورتونیسیم» و نقشه تغییر هیئت تحریریه ارتباط آشکار قائل شد ولی در کنگره به کنایات مبهم درباره «اصطکاکهای نامعلوم» اکتفا نمود. «اتهام دروغین اپورتونیسیم» دیگر فراموش شد!

(۱۴۱*) رفیق مارتف اینرا هم اضافه کرد که: «با چنین نقشی ممکن است ریازانف موافقت کند نه آن مارتفی که بعقیده من شما او را از روی کارش میشناسید». چون این یک حمله شخصی به ریازانف بود باینجهت رفیق مارتف حرف خود را پس گرفت ولی اگر نام ریازانف در کنگره جنبه اسم عام بخود گرفته بود علتش بهیچوجه خاصیتهای شخصی او نبود (که بمیان آوردن آنها بی مورد بود) بلکه سیمای سیاسی گروه «باربا» و اشتباهات سیاسی آن بود. اینکه رفیق مارتف توهینهای شخصی تصویری و یا حقیقتاً وارد شده را پس میگیرد کار خوبی است، ولی بخاطر اینموضوع نمیتوان اشتباهات سیاسی را که باید درسی برای حزب باشد فراموش نمود. گروه «باربا» در کنگره ما متهم بود به ایجاد «هرج و مرج تشکیلاتی» و

«تفرقه ای که هیچگونه ملاحظات سیاسی آنرا ایجاب نمیکرد» (ص ۳۸، نطق رفیق مارتف).
یک چنین رفتار سیاسی بدون شک نه تنها هنگامیکه ما آنرا در یک گروه کوچکی قبل از
کنگره حزب و در دوران هرج و مرج عمومی مشاهده میکنیم بلکه هنگامی هم که آنرا پس
از کنگره حزب، در دوران بر طرف شدن هرج و مرج مشاهده میکنیم ولو از طرف اکثریت
هیئت تحریریه «ایسکرا» و اکثریت گروه «آزادی کار» هم باشد مستوجب ملامت است.

(۱۴۲*) رجوع شود به چاپ چهارم روسی کلیات، جلد ششم ص ۴۶۰ ه. ت.

(۱۴۳*) مراجعه شود به جلد ششم کلیات، چاپ چهارم روسی ص ۴۶۲ ه. ت.

(۱۴۴*) آیا ناستواری، تزلزل و ابهام اقلیت ایسکرائی در کنگره در چه چیزی ظاهر شد؟ اولاً
در عبارات اپورتونیستی در باره ماده اول آئین نامه، ثانیاً در ائتلاف با رفیق آکیمف و لیبر
که در نیمه دوم کنگره سریعاً نشو و نما می یافت، ثالثاً در استعداد تنزل دادن مسئله انتخاب
افراد مسئولیتدار در ارگان مرکزی تا مرحله عامیگری و کلمات بی مقدار و حتی راز جوئی.
پس از کنگره هم تمام این صفات خمیده از حالت غنچه بیرون آمده و بدل به گل و میوه
شدند.

(۱۴۵*) من کلمه روشنفکر و روشنفکری را برای ترجمه اصطلاحات آلمانی Literat,
Literatentun انتخاب کرده ام که معنایشان منحصر به ادبا نبوده بلکه شامل تمام افراد
تحصیل کرده و بطور کلی نمایندگان حرفه های آزاد و کار فکری (و باصطلاح انگلیسیها
worker) است که از نمایندگان کار جسمانی متمایزند.

(۱۴۶*) این نکته برای آن آشفته فکری که مارتفی های ما در تمام مسائل سازمانی وارد
کرده اند بسیار شاخص است. آنها پس از چرخش بسوی آکیمف و بسوی دموکراتیسم بیجا و
بی مورد، در عین حال نسبت به انتخاب دموکراتیک هیئت تحریریه یعنی انتخابی که در
کنگره بعمل آمد و قبلاً همه آنرا در نظر گرفته بودند، خشمناک اند. شاید پرنسیپ شما
اینست، آقایان؟

(۱۴۷*) Karl Kautsky: "Franz Mehring", "Neue Zeit", XXII, I, S, 101-103, No, 4 (کارل
کائوتسکی: «فرانس مرینگ»)، «عصر جدید» ۲۲، ۱، ص ۱۰۱-۱۰۳، سال ۱۹۰۳، شماره ۴
مترجم.

(۱۴۸*) ص ۳۴۲. صحبت بر سر انتخاب ۵ عضو برای شورا است. ۲۴ ورقه داده شد (جمعاً
۴۴ رأی بود) که دو تا پوچ بود.

(۱۴۹*) در کنگره لیگا رفیق مارتف یک دلیل دیگری هم از این قبیل برضد قطعنامه رفیق
پلخانف آورد. «ملاحظه عمده ای که برضد آن وجود دارد و عیب عمده این قطعنامه اینستکه
باین واقعیت با نظر بی اعتنائی مینگرد که وظیفه ما عبارت از آنستکه در مبارزه با

حکومت مطلقه از اتحاد با عناصر لیبرال - دموکرات سر باز نزنیم. رفیق لنین ممکن بود چنین تمایلی را مارتینفی بنامد. در «ایسکرا»ی نو این تمایل اکنون دیگر پدیدار شده است» (ص ۸۸).

این نتیجه گیری - مجموعه ایست از «درفشانی هائی» که از لحاظ نفاست خود کمیاب است. ۱) کلمه اتحاد با لیبرالها خلط مبحث عجیبی است. رفیق مارتف، هیچکس از اتحاد صحبت نکرد، صحبت فقط بر سر سازشهای موقتی و جزئی بود. تفاوت میان این دو زیاد است. ۲) اگر پلخانف در قطعنامه به «اتحاد» غیر قابل تصور با نظر بی اعتنائی مینگرد و فقط بطور کلی از «پشتیبانی» صحبت میکند در اینصورت این عیب نبوده بلکه حسن قطعنامه اوست. ۳) آیا رفیق مارتف این رنج را بخود هموار نخواهد کرد که مشخصات «تمایلات مارتینفی» را بطور کلی برای ما توضیح دهد؟ آیا او رابطه این تمایلات را با اپورتونیسیم برای ما تشریح خواهد کرد؟ آیا او رابطه این تمایلات را با ماده اول آئین نامه مورد تحقیق قرار خواهد داد؟ ۴) من با بی صبری و التهاب تمام منتظرم از رفیق مارتف بشنوم که «تمایلات مارتینفی» در «ایسکرا»ی نو در چه موضوعی پدیدار شده است؟ رفیق مارتف، خواهش میکنم لطف بفرمائید و هرچه زودتر مرا از رنج انتظار نجات بخشید!

(۱۵۰*) چرا در دیاگرام برای مجسم کردن موضوع بخصوص رأی گیری مربوط به ماده دوم آئین نامه بوند انتخاب شده است؟ زیرا رأی گیری نسبت به شناسائی «ایسکرا» باین درجه کامل نیست و رأی گیریهای که نسبت به برنامه و فدراسیون بعمل آمده است به تصمیماتی مربوط میشود که صراحت آن اندکتر بوده و از لحاظ سیاسی کمتر مشخصند. بطور کلی انتخاب این یا آن اخذ رأی از بین اخذ رأیهای همگون ذره ای هم در مشخصات اساسی این منظره تغییری نمیدهد و هر کس پس از وارد نمودن تغییرات مربوط بسهولت باینموضوع معتقد خواهد شد.

(۱۵۱*) همین اخذ رأی است که در دیاگرام ب ترسیم شده است: ایسکرائیها ۳۲ رأی داشتند. برله قطعنامه بوند ۱۶ رأی داده شد. اینموضوع را متذکر میشویم که در بین این نوع اخذ رأیها حتی یک اخذ رأی با ورقه هم وجود نداشت. تقسیم بندی نمایندگان را با احتمالی قریب به یقین فقط از روی دو نوع مدارک میتوان تعیین نمود: ۱) در مذاکرات، ناطقین هر دو گروه ایسکرائی اظهار موافقت میکنند و ناطقین ضد ایسکرائیها و مرکز - اظهار مخالفت! ۲) تعداد آراء «موافق» همیشه خیلی به عدد ۳۳ نزدیک است. و نیز نباید فراموش کرد که ما ضمن تجزیه و تحلیل مذاکرات کنگره سواى اخذ رأیها یکسلسله مواردی را هم قید کردیم که در آن «مرکز» باتفاق ضد ایسکرائیها (و اپورتونیسیتها) برضد ما گام برمیداشت. از آنجمله است مسائل مربوط به ارزش مطلق خواستهای دموکراتیک و پشتیبانی

از عناصر اپوزیسیون و محدود کردن مرکزیت و غیره.

(۱۵۲*) بطور کلی چهار اخذ رأی دیگر نسبت به آئین نامه هم از همین نوع بود: ص ۲۷۸-۲۷ رأی برله فومین در مقابل ۲۱ رأی ما؛ ص ۲۷۹-۲۶ رأی برله مارتف در مقابل ۲۴ رأی برله ما؛ ص ۲۸۰-۲۷ رأی علیه من و ۲۲ رأی بر له و همانجا ۲۴ رأی برله مارتف در مقابل ۲۳ رأی بر له ما. اینها اخذ رأیهای مربوط به مسائل کئوتاسیون به مراکز بود که من قبلاً آنها را ذکر کرده ام. اخذ رأی از روی نام بعمل نیامده است (بجز یکی که آنهم مفقود شده است). بوندیستها (همه یا قسمتی) ظاهراً مارتف را نجات میدهند. فوقاً دعاوی اشتباه آمیز مارتف (در لیگا) در باره اخذ رأیهای این نوع تصحیح شده است.

(۱۵۳*) هفت اپورتونیستی که از کنگره دوم رفتند عبارت بودند از پنج نفر بوندیست (بوند در کنگره دوم پس از رد اصل فدراسیون از حزب بیرون رفت) و دو نفر «رابوچیه دلوئی». رفیق مارتینف و رفیق آکیمف - اشخاص اخیر پس از آنکه فقط لیگای ایسکرائی بعنوان سازمان حزب در خارجه شناخته شد یعنی «اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس» در خارجه، که متعلق به رابوچیه دلوئیا بود، منحل شد - از کنگره بیرون رفتند. (تبصره مؤلف برای چاپ سال ۱۹۰۷ ه. ت.).

(۱۵۴*) ما در پائین خواهیم دید که پس از کنگره، هم رفیق آکیمف و هم کمیته وارونژ، که بیش از همه با رفیق آکیمف خویشاوندی دارد، صریحاً با «اقلیت» اظهار همدردی کردند.

(۱۵۵*) یک تذکر به رفیق مارتف. اگر رفیق مارتف اکنون فراموش کرده است که ایسکرائی معنایش طرفدار خط مشی است به عضو محفل، آنوقت ما باو توصیه میکنیم توضیحی را که رفیق ترتسکی در باره این مسئله برفیق آکیمف داده است در صورتجلسه ها، بخواند. محفلهای ایسکرائی در کنگره (نسبت به حزب) ۳ محفل بود: گروه «آزادی کار»، هیئت تحریریه «ایسکرا» و سازمان «ایسکرا». دو محفل از این سه بقدری معقول بودند که خود خویشتن را منحل نمودند؛ سومی بحد کافی از خود حزبیگری نشان نداد که این عمل را انجام دهد و از طرف کنگره منحل شد. وسیعترین محفل ایسکرائی، یعنی سازمان «ایسکرا» (که هم شامل هیئت تحریریه و هم گروه «آزادی کار» بود) رویهمرفته در کنگره عده اش شانزده نفر بود که از آنها فقط یازده نفر رأی قطعی داشتند و اما از لحاظ خط مشی، تعداد ایسکرائیهای که به هیچ «محفل» ایسکرائی تعلق نداشتند در کنگره بحساب من بیست و هفت نفر با ۳۳ رأی بود. بنابراین از ایسکرائیها کمتر از نصف شان به محفلهای ایسکرائی تعلق داشتند.

(۱۵۶*) رجوع شود به ص ۲۳۲-۲۳۳ این کتاب. مترجم: ﴿رجوع شود به قسمت آخر فصل «ف» «ایسکرا»ی نو. اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی﴾، از آغاز پاراگراف «در حزب ما که

دائماً در رشد است،»... حجت. ب ﴿

(۱۵۷*) در اینمورد نمیتوانم از یادآوری یکی از گفتگوهای خود در کنگره با یکی از نمایندگان «مرکز» خودداری کنم. او به من شکایت میکرد که: «در کنگره ما چه وضع دشواری حکمفرماست!» این مبارزه دهشتبار، این تبلیغات بر ضد یکدیگر، این جر و بحث خشن و این روش غیر رفیقانه!...» من باو جواب دادم: «چقدر عالیست کنگره ما!» – «مبارزه آشکار و آزاد است. عقاید اظهار شده است، خرده اختلافها نمودار گردیده است. گروهها معین شده اند. رأیها داده شده است. تصمیم اتخاذ شده است. مرحله طی شده است. به پیش! این – آن چیزی است که من می پسندم. این زندگی است نه آن لفاظی بی پایان و خسته کننده روشنفکرانه که علت تمام شدنش حل شدن قضیه نبوده بلکه خسته شدن افراد از گفتن است...» رفیق «مرکزی» با چشمانی حیرت زده به من می نگریست و با حالت تعجب شانه هایش را بالا می انداخت. و با زبانهای مختلف با هم صحبت میکردیم.

* توضیحات

(۸۳) کنفرانس سال ۱۹۰۲ – منظور کنفرانس نمایندگان کمیته های حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه است که در مارس سال ۱۹۰۲ در بلوستک تشکیل شده بود. «اکنونمیستها» و بوندیستها میخواستند کنفرانس را کنگره حزبی اعلام نمایند. نطق لنین در کنفرانس نمایندگان «ایسکرا» عدم آمادگی و دارای اختیار نبودن این کنگره را ثابت نمود. کنفرانس برای دعوت کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه یک کمیته تشکیلاتی انتخاب نمود، اکثریت اعضای این کمیته بزودی زندانی شدند. در نوامبر همان سال در جلسه مشاوره پسکف کمیته تشکیلاتی جدیدی برای تشکیل کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه انتخاب شد.

(۸۴) منظور خواست استرداد آن قطعه زمینهایست که ملاکین در موقع اجرای رفرم دهقانی سال ۱۸۶۱ از دهقانان باز گرفته بودند. این خواست در برنامه ارضی کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه فرمولبندی و مورد تصویب قرار گرفته بود.

(۸۵) منظور قیام دهقانی سال ۱۹۰۲ است که در پالتاوا، خارکف، وارونژ و دیگر استانهای روسیه روی داده بود و با غارت املاک ملاکین همراه بود.

(۸۶) اقرزکی (قطعه زمین) – رجوع شود به توضیح ۸۴.

(۸۷) چرنی پردل (تجدید تقسیم بندی زمین) – یکی از شعارهایی بود که بین دهقانان روسیه تزاری رواج وسیعی داشت و مظهر تمایل و کوشش دهقانان به تقسیم کلیه زمین ها بود.

(۸۸) مانیلویسم - از نام مانیلف مالک مشتق شده است، مانیلف یکی از شخصیت های کتاب گوگل موسوم به «ارواح مرده» است که خیال بافی بی اساس را مجسم میسازد.

(۸۹) اعضاء سازمان «ایسکرا» در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ۱۶ نفر بودند. از آنها ۹ نفر طرفدار اکثریت تحت رهبری لنین و ۷ نفر طرفدار اقلیت تحت رهبری مارتف بودند.

(۹۰) «روح آراکچیفی آئین نامه» - یعنی روش پلیسی و استبدادی آ. آ. آراکچیف - یکی از رجال مرتجع روسیه تزاری اواخر قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ بود. آراکچیف در دوره سلطنت پاول یکم و آلکساندر یکم در سیاست داخلی و خارجی روسیه نفوذ زیادی داشت.

یک دوره تام استبداد پلیسی و زور و خشونت نظامی با نام آراکچیف وابسته است.

(۹۱) «آسوباژدنیه» - مجله ارگان بورژوازی لیبرال - سلطنت طلبی بود که در سالهای ۱۹۰۲-۱۹۰۵ به سردبیری پ. ب. استرووه هر دو هفته یکبار در خارجه چاپ و منتشر میشد. اعضاء «آسوباژدنیه» بعدها هسته حزب عمده بورژوازی روسیه یعنی حزب کادتها را تشکیل دادند.

(۹۲) و. ای. لنین نطق آکیمف «اکونومیست» را در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در نظر دارد که آئین نامه حزب را که از طرف «ایسکرا» پیشنهاد شده بود رد کرد. یکی از دلایل او این بود که کلمه «پرولتاریا» در آئین نامه حالت فاعلیت نداشته بلکه مضاف الیه کلمه «حزب» است.

(۹۳) کمیته وارونژ و «سازمان کارگری» پتربورگ - در دست «اکونومیست ها» بود و نسبت به «ایسکرا»ی لنینی و نقشه سازمانی ساختمان حزب مارکسیستی روش خصومت آمیز داشت.

﴿ادامه دارد﴾